Atualização دعوته Mazda بسیار حائز اهمیت است. این دو ترکیبی از دو سیستم واحده است که به‌طور اتوماتیک از هر دو سیستم واحده در یک دوره زمانی استفاده می‌شوند. یکی از این دو ترکیب به‌طور کلی به سبک دو رنگی کار می‌کند، در حالی که دیگری به‌طور کلی به سبک دو رنگی کار می‌کند. این دو سیستم واحده به‌طور کلی به سبک دو رنگی کار می‌کند و به‌طور کلی به سبک دو رنگی کار می‌کند.
مقدمه چاپ اول

مقدمه چاپ پیست و دوم

تفسیر سوره نور

۱۲ معنای «سوره»

۱۳ اهمیت مسائل مربوط به عقاف

۱۴ مجازات زنا

فلسفه مجازات زنا

ازدواج در سیستم فرقگی و سیستم اسلامی

افراط و تفریط در اروپا

مجازات تهمت زنا

به احتمال

شنن زنول آبی

۴۳

چرا داستان «افک» خیبر بود؟

سخن دوست قدیمی

داستان مجمع کتابوزی اسکندریه
دو نکته:
1. مسئولان نفس واحدن‌د
2. ایمان، ملاک وحدت

تکلیف ما در مواجهه با افکارهای مبارزه بابیدعت
سوء استفاده از یک حديث

معنی اول آیه
برنامه آمریکاها برای فاسد کردن دنیا
تدبير اسلام برای حفظ روح مردود
معنی دوم آیه
بدرتن در مردود
مکافات گناه
از شيطان پروری تکنید
هشدار به سلسله
امتحان قرآن به مستقل و حذف مستسلم
اسلام و متعلق محبت
تعبراتی درباره «با خش بش بده را به نهيكى داند»
یکی از ملکات انته اطهار
علي عليه السلام و دعوای دو نفر
کیفر تهمت زندگان به زنان عفف
عالم آخر عالم زنده است
زن از نظر عفف، ناموس مرد است

رده تأثیر عفف از نظر اسلام
دو مثال
فرق انسان با حیوانات در عفف جنسی
آن
با توجه به اختصاصیت این موضوع و توجه به وظیفه پیامده، نخستین آمری طبیعی و قطعی فلسفه متر مورد نمایی برخی پرسن نمایه مخصوص عصر ما آرامش روایات، اولین فایده بهشز زن

اطلاعات "نور" به خدا

کلمه "نور" در دعاها و روایات

نکته

مثلاً رای نور خدا

نظر ابوعلی سینا و غزافی درباره این آیه

تفسیر این آیه در روایات

مطلب در باب خداشناسی

اصل هدایت

انواع هدایت

مقصود از "پیور" چیست؟

نتیجه: مقصود آیه انسان است
تفاوت منطق عرفانی قرآن با برخی عرفان‌ها ........................................... ۱۲۵

تشک ایمان در سعادت انسان ............................................... ۱۲۹

یک اصل قرآنی ایمان، شرط قبول عمل ......................................... ۱۲۹

هر قرآن یا متن به مقصد واجبی که می‌روند می‌رسند به مقصد دیگر ۱۳۸

آیا میان دنبال و آخرت تضاد است؟ ....................................... ۱۴۰

نتیجه خدا ................................................................. ۱۴۲

سه مدل برای عمل کافر از .............................................. ۱۴۶

معنی «کافر» ............................................................ ۱۴۸

تحقیق اسلام تسلم است ................................................ ۱۵۰

شک دکارت ................................................................. ۱۵۲

شرط مقبول واقع شدن عمل ............................................. ۱۵۴

آفات عمل صالح جزای عمل کافر ۱۵۶

تفسیر و تحقیق موجودات ۱۶۲

فرق تفسیر و تحقیق ۱۶۵

مسئله‌های در قرآن ۱۶۷

تفسیر حکم‌های ۱۷۰

تفسیر عارف‌هان ۱۷۲

وجه ملکی و وجه ملکوتی موجودات ۱۷۴

داستان حاج شیخ عباس قمی در وادی السلام ۱۷۶

داستان شیخ شبانه در تخت فولاد اصفهان ۱۷۷

سخن نیما ۱۸۰

جهان صبرورت و شدن ۱۸۲
فهرست مطالب

۱۸۲. معنی توحید
۱۸۵. جهانی که دین ارائه می‌دهد
۱۸۹. البته افرادی که تعلیمات آنها را نمی‌پذیرند

کاّنات چوّیه... ۱۹۸.
۲۰۱. حروف و «ریاح»
۲۰۵. معنی «سماء»
۲۰۷. آیات الهی و نشانه‌های خدا
۲۰۸. معنی «قلب»
۲۰۹. جا به جا کردن شک و ورزش

آب، رمز حیات... ۲۱۳.
۲۱۶. نظریه تبادل انواک
۲۱۷. حرف عوامل‌مانه

교수, 대로... ۲۱۸.
۲۱۹. داروینیسم مؤید توحید است
۲۲۱. درسی که پایان آمخت
۲۲۲. آیات روش‌نگری راه
پیامک الله الرحمن الرحیم

مقدمه چاپ اول

کتاب حاضر مشتمل است بر سیره جلسه تفسیر سوره نور
توسط استاد شهید آیت الله مطهری که در سال ۱۳۷۹ شمسی
در مسجد الجواد (تهران) در شبهای جمعه ایراد شده است.

همانطور که خوانندگی محترم مطروح است، از استاد شهید
حدود ۱۵۰ ساعت تفسیر قرآن یاقوت مانند است که تا کنون
بخش اندکی از آن منتشر شده و کتاب حاضر جلد چهارم این
مجموعه (آشنایی با قرآن) می‌باشد. به‌فضل خدا مجدللهات
بعد این مجموعه که مشتمل بر تفسیر سوره‌هایی از جزء
۲۵ تا ۳۰ قرآن کریم می‌باشد، با سرعت پیشتراز منتشر
خواهد شد.

این کتاب نیز همچون دیگر آثار آن متفکر شهید حاواوی
مطالبی بی‌بیع و جالب توجه و مربوط به مسائل روز و روز
پایان روز و شب‌ها بخود دار است. از خداداد معلول به‌گروه
هرچه پیشتراز آثار آن پر‌گردید و نیز توقف پیشتراز برای
انتشار آثار جاج نشده از استاد شهید مسئله کیمی.

۱۳۷۰ اردیبهشت

مکاتب معرفت
بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه جدیدی و دوم
از جدید اولین کتاب به‌عنوان جلد مجموعهٔ «آشنایی با قرآن» پیش از شانزده سال می‌گذرد و در این مدت، این کتاب از استقبال پیام خوبی برخوردار بوده است. شاید این که بخشی از مطالب این کتاب درباره مسائل مربوط به «عفاف» است یکی از دلایل این استقبال جشنه‌گری بوده است.
نظر به این که جابه‌ای گذشته این کتاب فاقد تبیین‌گذاری بود و نیاز لازم بود دیگر این کتاب مجدداً حرف‌چسبی شود، لذا «شهای نظرسنجی» تصمیم گرفت این کتاب یکی از درگیر دنیا شاختن تاریخ شهید آیت الله مظهریت تطبیق دارد. برخی از اشکال‌ها و احتمالات یکسان برای تحقق رفع گردد. این کار بحمدالله به دقت انجام شد. به همین جهت این جاب از موازات بیشتری نسبت به جابه‌ای گذشته برخوردار است و اهمیت مقبول و مورد پسند خوانندگان را درآمادگی واقع شد. از خدایی متعال توفیق خدمت مسئله‌تی کنیم.

۱۲ تیر ماه ۱۳۸۶

مطابق به ۱۸ جمعه‌الثانی ۱۴۷۸
تفسير سورة هنور

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة هنوراً و قرطاساً و أنزنا فيها أبيات بسنت لعلكم تذكرون: الزانية و الزاني فاجدهما كلما واحد منهما و إنها فتنة و لاتأخذهما بها رأفة في دين الله إن كنتم مؤمنون بالله أو اليوم الآخر و لا تتبث عذابها طالماً من المؤمنين. الزاني لا ينفعه إلا رازية أو شاركة و الزانية لا ينفعها إلا زان أو شريك و جحيم.

ذلك على المؤمنين!

بمناسبةت ابناً كائن أياً. أيام وفوات حضرت صديقة طاهره سلام الله عليها - بانوبي كه سيدة نساء العالمين و مظهر أعلاى عفاف في عالم
اسلام است. من پاشد. بنا شک که سوره مبارکه تور را تفسیر کنیم و علت انتخاب این سوره این است که بیشتر آیات این سوره [در اطراف مسائل مربوط به عفاف است]

می‌فرماید در این سوره یک سلسله آیات روشن اورده‌ایم، باشد که شما متذکر شوید و بیدار و هشیار گردد. این که در اندازه می‌فرماید "سوره‌ای است که نازل کرده‌ایم" تنهای سوره‌ای که با این جمله شروع می‌شود در این سوره است. ما پس‌بازی از سوره‌ها داریم که از آن‌ها شروع می‌شود به عنوان این است که "کتابی فرود آوردم". به‌ینه قران اشاره می‌کند، ولی اینجا آنها به همین سوره اشاره می‌کند. معلوم می‌شوید که یک عناصری خاصی به مفاد این سوره است.

معناي "سوره"

معنای "سوره" را می‌دانید. هر قطعه‌ای از آیات قران که با یک "بسم الله" شروع می‌شود و بعد یا پایان می‌پذیرد به طوری که بعد از آن "بسم الله" دیگری هست، این قطعه را "سوره" می‌گویند. قران از کتاب‌هایی است که فصل، باب و بخش‌نامه و لی قطعه قطعه قطعه شدنی به صورت سوره‌های بودن است و هر سوره با یک "بسم الله" آغاز می‌شود و "بسم الله" آغاز قطعه‌ای بعد نشان دهنده یا پایان سوره قابل است. می‌گویند کلمه "سوره" از همان ماداها است که کلمه "سور" وضع شده است. در زبان عرب آن حصری را که دور شهرها می‌کشیدند و در فیلسوفی به آن "باره" می‌گویند. گستره که یک شهر را در داخل خودش قرار می‌داد و باید حاصل و دیواری بود که بر تمام شهر یا قسمه و یا ده احاطه داشت. سور می‌گفتند:

[افتادگی از اصل نوار است]

[باره و باره، هر دو به معنا حصار است]
تفسیر سورة نور

مخصوصاً در مورد شهرها می‌گفتند «سوره البلد» و آن دیوار مرتفعی بود که دور یک شهر می‌کشدند.

کائه‌ه سوزرهای در داخل یک حصار قرار گرفته است. از این جهت به آن «سوزره» می‌گویند. قرآن را خود بی‌معیر سوره‌ه سوزره درده است. این که بعد مسلمین آن را سوزره سوزره کرد بهانه‌ای از ابتدا که قرآن نازلم شد. به صورت سوره سوزره نازل شد.

اهمیت مسائل مربوط به عفاف

آیه‌ی اول مخصوصاً با تعبیر «سوزره آتزناها» و بعد هم با کلمه‌ی «فرضاها» ابن مطلب را می‌فهمانند که مسائل مربوط به عفاف، مسائلی بسیار جدی است. بی‌کیفیت درست در جهت عکس آنها بشر امروز فکر می‌کند که در جهت سهل کردن و ساده کردن و تاجیز شردن روایت جنسی حکمت می‌کند، به غلط اسمش را آزادی می‌گذارد و به اصطلاح در جهت «آزادی جنسی» گام بری‌می‌دارد. قرآن بر عکس، آنچه تحت عنوان حریه‌های عفاف مطرح می‌کند و آنچه تحت عنوان مجازات‌هایی به عنوتین پیمان می‌کند و آنچه تحت عنوان مجازات‌هایی که دارد کردن زندهای یکه عفاف‌دان و به دروغ متبه معنی پیمان می‌کند و آنچه در باب ترغیب به ازدواج پیمان می‌کند و بالاخره هرچه در باب مسائل مربوط به عفاف گفته است. می‌خواهد بگوید اینها مسائل بسیار جدی و «فرضا» است و گفته شود اینها به‌کوجک شرود، و یکی از بیدختهای دین‌های امروز تحقیق کردن اصول عفاف و تقوای در امور جنسی است. که دیرباری اینها بحث می‌کنم.

«سوزره آتزناها» سوزرهای است که فرود آورد، ایم و رزایی مترات این سوره را فرض و حتم کرد، ایم، بعنی مهم می‌شماریم، کوجک.
نوعی شماره‌ی "و آن‌را ننه ایب‌یا پی‌یای" و ما در این سوره یک سلسله
آیات پیش (آیات پیژنگ روشن) فرستاده‌ایم. ممکن است مقصود تمام
آیات سورة باید یا آنطور که علائم طبایعی در تفسیر المسیران
می‌فرماشد- مقصود آن آیاتی است که در وسط سوره آمده و در واقع آن
آیات سنت فرقی این سوره است. سایر آیات سوره را تاجبه یا آداب و
اخلال جنسی است و آن آیات مربوط به اصول عقیده است. که وجه
تناسیح را یاد بیان می‌کنیم به هر حال قرآن می‌گوید ما این سوره را
فرود آوردیم و مقررات و محتوای این سوره را که در زمینه آداب و
اخلال جنسی است حتم شده‌ایم و یک سلسله آیات بیکه در آن فرود
آوردیم برای بیداری و آگاهی بشر. "الفبکم تذکرون" باشد که شما
یادآوری شوید. آگاهی بیدکنید. از غفلت خارج گردد.
فرق این میان «تفکر» و "تذکر". تفکر انگیزی است که یک
مسائلی را که انسان بیشتر نسبت به آن جاهال و نادان است و نمی‌داند. به
انسان می‌آورد قرآن در پیش‌واری از موارد از از تفکر می‌زند. تذکر در
مسائلی است که فطرت انسان خود به خود صحت آن مسائل را درک
می‌کند و لی باید با آداب و توجه داد. قرآن منصوصاً آداب و
اخلال جنسی را به عنوان "تذکر" بیان می‌کند. شاید یک علت‌شن احترام
گزار دن به پیشر است. می‌فرماید ما شما را به این مسائل متوهم می‌کنیم،
یعنی مسائلی است که اگر خودتان هم پیش‌بینی می‌فهیمید. ولی ما شمارا
می‌توهم و متوهم می‌کنیم.

مجازات زنا
آیه‌ی بعد مربوط به مجازات فحشاء (فحشاء به معنی زنا) است.
می‌فرماید:
کنم. یکی این که فلسفه مجازات زنا جیست؟ اگر شما کتنها می‌رود که در این زمینه‌ها بحث کردند پیوند می‌پیند گالیا این طور اظهار نظر می‌کند که علت مجازات زنا به اصطلاح آنها «مرد سالاری» است. در دوره‌هایی که مرد حاکم بر خانواده یوده (به معنای این که مرد مالک خانواده یوده و زن حقی داشته و وسیله در دست مرد بوده برای پسرداری او و مرد خودش را مالک زن می‌دانسته است) وقتی که زن زنا کرده است، از نظر مرد این طور یوده که زن یک جنبه راکه تعقیب او داشته در انتخاب دیگری قرار داده و از این جهت مجازات زنا برقرار شده است.

معلوم است که از نظر قانون اسلام این یک حرف برای این است. در اسلام مجازات زنا منحصر برا زن نیست، هم مرد باید مجازات شود و هم زن: آرزویی و ارزویی قائلیان دو واحدها گل و ادامه زناشان یکدیگر، تصریح می‌کند. هم مرد زناکار و هم زن زنا کار دو باید مجازات شوند. اگر این طور می‌پیوندد مرد هیچ محدودیت و محدودیت‌هایی داشته و تنها زن یوده که از زنا متفاوت بود... که شاید چنین مقرراتی در بعضی جاهای دنیای یوده که فقط زن حق زنا کردن داشته و ولی مرد حق زنا کردن داشته است... در این صورت می‌ بشیک این حرف یک اتفاق که فلسفه مجازات زنا «مرد سالاری» است اما در اسلام، هم مرد ممنوع است از زنا کردن و هم زن. و معناش این است که مرد کامپایج جنسی خودش را نتنها در محدوده ازدواج می‌تواند انجام دهد. و ازدواج یعنی قبول کردن یک سلسله توهید و مستند بودن، و زن هم کامپایج جنسی خودش را نتنها در محدوده ازدواج می‌تواند انجام دهد. یعنی مقرن به قبول یک سلسله توهید و مستند بودن یک مرد حق ندارد بدین این که مستند ازدواج در میان بیش آزادت به اصطلاح امروز غیرنظامی یک‌اشباع کند. همچنان که زن جنین
حقی راندار. بنابراین مسئله حرمت زنا به‌نحایت اختصاصی‌تر دارد، در مورد هر دو تعییم‌داده.

حال مسئله دیگری مطرح است و آن این است که در عرف امور زنا بی‌زنا و مورد فقط در وقتی که به تعبیر اسلام «محسن» یا «محصنه» باشند از زناکردن ممنوع است. یعنی مورد زنا و زن شوهر دار حق ندارند زنا کنند. اما برای مردی که زن ندارد یا زنی که شوهر ندارد هیچ معنی نیست که زنا کند و طبعاً مردی باین حق بزنا دارند زن شوهر دار زنا کند و زنی باین شوهر هم حق ندارد با مرد زنا دار زنا کند. ولی مرد بی‌زنا و زن باین شوهر هم چگونه ممکن محسوب ندارند. حال حاک این طور می‌گویند؟ آنها این طور فکر می‌کنند که فلسفه حرمت زنا باید مرد زنا دار این است که با این کار به زنان خیانت کرده و حق او را از بین ببرد، و فلسفه حرمت زنا باید مرد شوهره را از بین ببرد؛ پس مردی که زن ندارد تبه‌نی دارد بتوان به‌کسی ندارد و زنی که شوهر ندارد تعهدی در برابر کسی ندارد. پس برای آنها اشکالی نیست.

ولی از نظر اسلام در اینجا دو مسئله مطرح است: یک مسئله این که برای هیچ مرد و زنی در خارج از تشکیل عائله حق کامپایک جنسی نیست، جه مرد زنا داشته باشد یا نداشته باشد و چه زن شوهر داشته باشد یا نداشته باشد. اسلام برای عائله آن اهمیت فوق‌العاده‌ای را قائل است که در خارج از کانون مجازات ارور آگاهی کامپایک جنسی را ممنوع می‌داند و تحقیق و اثرانگیز کار را ارور پیگیری کامپایکی جنسی می‌داند و در محیط خارج از کانون مجازاتی به هیچ شکلی اجازه نمی‌دهد که مرد و زنی از یکدیگر استعفای کند.

مسئولت دوم مسئله مجازات مرد زنا دار و زن شوهر دار است. به‌این اسلام دو مجازات قائل است. یک مجازات کلی قائل است که همان صد تازیانه است و اگر مرد زنا دار یا زن شوهر دار زنا کرد در اینجا مجازات
شدت بیدا می‌کند و آن «رجم» است: سنگساری.

ازدواج در سیستم فرنگی و سیستم اسلامی

یکی از جزئیاتی که باید خانواده و محیط خانوادگی را محکم می‌کند همین مسئله (یعنی ممنوعیت کامیابی جنسی در خارج از کانون خانواده) است و علت این که باید کانون خانوادگی در دنبای اروینا سست و متنزل است (زعاصر نکردن این اصل) است، و امروز هم در جامعه ما به هر نسبت که از فرستگی پیررو تکمیل کانون خانوادگی را متنزل کرده‌یم. وقتی که جامعه‌‌ی ما به دستور اسلام واقعاً عمل می‌کرد، یعنی پسرها واقعاً قبل از ازدواج، با زنی و دختری در تامس نیودند و به اصطلاح فرنشیای امروز یک گرل فرند (girl friend) نداشتند (رفتی دختر نداشتند) و دخترها هم همین طور. ازدواج برای یک پسر یا دختر یک آزو بود. یک پسر به سر پادشاه شانزده سالگی که می‌رسید. احساس طبیعی نیاز به همسر داروی یا بیداری شد. یک دختر هم همین طور،و این طبیعی است که آزوزی یک پسر این بود که زن بگیرد چون به وسیله ازدواج از محدودیت و ممنوعیت استفاده از زن خارج می‌شود و به مرز آزادی استفاده از زن می‌رسید. آن وقت «شب زفاف کم از صبح پادشاهی» تهد جوان روی خاصیت روانی اولین موجودی که این پسر را به این حکم و برده رساند، یعنی از محدودیت به آزادی رسیدن همسر بوده، و پای دختر هم این پسر اولین کسی بوده که احراز محدودیت به آزادی رسیدن، است. این بود که پسر و دخترها یکی یکی اصلاح همکار را ندیده، بودند و ازدواج کردند بودند، آنجانه با یک دیگر افت‌می‌گفتند که وضع عجيبی بود.

1. نیمی خواهی بگویم که تدین، کار درستی است. نه، اسلام اجازه داده است که بپیشین.
اما سیستم فرگی به پسر اجازه می‌دهد که تا زمانی که زن تغییرت نگرته روابط جنسی آزاد باشد، و به دختر هم اجازه می‌دهد تا شوهر نکرده روابط جنسی آزاد باشد. تبیین این است که پسر بی‌پسر ازدواج محدودیت است و بی‌پسر بی‌پسر ازدواج محدودیت است. قبل از ازدواج، آزادی داشته باشد هر کسی (رایه داشته باشد). حال که می‌خواهد ازدواج کنند به یک نفر محدودیت می‌شود. این است که یک پسر وقتنی می‌خواهد زن‌نشین را یک‌چیز، می‌گوید: "من از امروز یک زندانیان برای خود درست کردم." یک دختر می‌شود، شوهرش برایش زندانیان می‌شود. این است از آزادی به محدودیت می‌آیند.

ازدواج در سیستم فرگی یعنی آزاد را محدود کردن. از آزادی به محدودیت آمدن و ازدواج در سیستم اسلامی یعنی از محدودیت به آزادی آمدن. ازدواج که خاصیت زوئی اش از محدودیت به آزادی آمدن است به دنبال خود استحکام می‌آورد و آن که به‌ویژه از آزادی به محدودیت آمدن است ولی خود استحکام ندارد (یعنی زود منجر به طلاق می‌شود) و نانای آن پسری که به‌عمل خود فرگی‌ها دهد و گاهی به‌نظر می‌رسد دختر را "تجربه" کرده و آن دختری که دهد و صدای پسر را ترجیح کرد، است، مگر حالا یا یکی یا دویش می‌شود؟ مگر می‌شود یا این؟

علت این که اسلام زنا را تحریم کرده فقط این نیست که این، حق آن مرد است و آن، حق این زن، پس مردی که ازدواج نکرده تعلیم در مقابل زنی ندارد و زنی هم که ازدواج نکرده تعلیم در مقابل مردی ندارد، پس هیچ‌مانی برای این کار نیست. یک مردی که تا آخر عمرش

جد وی اگر هم تبدیله برود، وحشی به یکدیگر می‌رسیدند تن‌الا‌ب لب گور به یکدیگر عشق می‌رزیدند.
نمی خواهد از دوواح کند امکان دارد و مطلق العنان باشد و یک زنی هم که تنها آخر عمر باشد نمی خواهد از دوواح کند امکان دارد و مطلق العنان باشد. اسلام می‌گوید ابداً جنین جبری نیست، با پایه محوریت را به صورت مطلق قبول کنی" یا از دوواح را پذیرفته و به توهید و مستقیم‌یابی از دوواح نپذیرفته.

این است که اسلام می‌گوید زنا مجازات شدید دارد و زناپیکی که فقط جنین زنا دارد و دیگر در آن با عمل کردن حق یک زن و پایه‌ی زن نیست و زنی که شوهر دارد و طبعاً تحت فشار غیری جنین نیست و زنی که شوهر دارد و طبعاً تحت فشار غیری نیست و روی هر سبایی زنا می‌کند، به رحم و سنا نگار کردن [فرمان‌می‌دهد] یپینید تا جه‌ی‌ای است اسلام پرای این مسئله‌ای هم‌بسته است! دنبال اینگونه ایستا این حد می‌گفت که زنا در غیر مورد مرد زن‌دار و زن شهروند جرم نیست؛ راسل می‌گوید مگر این که جراحی وارد کند. اگر جراحی وارد نکنند عبد و اشکالی ندارد کم کم به اینجا رسیدند که برترین راسل صریحاً می‌گوید: برای زن شوهر دارد و مرد زن‌دار هم هیچ متعلق نیست؛ جه اشکالی دارد که یک زن شوهر دارد هم رفیق داشته باشد و عقیده در جابجای باشد؛ هم هم‌مر داشته باشد و هم معشوق؟ عقیده را با او انجام دهد و پیچر را در خانه این بیاورد، ولی نه در پیش‌وارد و قنی معاون وقت عقیده‌ی عشق‌پذیری می‌کند از وسایل جلوگیری از بچه‌دار نشدن استفاده کند.

مگر خود راسل این خرف را باور کند! ولی هیچی ادام عاقلی باور نمی‌کند که زنی مردی را دوست داشته باشد. عقیده با یک مرد باشد ولی هم‌مر یک شوهر باشد و فقط متعهد شده باشد که برای شوهر خود یک شوهر باشد. هر زنی داشت می‌خواهد که بچه‌ی‌ای که م‌زاید و پیدایی که جلو چشمت است با یادگار آن آدمی باشد که او را دوست دارد. نحوی یادگار
آدمی که از او تفاوت دارد، آن وقت، چه تضعیفی هست که از مردی که او را دوست دارد آبستنشود و چه را به ریش، شورهش نبندد؟

قرآن می‌گوید: «آُسُلْتِنَا وَ قَرْضُنَاها» ما اینها را حتی کردی ایم، اینها از قوانین تغییر نپذیر است.

مفتقيدات زمان اینها را تغییر نمی‌دهد و نعی تواید تغییر دهد، اینها در جمعه به بعد هم که می‌فرماشد: «و لَا تِأَذَّنْنِكُمْ وَ رَأَفَهُ فِي دِينِ اللَّهِ» پاز شدت عمل نسان می‌دهد. می‌گوید: اینجا جای رأفت و گذشت نیست:

همین قدر که تابت شد، دیگر حق گذشت ندارید.

در جمله بعد مخصوصاً می‌کند که مبادا اجرای حکم حدد زن زناکار و مرد زناکار رادر به دوباره و دور آر انجام دهید؛

حتماً پایان در حضور مردم باشد و خبرش همه جا بخش شود تا بدانند اسلام در مسئله عفاف حسابیت فوق العاده دارد، جون اصل اجرای دستورهای جزایی برای تأبیب و تربیت اجتماعی است. یک زنی زنا کند و محترم او یا ولی عدال است که در اجتماع تنمکخشد. در صدر اسلام هم در وقت جنگی حضور می‌افتاد که اینهم که افتاده، چون این قوانین را اجرا می‌کردند، اعلام عمومی می‌کردند که ایها الناس!

جمع بشوید برای اینکه بنابت حل زنا اجرا شود.

افرافت و تفریط در اروبا

به حکم «افرافت انا مفرط او مفرط» 1 دنبال اروبا تا قبل از این دو سه قرن چه یک قانون حاکم بر آن، قانون کلسیا یویند در یک افرافت در

11. نتهج البلاگه، حکمت ۷۵این عبارت: لا یزی اجالی إلا مفرط او مفرطٌ.  

۲۱
محدود کردن روابط جنسی کوشش می‌کرد و به اسلام در یک سلسله مسائل ابراز می‌گرفت. اساساً در قانون‌های ارتباط جنسی طلاق و ولایت زن شریعی، یک کار کیفی بود. از نظر آنها زن ذاتاً موجودی نبود و عمل مقاومت و ولایت زن شریعی عمل کیفی بود ولی افراد مقدس و یاک و متزوج افرادی که شایستگی داشتند به مقامات عالی روحانی برند. کسانی بودند که در همه عمر زنی از این نکردند و یا زنی نزدیکی نکردند. باب از میان افرادی انتخاب می‌شد و هنوز هم چنین است. که تمام عمر را مجرّد به سر برده بودند. و اصلاً نفس «تجزّر» مقدس بود.

محتویات مقتضی افرادی که اقطع و کار را تمام عمر تجزّر را انجام دهنده و در تمام عمر یا هیچ زنی نمی‌دادند، کم‌هم‌ستند و همین‌هم‌ستند که این کار را سروده و کار دند. اصلی این است که بچه‌ها از سوی روحانی که بچه‌ها از سوی روحانی است. این مقدّس نیست....

اسلام بر عکس، تجزّر و عزیزی را برای می‌داء و گفته است زمین، آدم عزیز را لعنت می‌کند که بر آن بولا کند ۱ و ازدواج را مقدس می‌شمرد.

مکانیک تهمت زنا

و اغلبی نیز مقصود از این مکانیک، یعنی یا بزرگ، یا آماده یا فعال دیده‌اند.

۱. تفسیر این تعبیر در روایات درباره «اغلب» یعنی مرد خسته نکرده وارد شده است.

بخاری، ج. ۹/ ص. ۱۴۶ (۱۳۸۲/۱۳۹۲).
کلمهًی مُحَضَّن» یا «مُحَضَّن» در قرآن به دو معنا ذکر می‌شود. گاهی در خصوص زن شهرودار گفته می‌شود. یعنی آن که در حصار ازدواج قرار گرفته، و گاهی این کلمه به معنی زن عقیده است ولی زن مجرّدی باشد. اینجا معنای دوم مقصود است. کسانی که رمی می‌کنند و با تبیر تهیه، زنان یا خانمها را هدف قرار می‌دهند و حرفی می‌زنند که نسبت تا باکداستن به آنهاست و چهار شاهد هم نمی‌آورند. این‌ها به آنها هشتند. ضرره‌ی شلاق یزیدی و دیگر شهادت آنها را قبول کنیم و اینها فاسق‌اند.

اسلام به‌همه مدعایی را پدید نمی‌آورد. ولی بعضی از مدعاهاست که با حرف یک نفر هم قبل می‌کند حتی اگر آن یک نفر زن باشد. مثل مسائل زنانه‌ای که یک زن از طرف خودش بگوید. وقتی کسی می‌خواهد زن‌ش را طلاق دهد، جون طلاق در حال عادت جا یافتند. اگر زن می‌پرسند تا یا کی با در حال عادتی؟ اگر گفت یا کمک‌افست و اگر گفت در حال عادتی. حرفش درست است، دیگر نمی‌گویند و نفر شاهد اقامه‌کن. حرف خوشن معتبر است. در بعضی موارد حتیً پای‌د و شاهد مرد باشد، مثل دعاوی مالی. ولی در دعاوی ناموسی آن‌جا که یک حرمی ناموس و لکه‌دار شدین عفاف در مبان است. اسلام می‌گوید حتی دو شاهد عادل هم کافی نیست. اگر دو شاهد عادل عادل‌که مرد بست سر آنها نماز می‌خوانند و حتی از آنها تقفیید می‌کنند یا بدانند شهادت دهد که به جشش خودمان دیدیم که فلان زن زنا کرد. اسلام می‌گوید کافی.
نیست، شما دو نفریم. اگر سه نفر شاهد عادل هم باشند می‌گوید کافی نیست. اگر چهار نفر شاهد عادل پایان شهادت بدهند، آنوقت اسلام حاضر است که آن زن را مباشند و دلیل را کافی بداند.

ممکن است بگویند اگر چهار جزیى باشد جزند اتفاق نیم اتفد. چهار شاهد عادل از کجا بدای شوند تا شهادت دهدن زنی زناکرده است؟ می‌گویم مگر اسلام در مسئله زنا پناش بر تجسس و تحقیق و تفییش است؟ اسلام که می‌گوید چهار شاهد. هدفش این نیست که بخواهد تجسس و تحقیق شود تا بگویند یا این شرافت سنجین در صد هزار مورد یکی هم اتفاق نمی‌افتد که یک‌پایین شهادت بدهند. [در جواب می‌گویم]

اصل اسلام می‌خواهد زنا کمترا شود. شاهد نیامده نییماده. اگر هزار زنا صورت گیرد و مخمی بماند، از نظر اسلام آسانتر است از این که یک زن عقلانی که زناکرده مورد آتأمقوار گیرد، و این اهمیت پیشتری دارد. اسلام نمی‌خواهد زنا انجام شود. و این این که نمی‌خواهد زنا شود. از راه شاهد و مجازات نیست. بلکه به‌راه‌های دیگری تعیین کرده است. اگر بی راه‌های تریبیت فردی و مقررات اجتماعی (اسلام) عمل شود زنا واقع نمی‌شود. تا این که زنا که واقع شد مجازات می‌کند و از راه مجازات جلو زنا را می‌گیرند. لیل. مجازات هم قابل شده است؛ آن‌به‌یک که این تریبیت در ایشان از نمی‌بخشد. پدیده که راز تغییر خورده و در مواردی راه کشته شدن آنها و گاهی کشته شدن از طریق سنجش باز است.

پس گفتنیم چهار شاهد لازم است. حالش شاهد دادن پرای شاهد

چقدر خطر دارد؟ اگر یک نفر دید که زنی زنا می‌کند و سه نفر دیگر آنها نبستند که یا او شهادت دهدند، پاید دهانش را بپندند؛ و یا دو نفر اگر دیدند، پایید دهانش را بپندند: سه نفر اگر دیدند، پایید دهانش را بپندند;

چون این طور نیست که اگر آمدنده شهادت داتند بالاینها بگویند شهادتی
که دادید کافی نیست و جون کافی نیست بروید خاندان! یکی می‌گوید
شهادت دادید و توانستید اثبات کنید، بس قاضی! (تهیه زن) هستید.
نفری هشتاد تازبانه باید بخورید. این است که قرآن می‌گوید: آنها که
زنان عفیف را متهم می‌کنند و جهان شاهد نمی‌آورند، ولی راستگو باشدند
اما جون، با این گفتگو زنی را متهم کردند (و تباید می‌گفتند) آنها را هشتاد
تازبانه بزند.
ولی آیا همین یک مجیازات بدنی است؟ نه، یک مجیازات اجتماعی
هم هستند: یک تقلیل‌ها یک تقلیل‌ها، همگی شاهد، همگی شاهد
است، دیگر شهادت اینها در هر موردی نمی‌باید قبول شود. اینجا یک
مجیازه اجتماعی است: یعنی از آن روز، دیگر از اعتبار اجتماعی
می‌افتند. چرا؟ چون یکی زن عفیف، اگر را یک زن متمم کردند و توانستند
اینها تکن.
مجیازات سوم: ولیکن حمیل که اولیکن اولیکن فاسق هستند. در اینجا مبان
مفسران اختلاف است که آیا این "ولیکن هم اولیکن" یک مجیازات
علی‌حد است ضروری از "ولیکن هم اولیکن" با همان است. اینجا ایند
مجمعی یکی است؟ عضوی که این مجیازات ایند مجموعاً یکی است، به این
صورت که "ولیکن هم اولیکن" ممکن است علاوه ب‌است برای "ولیکن هم اولیکن"،
سپس آنها با این تهیه زن فاسق شدند. چون فاسق شدند
شهادت‌تان قبل نیست و هر چیز دیگر که پرفسنال عدالت است از آنها
قبول نیست. مثلاً دیگر صیغه طلاق ژرد آنها نمی‌شد جایی کرد، بست
سر آنها نمی‌توان مجازات خواند، اگر مجتهد باشد از آنها نمی‌توان
تقلیل کرد. چون شرط همه‌ای نیست عدالت است: بنابراین مجمع‌عنش یک
مجیازات است.
ولی بعضی گفتن‌اند دو مجیازات است: یک مجیازات این که
شهادتنشان قبول نمی‌شود و دیگر این که فاسق‌اند و جوئ فاسق‌اند سایر آثار فسق بر آن‌ها پار می‌شود، و این‌ها تابع این است. اگر این شاهدی که توانسته‌ی مدعاش را اثبات کند توبه کند، فسقش آزین می‌رود (یعنی ما و را عادل می‌دانیم، بیشتر سرخ نماید، اگر مجدید باشند و از نظر علمی «جوانا» باشد از آن را قبول نمی‌شود. اما شاهدش دیگر قبول نمی‌شود. جوئ آن مجازات مجازاتی جدید است. این است که به عقیده بخشی اینجا سه مجازات است: روشن علت این که شهادت جنین شخصی قبول نمی‌شود فسق از نیست. فسق یک مجازات جداگانه است. فاسق شمردند از نظر اسلام یک مجازات است. مقبول شهادت نبودن مجازات دیگری است
از اینجا معنی آیه بعده روش می‌شد. در این، به می‌فرماه: آلا اللّهین تابوا می‌بود به گذشته و اعتقادات فложить الله غفور رحم مگر آنان که بعد از این، توبه کند و خرابی‌ای را که به وجوی آورده بودند اصلاح کند، پس خداوند آموزده و مهربان است

سه احتمال
در استثنای «الا اللّهین تابوا» سه احتمال در ابتدا می‌توان داد نکی این که اگر شاهدی بعد از این که متعمک کرد و توانست ثابت کند توبه کرد، بگویم جوئ توبه کردد تا ناشی‌شد، به او تزئین شده باشد و فاسق هم نیست. ولی این احتمال را کسی ندارد است همین قدر که کسی زنی را متعمک کرد و توانست ثابت کند، تازی‌اها را حاضرا باید

احتمال دوم این است که اگر کسی توبه کرد، هم شهادت او قبول
باید و هم فاسق شمرده شود. یعنی تمام محرومیت‌های اجتماعی ای یا پرگردید و یا اعداً حیتیت بی‌شود.

احتمال سوم این است که مجازات دومش برای همیشه باقی است.

یعنی شهادت‌ها هیچ وقت قبول نمی‌شود و «الّذین تابعاً» استثنای عبارت‌های آخر است. یعنی آن مقدار از یا اعداً حیتیت می‌شود که می‌توان نماز جماعت پشت سر و شاند و یا تقلید کرد. قاضی هم می‌تواند باشد، اما شهادت‌های هرگز قبول نمی‌شود، و باعث نیست که این اسیر درست باشد. یعنی «الّذین تابعاً مِنَ الدّیون ذُکْرُوهُمْ وَ أَضْلَحُوَا» استثنایی از «اولیاءَ هُمُ الفائقوُن» باشد. آیه‌ای بعد: و الّذین یزِمُونَ ازَمِعِیَّهِمْ وَ لَیَضْنُنَّهِمْ شَهَادَة١۰ اِلَّا انفِقَمْهُمْ فَشَهَادَةً أحَدِهِمْ أحَدَ شَهَادَاتِ بَالِهِ أنَّهُ کَمْ قَانُ الدّیون.۱۱۱

اینجا یک سؤال مطرح می‌شود و آن یک که شما گفته‌اید که اگر مردی زنی را متمم به زنا کرد باید چهار شاهد بیاورد. حال اگر چهار شاهد نداشت تکلیف‌شی جیست؟ باید بدند که جن شاهدی دارد. اگر شهادت دهد خودش را تازیانه می‌زند، بس وظیقه اش سکوت کردن است. حال اگر آن مردی که دیده آن زنا می‌کند شوهر آن زن باشد تکلیف‌شی جیست؟ آیا ایم اگر چهار شاهد وجود داشت بیاید بیش حکم شریعی اظهار کند که زنی می‌زنا کرد اما بیاید چهار شاهد بیاید کند. آنها کار شان تمام شده است اگر شاهد غیر شوهر بود، می‌گفتنده حال که چهار شاهد نیست سکوت کن، حرف زنی، به توجه ربطی دارد؟ اگر بی‌گویی، خودت را تازیانه می‌زند.

شوهر وقتی بیش حکم شهادت می‌دهد، باید چهار بار سوگند به

۱۰۰۰/۹/۷
۲۸

خدا بخور و خدا را گواه بگیرد که آنچه می‌گوید راست است و دروغ نمی‌گوید؛ بنی یک یک بار شهادت دادن کافی نبست، پایید جهار بار باشد؛ جهار بار هم پایی توام با سوئینگ باشد. آیا این مقدار کافی است؟ پاس هم کافی نبست. در مرتبه تینجم پایید به خودش لعنت کند و بمید: لعنت خدا بر من اگر دروغ بگویم. آیا همه ی جا کار تمام می‌شود و به زن می‌گوید ثابت شد که تو زنا کرده‌ای؟ نه. به زن تکلیف می‌کند و می‌گوید شاهرت «لعان» کرد (بینی جهار بار قسم خورد و یک بار هم خودش را لعنت کرد اگر دروغگو باشد) تو چه می‌گویی؟ اگر زن اقرار کرد (مجازات می‌شود) و اگر هم سکوت کرد و از خود دفاع نکرد، باز مثل اقرار است. ولی یک راه دیگر جلوی می‌گذارد، می‌گوید تو هم یک مثل او قسم بخور، جهار بار خدا را گواه بگیر و قسم بخور که شاهرت دروغ می‌گوید و در دفعه بنجم بگوی «غصب خدا بر من اگر شوهرم راست می‌گوید». اگر حاضر نشد این کار انجام دهد، می‌گوید به معلوم شد تو زنا کرده‌ای و حاد بر تو جاری می‌شود. اما اگر حاضر شد و گفت من هم از خودم دفاع می‌کنم، تکلیف به کنید نمی‌کنم؟ من مرد جهار بار شهادت داده و خودش را هم لعنت کرد. اگر دروغ کفته باشد، و زن هم جهار بار سوئینگ خورده که شاهرت دور من می‌گوید و برای یکی وینمی بنجم اقدام کند هم‌چون فرح راست و گفت: «اندیشه آن اسلام جه حکم می‌کنند؟ اگر آیا مرد را در حکم قاضی و تهمت نز می‌کنند و بر زن کفته سوئینگ می‌کند؟ آیا نه؟ نه آیا زنا کار می‌شود اگر در اینجا مجازات‌ش رحم و سنجکدار است؟ نه. پس چکار می‌کند؟ اسلام می‌گوید حال که کار به اینجا کشیده است، میان شما جداپای مطلق یکی باشد و طلاق هم لازم نبسته، همین عمل در حکم طلاق است. نشما دیگر از یکدیگر جدا هستید، تو این طرف جو و تو آن طرف جو، دیگر از این
전자

1391.07.12 • 4

1. مثلاً مرتين به خلقه رفته - الاحياء بالله - زن خودش را عملًا مشغول زنا بآمر دید

(اگر در یک بستر بهالیو یک‌دیگر خوابیده باشند زنا تیست.)
رویشان را برگردانده‌دند. برابر با به دوم و برابر سوم نیز این سخن را برای آورد و گفت: با رسول الله! خدا خوشش می‌داند که من راست می‌گویم و دروغ نمی‌گویم. همین آیات نازل شد و پیغمبر آرم بیگم. بعد از نزول این آیات، هلال بن امیه و زنش را احضار فرمود. زنش از اشراف مدنیه و فامیل دار و قیبله‌دار بود. هلال هم با فامیل و قبیله‌خوضش آمد. برا ی اولین بار پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله و آنان را اجرا کرد. به مارفمود: یبایر چهار بار قسم بخور و خدا را گواه، گذر به راست می‌گویه، دفعه، بنجم هم. لغت خدا یک‌واگر دروغ‌گو پاشی. آمد و با تمام رشدای اینها را گفت. وقتی هلال بن امیه چهار بار خدا را قسم خور و خواست خودش را لغت کند، پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله و آنان، خیالی شدیدتر است. سبکا: زن خودت را هب دروغه مهن کرده، به‌اش، از خدا پیش‌گرفت: این‌یا رسول الله! خدا خودش می‌داند که من دروغ نمی‌گویم. به زن هم فرمود: [چهار بار قسم بخور که شوهرت دروغ می‌گوید. دفعه بنجم هم غضب خدا یک‌واگر مرد راست گفتی با شدت] زن، اول سکوت کرده و زبانتش تقریباً پند آمد. نزدیک یکه اعتراف کند، تفاهمی به جهه، خوش‌شودان خود کرده و گفت: هن آهگی، من برگز روزی این‌ها را سیاپی نمی‌کنم و اسباب خجلت این‌ها را فراهم نمی‌کنم. این‌که را کرد. یه زن هم بعد از چهار شهادت، وقتی خواست بی‌گنبد: غضب خدا بر من اگر او راست گفتگه باشد فرمود: از غضب خدا پیش‌گیر، آنجی در آخرت است. آنچه در دنیاست خیالی، شدیدتر است، میباید اگر حضر رختیت دارد او را تکذیب کنی و یکی بود که زبان زن بند آمد. یک مدنتی هم توافق کرده و نزدیک به اعتراف کنی. اما یکدفه گفت: هن من خوش‌شودان خودم را رو سیاپی نمی‌کنم. وقتی آن جمله را گفت، پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله و آنان فرمود: دیگر از این سعی سخت، سخت و شوهر یک‌واگر نیستید.
بعد مي فرما يد: وَلَوْا فَضْلًا اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةً وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمَ َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمَ َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمَ َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمً ٌ إِلَّا لَّيْلِكُمْ وَ رَحْمَتً َُو أَنَّ اللَّهَ تَوَلَّى حَكْمَ َُو أَنَّ اللَّهَ T
با همک‌العظم الاعظم الاعظ اذ الاعظ الاعظ با اللہ... خداونا عاقبت امر هم ما را ختم به خیر بفرما دله ای ما را به نور قرآن منور بگودان خیر دنیا و آخرت به همین کرامت کن اموات ما را غربی وخت خودت بفرما.
تفسير سورة نور

2

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

إن الذين جاءوا بالأفلك تعذبنا بهم منكم لا تنفعون دَنْرًا يَكُنْ بِهِ هَٰذَا
خِيَّرُ لكم لِكُلْ أَمْرٍ فَسَ فَتَّابُوا لِكُلْ أَمْرٍ فَسَ فَتَّابُوا
مِنْهُمْ له عَذَابٌ عَظِيمٌ لَّا إِذ يُعْفَضُونَ طَنَّ الْأَعْمَىَّ وَالْمُسْتَغْشَةَ
يَنفِقُونَ هَٰذَاءَ وَقَالُوا هَٰذَا إِلَّا فَتْرَةً مُُتَّقِينٌ

آياتيه اصطلاحًا «افلك» است «افلك» دروغ يزري است كه بعضى أز
منافقين برآى بردن آبى روس حدا إين دروع و تهتم را برى همسر
رسول خدا جعل و اختراع كردن. داستانش را قبله تفصيل نقل كرديم 2

1. نور/11 و16
2. [نور 21] قفاز قبل دست نبست ولى خلاصة داستان به نقل اهل سنى إين است كه
اکنون آیات را می‌خوانیم و نکاتی که از این آیات استفاده می‌کنیم. چنین نکاتی‌ها ترتیبی و اجتماعی بسیار حساسی است و حتی لازم و مورد انتظار خود ما در زمان خودمان است - یکان می‌کینم. آیه می‌فرماید: این اذیتین جاوایی‌الافقی یکه‌چیب یکه‌که‌ان که افزکر بسا خانند و هلق کردن... پدیده کد دسته‌متشکل و یک عده افراد بهم وابسته از خود شما هستند. قرآن به این وسیله مؤمنین و مسلمین را امداد می‌کند که توجه داشته باشید در داخل خود شما. از مطه‌گران به سلام، افراد و دستگاهی هستند که دنبال مقصدها و هدفهای خطرناکی می‌پاشند و دسته‌بندی وجود دارد: به عنوان قرآن می‌خواهد بگوید قصه ساختن این افزکر از طرف کسانی که آن را ساختند، روی غفلت و تروری و واقع‌گرایی بوده، روی منظور و هدف بوده، هدف هم بی‌امروز ساختن و از انتزاع انسجام بی‌پرور بوده و به هدفشناس ترسیدن. قرآن می‌گوید: پدیده آنها یک دسته بهم وابسته از مبیان خود شما پیدا کنید و بعد می‌گوید: ولی این شری بوده که نتیجه‌ای خیر بوده و در واقع این شر نبوده. لیکن نبوده، بلکه خیر بوده، بلکه هر گام که این نکات به این حادثه‌ای سوی و شکستن برای شما مسلمانان بوده، خیر این دسته‌ن با همه تلخی آن، به سود جامعه اسلامی بود.

چرا دستک‌ان افزکر خیر بود؟
حال جو جرا قرآن این دستک‌ان را خیر می‌داند نه و حال آن که دستک‌ان پس‌بی‌سر راه متفاوت کردن بی‌پرور از ساخته‌های پیدا کردن و

، عايشه همسر پیامبر هفگان بازگشت مسلمین از یک کوه، در یکی از محال برای قضاي حادثه داخل جنگلی شد. در آنجا طوق (روند) او به زمین افتاد و مدتی دیوان آن می‌گشت و در تجلیه از قافله بار ماند و توسط صنافریکه از ن канد قافله برای جمع اویز از راه‌مانگان حکمک می‌کرد -با تأکید وارد مدتی شد. به دنبال این حادثه ملاقاتی به‌هم‌ها را علیه همسر پیامبر شایع کردند.
تفسیر سورة نور

روزهایی متفاوتی (حدود جهه روز) گذشت تا این که وحی نازل شد و تدریجاً اوضاع روشن گردید. خدا می‌داند [در این مدت] بر بیگبر اکرم و تزدیکان آن حضرت چه گذشت!

این را به دو دلیل قرآن می‌گوید خیر است: یک دلیل این که این گرو و منافقین شناخته شدند. در هر جامعه‌ای یکی از برگرتشین خطرناک این است که صوفی مشخص نباشد. افراد مهم و افراد منافق همه در یک صف باشند. تا وقتی که اوضاع آرام است خطر تندارد: یک تکان که به اجتماع بخورد، اجتماع از ناحیه منافقین خودش بزرگترین صدمه‌ها را می‌بیند. به‌هذا مطلقی حوادثی که برای جامعه رخ می‌دهد که در نتیجه آزمایش بیش می‌آید و باشه اشکار می‌شود. مؤمن‌ها در صف مؤمنین قرار می‌گیرند و منافقین برده‌نافاقان در سوی می‌شود و در صافی که سایت زنده و هستند قرار می‌گیرند. یک خبر زیگر برای جامعه است.

آن منافقینی که این داستان را جعل کرده‌بودند. آنچه برایان‌به تعبیر قرآن ـ مانند: «این» بود (آن‌عمیق داغ گنیه). داغ‌گنیه روز این‌ها ماند و تا زندگی بودند. دیگر اعتبار از آن‌ها نکرده‌اند و همه می‌گفتند: شما هم‌همان منافقه‌ای بی‌سفید که آن داستان را جعل کرده‌این یک فاقده.

فاقده‌دروم: گفته‌که سازندگان داستان، این داستان را آگاهانه جعل کرده‌ندا آگاهانه. ولی عالی مسلمان‌نآگاهانه ابراز این «عصبه» قرار گرفته‌اند. درکرت مسلمان‌با این که مسلمان یا یادگانه با آبیاری و نخل‌ی بودند و غرور و مرضی نداشتند. بلندگوی این «عصبه» قرار گرفته‌اند ولی از روزی عدم آگاهی و عدم توجه، که خود قرآن مطلب را خوب تشریح می‌کند.

این یک خطر زیرک است برای یک اجتماع که افراد نا آگاه باشند. دشمن اگر زیرک باشد خود این‌ها را ایثار علیه خودشان قرار
می‌دهد: یک داستان جعل می‌کند. بعد این داستان را به زبان خود ایفای صدا می‌دهد تا خودشان قصه و حرف و سخنی راکه دشمنان علیه خودشان جعل کرده بازگو کند. این عملیات ناگاهی است و نابودی مردمی ایجاد کرده‌است. باشند که حرکی را که دشمن ساخته‌ندند بازگو کند؛

این یکی می‌گوید چنین حریقی را شنیده‌ام، دیگری می‌گوید مینهم شنیده‌ام، و همین‌طور. اینها نمی‌دانند حریق که دشمن جعل می‌کند و نظارت شما این است که همان جا زیر پرتابان دفن کند. اصلاً دشمنی خواهد این حرف بین مردم بخش پیدو. شما باید دفن کنید و به یک نفر هم نگوید. تا ها این وسیله با توطه‌ی سکوت نقص‌شده‌دشمن را نقش بر آپ کنید.

1. [یه متعی نکنید]

2. مثلاً زمانی شاید ود و شاید هوزه‌های در میان بعضی‌ها قلاب است و یک وقت دیدم کسی می‌گفت: شنیده‌ام این فلسطین‌ها ناصیه هستند. ناصیه، یعنی دشمن علیه ناصیه‌ای غیر از سوی است. سوی یعنی کسی که خلبان بلافاصله را بی‌کار کرده یعنی دانسته و معتقد نیست که یگمی حضوری را بعد از خوده علیه خلبانی را کسب قدر است. می‌گوید یگمی را که [به خلافت نصب تکرد] و مردم هم بی‌کاری انتخاب کرده. سوی برای ایمن‌مرتبین احترام قائل است، جنوزی‌ها و خلبانی پیشانی جهان می‌دانند و علی را دادست دارند. توضیح یعنی کسی که علی را دادست دار. سوی مسلمان است ولی ناصیه کافر و نحس است. ما ناصیه نمی‌تویم معامله مسلمان بکنیم. حال یکی می‌گوید: شنیده‌ام این فلسطین‌ها ناصیه هستند. شنوده‌‌ای یکی می‌گوید: کسی ناصیه‌ای غیر از سوی است. سوی یعنی کسی که خلبان بلافاصله را بی‌کار کرده‌ام. این ناصیه‌ای فلسطین‌ها ناصیه هستند. معلوم است، اگر فلسطین‌ها ناصیه باشند کافرند و در درجه‌ی به‌دست‌یاری می‌گردد. هیچ فکر نکنید که این حریق است که به‌دوست باشد و

کرده‌اند. در هر جایی حریق جعل می‌کنند رای این که احساس همدی‌ست بی‌صم به فلسطین‌ها را از بین ببرند. می‌دانند مردم ایران شیعات و شیعه و دست‌دار علیه است و معتقد است حریق ناصیه باشد کافر است؛ ولی این که احساس همدی‌ست را از بین ببرند، این دروغ را جعل می‌کنند. در صورتی که در یکی از سفرهای که به‌کش رفت‌ود غرب و فلسطین‌ها را زیاد می‌دهند، یکی از آنها آمد‌به من گفت: فلنان راست‌نازی از مسائل.
تفصیر سوره نور

فايده‌ دوم این داستان این بود که اشتباهی که مسلمین کردن
[موجب بیداری آنها شد] مسلمین حرفی را که یک‌عروسی (یک جمعیت
و یک دسته به هم وابسته) جعل کردهند. ساده‌لوحانه و ناگاهانه از آنها
شناختند و بعد که به هم رسیدند. گفتند: این حرفی را شنیده‌ام? آن یکی
گفت: نمی‌دانم. خدا عالم است. من هم شنیده‌ام; دیگری گفت عجب از
که نمی‌دانم راست است. با دولج، خدا عالم است اما شنیده‌ام. پاز این
برای او نقل کرده، اول برای دیگری نقل کرده و... نتیجه این شد که جامعه
مسلمان، ساده‌لوحانه و ناگاهانه بلندگوی یک جمعیت هفت هشت
نفری شد.

این داستان «افک» که بدیا شد یک بیدار پای عجیبی بود. یعنی،
چشمه را به هم مالیانه و گفتند: این آنها را شناخته، خودمان را هم
شناخته، ما چه این اشتباهی بزرگی را مرتکب کنیم، چرا ایزارد سخت و
بلندگوی اینها شدیم؟!

سخن دشت قدری
یک دشت خیلی قدری داریم، خانه‌اش هم خیلی دور دست است.
نیا خواهیم حضی اسم محلاده‌اش را هم بپرم. پارسال در شبی از شبی‌های

د. حج حکم‌شیف چیست؟ بعدگفتن: من شیعه هستم، این رقیق‌مان سنت، فعل ندیدم اینها
شیعه هم وجود دارد. بعد خودشان گفتند: بنی ما شیعه و سنت هست، شیعه هم زیاد
داریم. همین‌طور بانکه عموی در صحن دنیای سخنگوشی از دین خود را در مصرف
گفتند. من شیعه‌ام. ولی دنیای دوئیدی یک عده موروف خود را آموز می‌کنند و می‌گوید:
شما پیش نمی‌کنم که اینها ناصحیح. این پیام‌نامه که در حال مواردی - اگر چنین نشئی‌ها
نسبت به افرادی که جرو شدند و مثل شما هدایت می‌گویند شنیدند. وظیفه‌تان
چیست.

* [چریک فلسطینی که در جنر عملیات هوایی رایی شرکت داشت]
جمعه که من در هریم یا تفسیر می گفت، به اینجا آمد و بعد از نماز برای تفسیر نشست. بعد که تفسیر تمام شد و من می خواستم به منزل بروم گفت: ما یک ماهیاشین لکته داریم، شما را می رسانیم. با هم درگ سوار شدیم. در این راه گفت: می دانی از یک چه کاری به اینجا آمد؟ می گفتند در مسجد الجواد «آَمَّهِدُ أَنَّ عَلیّاً وَلَیّ اَلّهُ» نمی گویند. گفت برود خودم بپیم واقعاً نمی گویند؟ می گفتند: خدا یاد دارد را نمی برد که پاز لااقل این قدر حس داشته که پیامبر آیا می گویند یا نمی گویند. حال یک کسی می آید مثل تاراج به مسجد الجواد می گوید در مسجد الجواد «آَمَّهِدُ أَنَّ عَلیّاً وَلَیّ اَلّهُ» نمی گویند: آن یکی می گوید من هم شنیده‌ام. «آَمَّهِدُ أَنَّ عَلیّاً وَلَیّ اَلّهُ» نمی گویند: این به وی می گوید و او یکی دیگر می گوید. یک وقت می پیمی همه مردم می گویند: ما شنیده‌ایم در مسجد الجواد «آَمَّهِدُ أَنَّ عَلیّاً وَلَیّ اَلّهُ» نمی گویند.

این وقت چه می گوید؟ می گوید هر وقت جنین جیبی شنیدی ابداً به زبان نیاورد اگر دغدغه داری، خودت بر روی تحقیق کن تو که حوصله تحقیق کردن نداری دیگر جزا یا گزگ مکنی؟ حق تحقیق داری. برو تحقیق کن اما حق یا گزگ کردن نداری.

[می گویند در دهی مسلمان و بهویده با هم زندگی می کردن. از آن ده تا مزاری دو فرش راه بود] بهویده می گفتند آیا مزار مال ماست. آن را می نسختند مسلمانانشان می گفتند خیر، مال ماست. بهویده می گفتند آیا مزار مال ماست به دلیل این که مانارد ندارد. مسلمانانشان می گفتند مال ماست به دلیل این که مانارد دارد. با هم‌دیگر دعا و زود و خورده می کردن. دست و سرها شکست و آدما کشتند شد. همیشه به و سر و کله هم‌دیگر مزدنده اما حالاً این که به فرسخ بروید بهتین آیا مانارد دارد تا مال مسلمانان باشند یا مانارد تدارد تا مال بهویده باشند. نشستند.
تفصیر سورة نور

فاقده دوم [داستان افک] همین بود که به مسلمین یک آگاهی و یک
هوشیاری داد و این را در خود قرآن آورد که بماند؛ آیه قرآن نازل شد که
برای همبسته مردم بخوانند و تلاوت کند و برای همبسته درس پکیجتند که
مسلمانان! آگاهانه از اقرار تغییر، آگاهانه بلندگویی دشمن نباش.

خدا می‌داند این به‌ویژه (در درجه اول) و به‌ویژه که ایزار دست
به‌ویژه هم‌ستند. چگونه از این جور داستان‌ها جعل کردندا گاهی یک
چیزی را یک به‌ویژه با یک مسابقه عليه مسلمین جعل کردی، آنقدر
شایع شده که کم در داخل کتابها آمده و از این کتاب به آن کتاب رفتی، بعد
آنقدر مسلم [فرش] شده که خود مسلمین باورشان آمده است، مثل
داستان کتاب‌نویسی اسکدنریه.

داستان مجمع کتاب‌نویسی اسکدنریه

بعد از آمدن اسکدنر به مشرق زمین و فتح کردن مصر و ایران و
هنودستان، شهری در آنجا ساختند که نام آن "اسکدنریه" شد گروهی
مردم عالمی (جنون در آن وقت) تبدیل بیان نک تبدیل شرورندی بودی به
آنچه فیریند و کتاب‌خانه‌ای تشکیل دادند و آن کتاب‌خانه در واقع یک مدرسه
و حوزه‌ی بود و کتاب‌های بسیار زیادی در آنجا جمع شد. امروز نه تناها
تاریخ مسلمین بلکه تاریخ محاققان مسیحی این مطلب را روشن کرده
که قلی از آن که مسلمین اسکدنریه را فتح کنند در دو سه نویس این
کتابخانه غارت و آتش زد شد. بعد از آن که امبراطور روم شرقی بی‌
مسیحیت گرایش بیدار کرد، جون فلسفه را ضد مسیحیت می‌دانست.
حوزه‌ی اسکدنریه را متلاشی کرد و این آخرين مضربی بود که به آنجا زد.
شستن‌های که هفت تن از فلسفان آن حوزه به ایران آمدند و به دربار
انتهایان وناهمدند. اساساً کتاب‌خانه‌ای بایق نمی‌ماند. امروز مورخین
مسیحی مثل ویل دورانت ثابت کرده‌اند که قبل از این که مسلمان
اسکندریه را فتح کند، کتابخانه اسکندریه در سه چهار تا پنج سالی دید
که وقتی مسلمانین به‌طور اصلی کتابخانه‌ای وجود نداشت.

از طرف دیگر جزئیات واقعی قانون مسلمان را چه در ایران، چه
در مصر و چه در جاهای دیگر، مورخین مسلمان و مسیحی نوشته‌اند.

خصوصاً جزئیات واقعی فتح اسکندریه را مورخین مسیحی هم
نوشتند. بعدها مورخینی در قرن گذشته و سوم کتابخانه‌ی تاریخ‌بر یک
در تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و یک تاریخ‌نگاری ایرانی که شهادت به
همان قرون اول اسلامی است و سلسله استان‌های مسیحی، مکتب است.

یعنی فقط دهان به دهان نبوده است. حتی یک نفر مورخ نوشته‌است که
کتابخانه‌ای در آن وقت در اسکندریه وجود داشته و مسلمانیان آن را زندیه.

ویل دورانت می‌نویسد: یک کتابخانه در آن وقت ساکن اسکندریه بوده;

تمام جزئیات واقعی فتح اسکندریه را کتابخانه معاصر آن زمان نوشته
است؛ کتابخانه در دست است، هیچ‌امنی از کتاب‌های تویانه به
اواخر قرن هشتم هجری (یعنی بعد از ششصد سال)، و در فرمان هفتم یکی
دو نفر مسیحی یک مورخ مهم نیستند، بدو این که مدرکی نشان دهد.

برای این که این تهیه‌ای را از مسیحیت رفع کند گفته: وقتی که عصر
عصر به سوی اسکندریه آمد، یکی کتابخانه بهبودی را در آن‌ها دیده، به
نامه‌ی نامه نوشته که تکلیف ما با این کتابخانه جیبیت ؛ خلیقه‌ی توست که
با آنچه در این کتاب‌هاست موافق با قرآن است، سپر قرآن ما را بسی و یا
مخالف با قرآن است. دژیز که مخالفی با قرآن باشد به دروی نامیه خورده.

همه را آتش یک هم و را یکی آتش زد. زنجیره در قرن هشتم و تهم کم
خود مسلمان‌های همیشه دانسته‌اند از این کتاب‌های مجمع نقل کرده.

بدون این که فکر کنند اگر جنبین قضیه‌ای می‌حدود لااقل مورخین قرن اول
و دوم و سوم و چهارم می گفتند.

چنین قربانی دیگر بر دو عیش روز می‌خورد این داستان هست که دیگر از
بحث خودم دور می‌مانم. یک وقت من سه سخنرانی در موضوع
"کتاب‌سوزی اسکندر" به گویم و دروغ یاده آن را تاپیدم. ۱ شایع
نعمان هم رساله‌ای در این موضوع نوشته است، و از نظر معنی، علم و
مورخین شب ندارد که این مطلب دروغ است. اما دمشقی آن‌ها،
ابزارهای دست دشمن هم آگاهانه، ولی دوستان ناگاهانه ایها را نقل
می کنند. کار به علی رشیدی که در کتاب فلسفه و منطق سال ششم
دبیرستان‌ها و وقتی می‌خواهد برای قضیه منفصله در منطق مثال یزندی
می گوید نظر آن چیزی که خلیفه مسلمان‌ها را حکم به کتابخانه اسکندریه
گفت: "اگر موافق قرآن است، قرآن ما راپس و اگر مخالف است، چیزی
که مخالف قرآن است به دست ما نمی خورد، پس آتش یزندی. " مخصوصاً
در کتاب‌های دبیرستانی اورده‌اند که در مغریبی ها فرو برود که مسلمین
کار خان کتاب آتش زدن بوده است

شیبی نعیمان می گوید اگلیسی‌ها که آمدن هندوستان را احتلال
کردند و بعید مادری تأیید کردن که روز برنجام خودشان اناده
می کردند. در کتاب‌های منطق وقتی می خواستند برای قضیه منفصله
حقیقی، مثال یزندی مخصوصاً همین مطلب را به عنوان مثال ذکر
می کردند. برای این که در مغریبی های مسلمین و به‌همه هندویان فرو
کردند که شما بلهی هستید که از قدیم کتاب‌ها را آتش می‌زدید. بعد ما

۱. [رозв جنود به مقاله "کتاب‌سوزی ایران و مصر" در کتاب خرسونات متفاوت اسلام و
ایران. این مقاله تفصیلی ناگهانیه مذکور است.]
۲. [در زمان حکومت هنری]
۳. این قضیه مفصله حقیقی مثل "عدم یا دهد است یا طاق" و "آن یا روز این یا نب".
می‌پینم در کتابهای دیپلماتیک ایران هم همین‌را اورده‌اند، و ما بدون این که پگوییم این، مدرک و دلیل دارد یا نه، زبان به زبان آ، دهان به دهان بازگو می‌کنیم به طوری که هر چا دروغ بودن آن را می‌گوییم یک عده می‌گویند: عجب این قضیه دروغ است؟ ما نخواهیم کردیم دروغ باشد، خیال می‌کردیم صد درصد راست است.

پس این که قرآن می‌گوید این داستان خبر است (الْعَنْسُوهُ) تَّلَّهُمْ: بلَّهُ خُلُقُنَّ لَكُمْ بَيْنَ ابْنِي اَبِي جَهْتُ اِنَّ كَهْ بِرَأَيِنَّ شَعْمَا درْسَ اَسْتَ مُسْلِمِينَ) قرآن می‌گوید را بخوانند و تفسیر کنند و از اینجا پند بگیرند، دیگر ناگاهان بلندگوی سابعیتی که دشمنان شما برای شما بنا و وضع می‌کند قرار بگیرید.

بلکل اگری ممکن ماست این‌گونه، استدلال می‌گویم آن پیش‌بینی از این داستان را جعل کرده‌بودند. هرکدام از اینها به اندیشه خودشان داعی گناه، را کسب کرده‌اند، عواقب گناب را متحمل شدند. قرآن می‌گوید: و لیک فهر این‌ها بود که قسمت معظم این گناه را ویا به عده‌گرفت، آ، و یکی تواریکه ممکن لَعَذَبَ عَظِمَ عَنْ آن كه قسمت معظم این گناه را به گرد و گرفت، خدا عذاب بزرگ برای آدم‌های کرده‌است. غیر از این داغ بدنامی دنیا که تا دنیا دنبالی به نام «رئیس المنافقین» شناخته می‌شود، در آن جهان خداوند عذاب عظیمی به او و خواهد چشانید.

حال درباره این مسئله که چرا مسلمانان نباید ناگاهان بلندگویی سابعیت منافقین (با در زمان ما سابعیتی که به‌اینها یا امثال این فرقه‌ها جعل می‌کنند) باشند، تعبیر قرآن این است: لَوْلاً إِذَا سَجَعَمُوْهُمْ فَطَّرُ اَلْؤُوْمُوْنَ وَ الْمُنَافِقُوْنَ بَيْنَهْمِ كَبِيرُاً.

1. تعبیر «زبان به زبان» از قرآن است.
2. مقصود علی‌الله به این است که علی‌الله به این بیان نقل هم می‌گویند.

آستانی‌با قرآن(۴۱)
دوم نکته:

1. مؤمنان نفس وحدت

نکاتی که قرآن در آیاتش ذکر می‌کند عجب است. قرآن می‌توانست به این تعبیر بگوید: ای مسلمان‌ها! جرا آن وقت که [آن دوکه برزگ را] شنیدی، به برادران و خواهران مؤمنان یک یک ساده‌ای گفت. ولی قرآن همین مطلب را یک یک می‌گوید و آن اینکه: جرا به خودتان گمان پیدا نبردید؟ یعنی توجه داشته باشید. شما یک یک بپرکید. شما نفس واحد هستید. به قول مولوی: «مؤمنان هستند نفس واحده». همه مسلمان‌ها و مؤمنین یکدیگر این طور حساب کنند که اعضای یک یک بپرکند. اگر یکی مؤمن زده می‌شود، هر مؤمن آن را به خودش تلقی کند. بگوید به او یک یک نکته که به چاپ این که یک یک بگوید جرا به برادران مؤمن گمان خیر نبردید. می‌گوید: جرا به خودتان گمان خیر نبردید؟ یعنی مسلمان، «من» و «او» نمای داشته باشد. مسلمان باید بداند عرض برادر مسلمان بیش از این، آوری برادر مسلمان آپری خودش است.

2. ایمان، ملاک و حدت

نکتة دوم این که همچنان نمی‌گوید که: «شما به خودتان گمان خوب نبردید؟» می‌گوید: جرا مؤمنین و مؤمنات به خودشان گمان خوب نبندند او لگن مرد یا نیز این نم کند. یعنی زن و مرد ندارد و ثانیاً کلمه «ایمان» را دخالت می‌دهد: می‌خواهد بگوید ایمان ملاک و حدت و اتحاد است. مؤمنان از آن جهت که مؤمن این نفس واحد هستندی، بعنی ملاک و حدت و اتحاد را هم بیان می‌کند. در واقع می‌خواهد بگوید: ای
مردان مؤمن و ای زنن مؤمن، آیا گر به شما چنین تهیه‌نیما زده بودند
حاضر یوگید تهیه‌نیما را که به خودتان یادداند یادی بگویند، هر چه بنشیدید
بگوید بی‌من جنین‌یه ایم زده‌اند و درباره‌نیما چنین حرفی می‌زنند؟
هیچ وقت درباره‌نیما خودتان چنین سختی می‌گفتید؟ جطور اگر درباره‌نیما
حرفی بزنند خودتان می‌فهمید که باید سکوت کنید و حرف بدهید فکر کرده.
مردم برای شما جعل کرده‌اند دیگر خودتان اشاعه نمی‌دهید و می‌فهمید
که باید آن را دفن کنید، پس جدا وقتی که درباره‌نیما با حرکت و خواهران
مؤمن خودتان حرفی را شوید، همان کاری را که درباره‌نیما خودتان
می‌گفتید درباره‌نیما آنها نمی‌کنید؟ لولاً اذ سیب‌میوه ظلمی مؤمنون و مؤمنات
یافتمهم خیرا و قالوا اینا افزکنیم، آن وقتی که شیمیدید، چرا مؤمنی ایون
خوب درباره‌نیما خودشان نیرند؟ چرا وقتی که شیمنیدن همان جا نگفتندین این
یک دروغ بزرگی است که جعل شده؟ بی‌یامب کرم یک ماه یا بی‌بی‌شیر
سکوت کرده مسلمانان غافل به یاد این که روز اول بگویند «هذا افزک
می‌مین» این یک میوه هست و پی‌سی این که جعل شده است، مرتبت یادی بگو
کرده و گفتند «شیمیدید» و آن را نقل مجلس خودشان کردند، قرآن
میگوید: شما روز اول باید می‌گفتید «هذا افزک مین» پس بعد از این
آگاه به‌شیر، این افزکها که در میان شما جعل می‌شود فوراً بگویند «هذا
افزک مین».
لولا جاوا علتی بازی‌بسته باشه، قادم لیم‌بیانه افزکه و اویستکن عنده‌الله کم‌
الکافیون. شما در کاریان شبانه و حساب دارد، اسلام برای شما وظیفه
معین کرده، شرعی و وظیفه اداری که هر تهیه‌نیما نسبت به یک مسلمان
شیمیدید مادام که بیاین بشری اقامت نشده است بگوید دروغ است، در نتیج
خدا دروغ است مقصود از جمله «در نتیج خدا دروغ است» این است که
در قانون الهی دروغ است.
تفسیر سورة نور

تکلیف ما در مواجهه با افكها
تکلیف پسبار روشی است. بعد از این ما پایی نداشته اگر فردی درباره فردی یا مؤسسهای حرفی زد ما چه وظیفه‌ای داریم؟ آیا وظیفه‌ای داریم؟ سکوت کنیم؟ تنها آیا وظیفه‌ای داریم؟ آیا وظیفه‌ای داریم؟ ما که نمی‌دانیم، خدا عالم است.» من چه می‌دانم. شاید باشید شاید نباشید؟ تنها آیا وظیفه‌ای داریم؟ در جلسه نقل کنیم. یک‌گروه چگونه می‌گوند؟ به طریق اولیه‌ی نسی و وظیفه‌ی من چیست؟ مدام که بیت‌های شرعی اقامت‌های شده و شرعی‌های بر ما نایب نشده است، با یاد بگویم دروغ است. فقط وقتی که شرعی‌های تایب شد و یقین بیدا کردیم. ۱ مالا در مورد زنا جهار شاهد عادل و در مورد غیر زنا دو شاهد عادل شهادت دادند که به جسم خودمان دیدنی بی یا به‌گوش خودمان نشیدن. ۲ یا آن‌گاه وظیفه‌ای می‌گویید. ما مدام که بیت‌های شرعی نبسته، تنها حق داریم بیانگر کنیم، تنها حق داریم بگویم «نمی‌دانم، جهت می‌دانم، شاید هست، شاید نبست». و تنها حق داریم سکوت کنیم. بلکه وظیفه‌ای داریم بگویم دروغ است. هر وقت شرعی‌های ناپایا شد، آن‌وقت وظیفه‌ای ما مبارزه کردند. است لیست در هر موردی وظیفه‌ای داریم. در بعضی از مسأله‌ها، ما باید مبارزه کنیم، در بعضی از مسأله‌ها حاکم شرعی باید وظیفه‌ای را انجام بدهد. مثل مورد زنا.

قرآن می‌گوید: ای مسلمین. هم یا این زبان به زبان کردن، دهان به دهان کردند. گنا یزیرگی مرتبک شدید. وی خدا از این تغاییان می‌گذشت، منوچه باشید که بعد از این دیگر این کار را تکنید.

و لیکن افضل الله علیکم و رحمت الهی در دنیا و الآخره و گذشته بوی شما مسالمنا فضل و رحمت الهی در دنیا و در آخره، تمشکل‌ها، افضل، ابراز، هیه.

۱. به‌قلم گنهرهای بلکه یقین واقعی.
۲. این بیت‌های شرعی است.
عدابه عظمه هر آنیه می رسیده به شما عذاب عظیم، هم در دنیا و هم در آخرت، به خاطر چیزهایی که در آن وارد شدید، یعنی درباره یک چیزهای بدون دلبل حرف زدید. فقط لطف خدا جلو عذاب دنیا و آخرت را گرفت. پس منوجه به شید، دیگر جنبه کاری نکنید.

کدام گنا و افاضه؟ در جه چیزی ما به رفتنه رویدم و مرتب غور می‌کردم و حرفس را می‌زدم؟ ای تلقینه پیآسیتیدم؟ آنگاه که به زبان خودتان تلقی می‌کردم. یعنی زبان به زبان در مبان شما می‌گشت، و تقولون یافرناهکم ما لینش لکم‌هم علمی یک چیزی که اصلاً در دل شما جدا نداشته. جون نمی‌دانستید. ولی در دهانهای شما می‌گشت، و تحقیب‌متعی

هنابا خیال می‌کردم یک امر کوچکی است اما و هو گویان الله عظمی و حال آنکه این در نزد خدا خالی برگ‌است; صحت آوری مسلمین است و اینجا که مخصوصاً آوری یگام‌است. ولی آیا این یمام‌خواه‌ی نمی‌باشد؟ آنکه تاکنون پهشان جرا آن وقتی که شنیدید. تفتیشید که ما اصلاً حق ندارید در این باره حرف بزنیم و این را بازگو کنیم؟ با یاد می‌گفتید: می‌بینی نکن نا آن تاکنون پهشان ما دستی نیست که در این باره سخنی یگویم، شیخانک همدان یک خیال اعظم بلهک‌ماید می‌گفتید: سخحان الله، این یک تهیه و دروی بسیار برگ‌است. ای یعنی اعظم بگویم؛ لله نمی‌بگویم الله هن تعودوا لیلیت آبادا خدا شما مسلمانان را موطنه می‌کند که مبادا دیگر به مانند این قضیه بگرددی و تکرار کنید. تا دامنه قائمت متوجه باشید که دیگر ارزاد دست یک جمعیت نشود. دروغ‌های دشمن‌تان را علیه خودتان اشاعه ندهید. و یکنون الله لکم‌لامائه و الله عظمی حکم‌خدا این طور آبای خودش را برای

1. گفتنی باید منفی سخن یگویم، یعنی آگر کسی گفت، ما یگویم: دروغ است. نه تها منبی حرف زنیم و خوید را ایخ شکنیم، بلکه باایدم می‌گفت حرف برزیم، یعنی در جواب دیگران یگویم: دروغ است.
تفسیر سورة نور

مص�حت و به تعنی شما پیام می‌کنند. خدا داناست و همه چیز را می‌داند. از خفایا آگاه است و حکیم است و بر اساس حکم‌شش، این آبیات را نمایش می‌دهد است.

مبارزه با بدعت

حذفی در کتاب حدیث هست که مضمون آن این است که هر وقت اهل بدعت را دیدید (یا آنها مبارزه کنید.) [بدعت «بعنی کسی در دین خدا جزئی ووارد کنده است که از دین نیست؛ از پیش خود جزئی را جعل و وضع کنند که مربوط به دین نیست]

همه وظیفه دانست که با بدعت مبارزه کنند. مثلاً صلوات فرستاده.

همه وقت خوب است شما در هر شرایطی صلوات بفرستید. یک عمل مستحیل را انجام داده‌اید. فرض کنید یک گونه دارد. حرف می‌زنید. در وسط حرف خودش برای اینکه رفع حسن‌گی کرده‌اید، به جمعیت من گوید: صلواتی بفرستید. این امر خوب است اما اگر شما فکر کنید که در اسلام یک جنین بسته‌است که در وسط حرف گوینده صلوات بفرستید و به عنوان یک امر اسلامی این کار را پیکر دهید. این «بدعت» است. بدانتان جتنی دستوری در اسلام نرسیده که در وسط موضوع یک نفر صلوات بفرستید. یک عاداتی در میان ما ایرانیان هست که اگر آن برهم کنیم خوب است و این امر است که وقتی جراح را روشی می‌کنند صلوات می‌فرستیم.

معمکن است یک گونه صلوات به وقت خوب است. معنی این است که وقت وجد دارد. در ایران سابقه آتش پرستی و احترام به آتش وجود دارد؛ بنکنید یک وقت آن باطن روحیه‌ای احترام به آتش و تعظیم آتش دخالت کند. شما می‌بینید اسلام می‌گوید اگر می‌خواهی نماز بخوانی، با اینکه وقتی نماز
می‌خواهی توجهت به خداست آما اگر فریقو رویا توسط، مکروه
است جون بی‌پی از آدم پرستی دارد؛ اگر عکسی رویا توسط،
مکروه است جون بی‌پی از شکل پرستی دارد؛ اگر جراح هم رویا توسط
شمامات، نمای خوائن مکروه است جون بی‌پی از آتش پرستی در آن
هست. حال وقتی که جراح را روشن می‌کنند صلوات تصرف نمی‌شود. جون
بی‌پی از آتش پرستی می‌دهد. غرض این است که اینها را (بدعت)
می‌گویند.

خیالِ جیزهاست که بدعت است و در میان مردمی - مشخصاً
خانمها - از این بدعت هست. مثل آش ایلوردای، آش ایلی سه‌شینه.
سفره حضرت ابولفضل، ما جنین جیزهاست در اسلام نداریم. در اسلام، ما
یک جیزی به نام سفره حضرت ابولفضل نداریم. بله، یک مطلب هست:
یک کار خیری بکنید. مثل قرآ را اطعام کنید، نواب دارد، بعد نوابش را
تنار حضرت رسول کنید. نثار حضرت امری کنید. نثار حضرت زهره کنید.
تنار امام حسن، امام حسین، هریک از انها. یا نثار حضرت ابولفضل
بکنید. همین طور مگر نثار یکی از اموات خودتان بکنید مانعی ندارد. گر
شما سفرهای در منزلتان تشکیل بدیده به شرط آنکه آداب و تشریفات
زنان‌اش را - که من نمی‌دانم جیست و اگر کسی خیال کند آن ذکر و
فنگ‌ها جزو آداب اسلامی است باز بدعت می‌شود - حذف کنید. اگر
اطاع مسلمان بالخصوص اطاع فرقا باشد و نوابش نثار حضرت
ابلافظ شود مانعی ندارد. اما اگر کارهایی با آداب و تشریفات و
تشکیلاتی انجام شود و خیال کنید اینها از اسلام است. این بدعت و حرام
است.

افرادی بیدا می‌شوند که در دین بدعت ایجاد می‌کنند. یک کسی
می‌آید می‌گوید من نایب خاص امام زمان هستم. مثل علی محمد پاب.
این را «اهل بعثت» می‌گویند. در حديث این اهل بعثت پیدا شدند، با اهل بعثت مبارزه کنید و عالی باید مبارزه کنید و حق ندادار ساکت باشید، و در یک حديث تعبیر جنین است: و بایت‌تهم مبنی می‌تواند کیند، پیچاره‌شان کیند؛ یعنی یا آنها مباخته‌گر کیند و دل‌لشان را پسندید. قیمت‌الذی ثَعَر١ جنین که ابراهیم آن کافر زمان خودش را می‌یافت، شما هم می‌یافتین کیند.

سوء استفاده از یک حديث
بعضی آدم‌های کم سواد این «بایت‌تهم» را این طور معنی کرده‌اند: به آنها تهمت پرده و دروغ به‌نیتید. بعد می‌گویند: اهل بعثت دشمن خدا هستند و از دروغ علیه خدا و اهل تهریک اصلی سفیر و کریک تشکیل می‌دهند. بعد هم شروع می‌کند به دروغ جعل کردن علیه او. شما بپیش اگر یک‌یادی به این بیماری مبتلا باشید که دشمن‌های شخصی خودش را اهل بعثت بدانند و حديث «بایت‌تهم» را هم جنین معنی کنند که دروغ جعل کن، یا در این‌نگاه خودش چه می‌کند! این وقت است که شما می‌بایستید دروغ اندی دروغ جعل چشم‌شور.

یک وقتی یک مرد عالی رزگی (عالم هم گاهی استنبا می‌کند) به من رسید و گفت: شیعه‌ام فلان کس (یک آدمی که یک مسلمان کامل عبار است) گفت‌ه است ۲. چقد خوب شد... العبید یا الله... که محصن حضرت زهرام سکته شد، برای این که اگر هم می‌ماند دواده مصیبت پرای اسلام.

---

1. نقطه / ۳۸۸

2. اصلاً نمی‌توانم حتی این سخن را به زبان بیان کنم، حالاً از باب موضوع است، برای این که بدانید چه اجتماع تنگینی ما داریم؛ البته آن عالم شیعه بود و مرد خوبی است.
درست می کردیم گفتم: تو آخر جرا این حرف را می گویی؟ یا یک مسلمان است. من از این ارتباطات خودش از نظر دوستانیان می دانم. اکنون یکم حاضر واقع علیه یکدیگر، می دانم که آن‌ها بهترین حیات کننده است. آن‌ها به بیشتر جامعه می‌کنند، بهنانومید می‌کنند، و گفتند: عذاب داده است. آیه‌ای بعد این است:

«إنَّ الْذِّينَ يَجِّرُونَ أنَّ نَشَّعَ الْفَاحِشَةُ فِي الْأَلْبَاءِ فَانْتَوَا هُمْ غَذَابَ اللَّهِ
فِي الدُّنْيَا وَالآخَرَيْنِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنَّمَا لَاتَعْلَمُونَ»

دبیل‌های همین مطلب است و تأکید بیشتری درباره این که: مؤمنین، مسلمان‌ها! یادگوی اشاعه حرفلای بود و زشت علیه خودتان نباید. همان طوری که قرآن تأکید پر روز یک مطلب را لازم می‌داند، در جلسه بعد بخشی از عرایض در اطراف این آیه خواهد بود و تأکید بیشتری روی همین مطلب می‌کنیم. بعد به آیات دیگر می‌پردازن و صلی الله علی محمد و آلیه الطاهرين.

باحک العظم الاعظم الاصل الامرکيا اللدح با اللدح...

خدا آدای دلیه ما را به تور ایمان می‌توان برگردان.

خدا آدای پرده‌های غفلت را از جلو جشم و گوش ما بر.

خدا آیا مسلمین را همان طوری که خودت خواسته‌ای نفس واحد قرار بده، سوء ظن‌ها، پدیده‌ها، بدن‌گام‌ها، بدپذیری‌ها، که می‌دانی‌ها از مبان ما می‌باشند تنهایی ما را خالی‌سازی برگردان. اموات ما غرق

رحمت خودت یافم‌ها.

نور/۱۹

۱۳۹۱/۷/۱۲ ماهیت (بهار)
تعذب الله من الشيطان الرجيم

إِنَّ الْذَّٰلِكَ لَا يَكُونُ أَن تَعْمَلُوا الْفُجُورَ فِي الْأَيَّامِ إِنّمَّا هَمُّكُمْ مَعَ الْإِنسَانِ أَن تَخْفُفُوا عَنْهُمْ رَمَيٌّ عَلَيْهِمْ وَلَا تَظْلِمُواُ وَأَنْ تَعْمَلُوا الْإِنسَانِ أَن تَخْفُفُوا عَنْهُمْ رَمَيٌّ عَلَيْهِمْ وَلَا تَظْلِمُواُ وَأَنْ تَعْمَلُوا الْإِنسَانِ أَن تَخْفُفُوا عَنْهُمْ رَمَيٌّ عَلَيْهِمْ وَلَا تَظْلِمُواُ وَأَنْ تَعْمَلُوا الْإِنسَانِ أَن تَخْفُفُوا عَنْهُمْ رَمَيٌّ عَلَيْهِمْ وَلَا تَظْلِمُواُ وَأَنْ تَعْمَلُوا الْإِنسَانِ

در جلسة قبل غفتيكم كفرأ كريم تلك فراواتي روى ابن مطلب دارده كجو جامعه اسلامي جو تحمله بهتان و افترا و بدغوب نباشد. مردم مسلمان هو وقت جهزي در مورد برادران و خواهران مسلمان خود

۱۰۹۱-۱۹/۱/۲۱
شبنمی نمود. وقتی که به سرحدد یقین قطعی یک نیمه و قرن یک نیمه نسبت داده کرد، جای شک و شباهت ناشده و یا پیکر شریعت اقامت نشده است، وظیفه شان این است که آنچه که می‌شنوند به اصلاح معرفتی از آن گوش بشندند و از گوش دیگر بپرورند کتند. و حتی به صورت این که «من شبنمی» هم نقی نکندند؛ هم نتیجه به صورت یک امر قطعی نقل نکنند، حتی این طور هم نگویند هکه «من چنین چیزی شبنمیام.» همین گفتی «شبنمی» هم «بخش» است و اسلام از بخش این نوع خبرهای کبیر و نوبتاک و آلوهد تاراضی است. مخصوصاً یک جمله در ذلی دارد که می‌فرماید: «الله گفت: این لتجارت می‌داریم.» می‌خواهد برداشته که شما نمی‌دانید این جنایت حقد جنایت مزرگ است و طبیعی نمی‌دانید که عقوبت این جنایت جنگر است. اسلام می‌خواهد که محیط و جو جامعه اسلامی بر اساس اعتماد منتقابل و حسن گناه و ظن خیر و بر اساس خوب گویی باشد. هنر اساس بی اعتمادی و بیگمانی و بی‌گویی، و این اسلام عیوبی را آنجانه حرام یکی یکی دانسته است که تعبیر قرآن این است: و لا ییادبع بفیعضتُم ببغاً ایفیً مَفْتمَ سَبْأَا کَه خلصاش این است: آن که از کس دیگر غیبت می‌کند، در واقع دارد گوشت اورا می‌خورد در حالی که او مرده است. روی همه اساس است که قرآن با یکنون گوئیم گوئیم، این مطلب را تأکید و تکرار می‌کند. از آن جمله این آیه است:

«آن از الّدینِ یُجْبُنُونَ أَنْ تَسْمَحُ الفاجعَةُ فِي الّدِينِ أُمْه‌تُهُمْ غَذَاةَ»

آلیم

1 حجرات/41
ترجمه آیه آیه را ذکر می کنیم و بعد عرض می کنیم که به دو طریق می توان
این آیه را تفسیر کرد و تفسیر هم کردند و هر دو شکل نزدیک به
یکدیگر است. آیه می‌فرماید: پرای کسانی که دوست دارند فحشاه در
میان اهل ایمان شایع شود عذاب دردناک آماده شده است. این آیه از آن
آیه‌هایی است که دو معنی دارد و هر دو معنا درست است.

معنی اول آیه
یکی از گاهان پس‌باز زرگه که قرآن وعدة «عذاب الیم» پرای آنها داده
است این است که کسی یا کسی کسی با خواهرند خویشان فحشاء را در میان مردم
رازیک کند. هستند کسانی که عمل مراکز فحشاء هستند، حالا یا به
حساب بول برسند و یا از روزی اغراض دیگری، گفته‌ای‌ای در عصر ما این
اغراض، اغراض استعمالی است؛ می‌خواهند فحشاء در میان مردم زیاد
شد. چرا؟ پرای این‌که هیچ جبری پرای سنت کردن عزمی مدارگاهی
مردم به اندازه شیوع فحشاء اثر ندارد. اگر شما با خواهید فکر جوانان یک
مملکت را از مسائل جدی که منافع استعمال را به خطر می‌اندازند منصرف
کنید تا هیچ وقت فیلسوفان یاد هندوستان تکن راهش این است که هرچه
دلتن می‌خواهند مشروب فروشی اضافة کنید، کاباره زیاد کنید. زننای
هرچاپ زیاد کنید، و سایر تماس بی‌پیش ویراسته جوانان را
اضافة کنید تا اینها دائمی دنبال سرگرم‌سازی عبید و نوش‌بانند و دنبال
مسئول جدی نرودند. به همان اندازه که هر چه و تری چه تری چه جسمی و
روشی طبیعی جوان را تی با می‌کنند، اراده را از مردم می‌گیرند یا آن را مسئبت
می‌کنند و مردانگی و احساس کرامت و شرافت را از بین می‌برد، به همان
اندازه فحشاء این کار را می‌کنند.
برنامه آمریکایی‌ها برای فاسد کردن دنیا

آمریکایی‌ها که یک برنامه عمومی برای فاسد کردن همه دنیا دارند برنامه‌شان همه است. فحشاء را زبایدند. دیگر خیانت‌ان از ناحیه مردم راحت باشد. می‌گویند مدیر یکی از مجازات به تام‌یان هفته یک گفته است: «کاری خواهم کرد که تا به حال دیگر یک دختر ده سال به بالای بکر در این تیره پیدا نشود.» اینها روی برنامه و حساب است. اسلام که در مسائل عفاف این همه تا یکی که برای چیست؟ یک شب درباره فلسفه عنف صحت کرم. یک فلسفة عفاف این جهت است که نبردهای انسانی در وجود‌ها در خودش. شاید کسی باور تکنکه که نبود دیگر اراده انسانی از مجازی‌ها با پنه‌ه به مرد خارج می‌شود و پی اینچین است.

تدبیر اسلام برای حفظ روح مروّت

اسلام طرفدار جلوگیری از ارتباط جنسی نیست؛ در حدود خانواده، آن را تصحیح می‌کند و طرفدار نظر کانون‌کرده و کلیسای نیست. اما از دایر ازدواج مشروطه که خارج شد. دیگر به هیچ وجه اجازه یافت نه دهد و این یک تبییر و توطئه‌ای است از ناحیه اسلام برای حفظ روح مروّت. مردانگی، انسانیت و شرافت در زن و مرد مسلمانان در آیاتی که بعد راجع به «حجاج» می‌آید، درباره‌ای این موضوع پیشتر صحت خواهیم کرد. نطقه مقابل، کسانی هستند که بروی کشتن همان روح، فحشاء را زیاد می‌کنند. این است که قرآن می‌گوید: ابن‌الدین یقینی یعنی النّیم الفاحشة فی الّدین هُمّ عذاب الّم آنّ که دوست دارد و علاقه دارد فحشاء را در

[1] خوانندگی محتوم توجه دارد که سخنرانی در زمان رژیم قاسیه‌ی ایرانی‌های دارد است.
[2] [یعنی صحیح می‌دانند.
[3] [به معنی ظریف یزی.

41 آشنایی با قران (4)
میان اهل ایمان زیاد کنند. خدا برایان عذاب دردناکی آماده کرده است.
خوب، عذاب دردناک را خدا در آن دنبای به آنها می دهد. جواب در ایمان قرآن
ذکر کنند! برای این که فهمانند جقدر این مستعله از نظر اسلام حساسیت
دارد. این یک تفسیر آیه است که قرآن درباره اشاعه فحسه در میان اهل
ایمان حساسیت خود را بیان می کند.

معنا دوم آیه
[برای روشن شدن معناى دوم آیه لازم است] یک نکته ادبی عرض کنم و
آن درباره کلمه «اف» است. «اف» به جای کلمه «در» فارسی است. ما
می گوییم، «در خانه» و عرب می گوید «افی الدار». کلمه «اف» در زبان
عربی گاهی به معنی همان کلمه «در» و گاهی به معنی کلمه
درباره. اینجا این آیه را این طور هم می توان معنی کرد و معنی هم شده
است و هر دو معنی درست است. و هر دو معنی با آیات افک تناسب
دارد. معنی دوم آیه این است: آنان که دوست دارند که فحسه درباره
اهل ایمان شایع شود. مقصد این نیست که خود فحسه در میان اهل
ایمان شایع شود، بلکه نیست فحسه درباره اهل ایمان شایع شود؛ یعنی
کساتی که دوست دارند عرض اهل ایمان را لکه دار کنند.

یک عده مردم، به اصلبح روانشناسی امروز «عقیده دار» هستند,
هر چا فردی را می یافتند که در میان مردم یک وجه و حیثیت دارد، برای
اینکه به این اشخاص حساست می یابند. همچنین به عرض هم تدارند که
خودشان را جلو بیان آورند. فردا به این فکر می یافته که یک شایعه‌ای
درباره او درست کنند. می گویند می که تمامیتی به او برپس وسیع با را

1 آیات قرآن اساساً این طور نازل شده که گاهی یک معنی، دو معنی، سه معنی درست...
پایین‌ترین مردم

پیغمبر اكرم (ص) یک وقت در حضور اصحاب فرموذ: آلم‌افه‌یا، در این کسی که خیر خودش را از دیگران جمع می‌کند و هر که دارد تنها بیاید خودش، می‌خواهد آن‌ها پی از حاضر بودند گفتند: با این‌که مقدمه ما فکر کرده‌ایم دیگر بی‌درد از این افراد کسی نیست. بعد فرموذ: آیا می‌خواهید به شما گفتم از این بدرتر کسی که صفح دیگری را گذر فرموذ: اصحاب گفتند: خیال کردم بیدتر از این گروه دیگر کسی نیست. بعد فرموذ: آیا می‌خواهید از آن بیدتر را به شما گفتم که کسی؟ گفتند: از این بیدتر هم مگر هست؟ آن‌گاه صفح سوم را فرموذ: بیدتر از این افراد، مردمان بی‌ذین این فکری هم‌هبستن و آبی بردند. اینجا دیگر حضرت توقف کرد. بنی بی‌درد از اینها دیگر وجود ندارد.

پس معنا دوم آیه این است: آن‌ان که دوست داشته‌اند نسبت‌های زشت ـ که خود نسبت زشت هم‌هبست است ـ درباره‌ای اهل ایمان شایع شود، بدین که بی‌راد آنها عذاب در دنیاکی است.

بعد می‌فرمایید: در دنیا و الآخره در دنیا و آخرت عذاب‌شان در دنیاک است: بنی‌هایا خدا اینها را نه تناها در آخرت عذاب می‌کند. بلکه در دنیا هم عذاب می‌کند.
مکافات گناه

مشکل مکافات قابل توجه است. جنبش چیزی به ما نگفتند که هر گناهی
عاقبتی در این دنیا دارد. خیلی از گناهان است که اساساً در این دنیا
عاقبتی دارد. هر گناهی در آن دنیا عقوبت دارد. اما خدا از بعضی
گناهان در همین دنیا هم نخواهد گذشت. یکی از آن گناهانی که در همین
دنیا عکس لعاب دارد که می‌توانید آن را تجربه و آزمایش کنید. گناه
تنهایی روز و آینه برای این است. آن که تنهایی به ناحق می‌شود. در بی‌روزی
گرفتاری خواهدشد. حال یا کسی مثل خودش به آن تنهایی ناحق
خواهد زد و یا به شکلی دیگر و مفتوح خواهدشد.
و این‌همکینه و پیام‌های ناظم خدا می‌دانید و شما نمی‌دانید. این خواهد
بگوید مطلبی خیلی بزرگ است. خدا می‌داند که این کار جف‌در بزرگ
است و شما نمی‌دانید!

و این‌همکینه و پیام‌های ناظم خدا می‌دانید و شما نمی‌دانید. این خواهد
بگوید مطلبی خیلی بزرگ است. خدا می‌داند که این کار جف‌در بزرگ

از شیطان پروری تکنیک

باز تاکید دیگری می‌کنند: یا آنها اذیت‌اند اما نا تکرش‌ها حکایت‌های
به‌عنوان حکایت‌های شیطان قانونی یا نمی‌باشد. اما آن‌ها از اهل ایمانی! گام جام
گام شیطان نکن‌اریزد. دنیا شیطانی از چنین. اگر بگویید ما که شیطان را نمی‌شناسیم و او نمی‌شناسیم. از کجا
به‌فهمنی گام‌های گام شیطان می‌گذاریم؟ می‌گویم این دیگر دیدن نمی‌خواهید، شیطان را از وسوسه‌هاش باشناسید. آن‌جا که شما می‌پنید یک و وسوسای در قلب شما بیدا شد که شما را یک‌بُد عمل زشت و منکر و ناپاسند دعوت می‌کند بدانید که آن‌جا باشید شیطان در میان است، شیطان جلو افتاده و به شما می‌گوید: یا آن وسوسه، «پیا» یا شیطان است. نمی‌خواهد شیطان را به بهبود و دل‌به‌بینی به دل‌به‌بینی و صمیمیت خطرات الشیطان آن که گام‌های گام شیطان گام می‌گذارد بیداداند فرآیند یافتن یافتن.

پالُفختار و متکر شیطان دعوت به کارِ‌های رشت و ناپاسند می‌کند.

خشدار به مسلمین
و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَنْ أَفْقَرَ فَلَمَّا هُمْ بِخَاطِرِ بِفَضْلِ اللَّهِ قَرَرُوا که اگر فضل و رحمت خدا نبود اگر فضل و رحمت خدا نبود آن‌هم به خاطر بیگمیر - جامعه‌شما جانان سقوط کرده بود که نجات ییدا نمی‌کرد. همه‌ای‌ها برای این است که اگر در زمان‌های بعد نظر این قضیه رخ داد و مسئله‌شان به سازی‌ی علیه مسلمین زیدان شد. بدانید که سقوط خواهید کرد و به‌خاطر خواهید شد (همان طوری که ما اوترو هستیم). و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَنْ أَفْقَرَ فَلَمَّا هُمْ بِخَاطِرِ بِفَضْلِ اللَّهِ قَرَرُوا که اگر فضل و رحمت خدا نبود اگر فضل و رحمت خدا نبود یکی از شما یکی از آب دردشمن نبود و لُکْنَّ اللَّهِ یَزَکِّی مِنْ یَتَّبِعِ اللَّهِ وَ یَمَنْ عَلَیْنَ یَمَنْ عَلَیْنَ یَمَنْ عَلَیْنَ آن خاسته‌که هرکس را که به‌خواهش و مستحق باشناسید از گنجای ترکیب می‌کند; خدا شنو و عالم است.

اهیمت قرآن به مسئله وحدت مسلمین
آیه‌هایی پای‌پای مربوط به همین قضیه است، اما مربوط به مطلوبی که در دنیال این قضیه است:
تفسیر سورة نور

وَلاَ يَأْتِيَ أولًا فَضْلُ مِنْكُمْ وَ السَّاعَةَ أَنْ يُؤْتَوا أَوْلِي الْأَشْرَى وَ أَمْسَاكِينَ وَ الْمَهاجرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِتَلْبَغَا أَنْ تَجِؤُونَ

آنَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

آیه‌ای بی‌یک جریان تصریح می‌کند و آن این است که بعضی از مسلمین که به تعبیر قرآن «اولوا الفضل» (مقصود از «فصل» در اینجا ثروت و مال است) بیان می‌کنند [از اتفاق به آن افراد هم‌تن در خودداری کرده].

کلمه «فصل» در اصطلاح امروز می‌تواند به فضل علمی گفته می‌شود. امروز اگر یک خرید فلان‌کس فاصل است باید مرد عالمی است، یا از فضلاست، باید علمیات، صاحب معلومات، فضلاست است. ولی در قرآن به مال و ثروتی که از راه مشروع به دست آمده باشد کلمه «فصل» اطلاق شده است. از جمله در سورة جمعه می‌فرماید و قبلاً از نماز فارغ شدید «و اپنگا من فضل الله» دنبال فضل آنی به روز. بین نیب کسب و کار و تجارت و درآوردن بول از راه مشروع بروید.

قرآن می‌فرماید: تروتندانی که از راه مشروع صاحب مال و ثروت شدند و صاحب سعه (تمکن) هستند (قسم خوردن که کمکشان را قطع می‌کنند).

بعضی از مسلمین که متمکن و تروتند بودند، به بعضی دیگر که با از مهاجرین پناه و یا از خویشاوندان خودشان بودند کمک مالی

---

1. تور / 27
2. شیمید در ارکان یک نوع به همین اصطلاح صحیح می‌کند، و قبلاً می‌گوید: «فلان‌کس از فضلاست» بیان از تروتندان است.
3. جمعه / 109
می کردن. بعد در یک جریانی - ظاهراً در همین جریان افک بوده - از این‌ها بید دیدند و لذا ناراحت شدند و گفتند: عجب! ما به خاطر رضای خدا به این‌ها کمک می کنیم و این‌ها از کمک ما سوء استفاده می کنند و مرتکب گناه می شوند؛ ما به این‌ها کمک می کنیم و این‌ها شایعه می سازند. دروغ جعل می کنند. تصمیم گرفتند آنجا را به طور مداوم، ماهانه با سالانه، به این فقر و مساکین - که در قضیه افک شرکت کرده بودند - می دادند. قطع کنند. قسم خوردن و سوگند یا درکردکه ما دیگر به این‌ها کمک نخواهیم کرد.

ولی قرآن که به مسئله وحدت مسلمین بیش از هر جزیره اهمیت می دهد، با این که در اینجا قضیه افک و تهمت یک یک بیش آمد و عموم مسلمین هم اشتباه کردن، فقط در مقام اصلاح اشتباه گذشته است، به عادی مسلمین می گوید شما خیلی اشتباه کرده که بلندگوی یک جمعیت بهم وابسته شدید، و بعد که برخی تصمیم می گیرند کمک مالی شان را قطع کنند، جوان این قطع کمک مالی سپب می شود آن دسته که چه افسانه عجیب یا حمیشه جدای شده باشند، می فرماید: در عین حال گذشت داشته باشند و از این‌ها بگذرید و عفو شان کنید: و لا تأمل اوئا الفاظ متبک و معاف... قسم نخوردن متبک و شروع نمودن شما که کمکمک را به آن دسته از خویشاوندانشان با مهاجرین و یا مساکین و فقره که تاکنون به این‌ها کمک مالی می کردن، فقط می کنند، الی این مک کمک بدهند. و اوئا و یا تفصیلا آن یکیک از الفاظ الله که جمعیت عفو کنند، بگذرند. گذشت داشته باشند. آیا دوست ندارید خدا از خویشاوندان بگذرد؟ این آیه که نازل شد، آن گروهی که تصمیم داشتند کمکهای خود را قطع گرفتند، گذشت دیگر کمک می کردند. را قطع گرفتند.
تفسیر سورة نور

61

اسلام و منطق محبت

اینجا نقطه‌ای است. اشخاصی که با منطق اسلام آشنا و به آن وارد نیستند، غافلند که اسلام منطق محبت را در جای خود در حد علیه به کار برده است. مسیحیان متنشر کرده‌اند که دین مسیح دین محبت است، دین نیکی کردن و گذشت است. جرو؟ می‌گویند جون حضرت مسیح گفت است اگر کسی به یک طرف صورتت سبیل زد آن طرف دیگر را جلو بپاید، یگو به این طرف هم بزن، اما دین اسلام دین خشونت است، دین سختگیری است. دین شیعی است. دینی است که به هیج و جه گذشت و محبت در آن وجود ندارد. مسیحیه روز این قضیه خیلی تبلیغ کرده‌اند و مرتب تبلیغ می‌کنند.

این اشتباهی است بسیار زکرگ. اسلام، هم دین شیعی است و هم دین محبت، هم دین خشونت است و هم دین نرمی. خشونت رادر جای خود تجویز می‌کند و نرمی را در جای خود، و عظمت و اهمیت اسلام به همین امره اش اسلام اینچنین نمی‌پردازد. یعنی اگر نمی‌گفت «زور را با زور جواب بدهید، منطق را با منطق جواب بدهید. در مورد محبت، محبت کندی و حتى در جایی در مورد بدعده هم محبت کندی» آن وقت قبول‌شدند. اسلام هرگز نمی‌گوید اگر یک قدرت به یک طرف صورتت سبیل زد آن طرف دیگر را بپاید. می‌گوید: قنّ اگذشت علیکم فاعلاً اعداً علیه پیلو ما اعداً علیکم! آن که به شما تجاوز می‌کند، به همان اندازه حق دارید تجاوز او را جواب دهد. اگر چنین نگفته بود، در آن نقص بود.

دین مسیح به همین دلیل یک دین غیرعملي از آب درآمد که اثبات آن خوشنویسترا زهه مردم دنیا از آب درآمدند. همان‌هایی که روزی علیه

1. پظره / 194
اسلام تبلیغ می‌کرده‌اند و انجیل را به دست‌می‌گرفتند که این کتاب‌کتاب
محبت است، امروز می‌پیچیده روز دها تاً ممحبت، روی و بین‌نام
می‌ریزند آی‌آن مهاب این که انجیل یه آنها گفتته است این
محبت‌ها به صورت بی‌جهت و حتی بی‌تهیای ناپالم در آدم‌های است که هرین قدر
که فروند آمد نه تها سرازیرها بلکه بچها و بیرها و زنها آتش می‌گیرند و
لباس‌های وگن‌گرها آز بدن‌شان می‌ریزد.

اسلام در درجه اول محب‌های را به کار می‌برد؛ آنها که محبت مفید
نبود، دیگر ساکت نمی‌شینند. گفت: «جون بند دهندنشون، بند نهند.»

علمی از طرف، بی‌جمال‌کردنی می‌فرمانید: طِبّبِ دَوْرُ دَرَبَرِ تَیْبِیٰ، قَدْ
آَحَمْ مُثَمۡهِمۢ وَ آَحِمۢ مَیۡعَةٰۢ، طِبْبِ سَبۡرُ اَسۡتُ، طِبْبِیٰ که در یک دستش
مرهم است و در دست دیگرش ارز جراحی؛ آنها که با مرهم می‌شود
معانی‌های کرد مرهم می‌گذارد و آنها که مده مفید نپسند، کار و جاقوه به
کار می‌برد، از آزاد داغ‌ردن به کار می‌برد؛ از هردو استفاده می‌کنند. هم از
درشتی و هم از نرمی مدعو خوب می‌گوید:

درشتی و نرمی به هم در به اینم
جو رگن که جراح و مرهم یه است
و این عیب مضمونی است که علی‌الکل فرموده است.

[قرآن می‌فرمانید: وَ مِنْ أَحْسَنَ الْغَلُوْلَاءَ ۡدَعَأَ إِلَى الْهَيْوَةِ ۡوَ غَيْبَ صَالِحِاً وَ
قال اِلَّنِي أَحْسَنَ الْعُسْرَلَائِنَ. صحیح از دعوت به خداوند آنها هم‌خواه
این آیه را تفسیر کنید. پشت سر آن می‌فرمانید: و لَا نَشْتَرِي الْحَسَنَةَ وَ لَا
الْعُسْرَةَ أُدْعَبْ يُقَاتِلُ يَدَ يَشْتَرِي وَ بَيْنَهَا القَنَاعُ وَ لَيْنَ جَمِيٰۢ ۚ]
بی‌غیره که وظیفه تو دعوت مردم به راه خداست ی‌دان که نیکی و بیدی یک وزن ندارند، حتی با وی هم وزن نیستند و نیکی‌ها نیز هم وزن نیستند.

تو یادها با بهترین نیکی‌ها دفع کن! اذقٰع یا اذقُع اذقٰع با گران بیدی می‌کنند، تو نیکی کن، بعد خصست روانی را ذک ر می‌کنید. می‌گوید آنگاه که دشنمن بیدی می‌کند و تو در مقابل بیدی او نیکی می‌کنی. می‌بینی خاصیت نیکی کردن در مورد بیدی خاصیت کم‌پایست. یعنی قلب ماهیت می‌کند: فاذّاً آذقٰع یا اذقُع یا اذقٰع عادتاً کننده و اذقُع یا اذقٰع وقت می‌بینی همان که دشنمن سرسخت تو بوده، قلب ماهیت یک به یک دوست مهریان تبدیل شده.

پس چه کسی می‌گوید اسلام به مخت دستور نمی‌دهد؟ چه کسی می‌گوید اسلام در مخت نیست؟ اسلام در مخت است، ولی آنجا که مخت کارگر نیست دیگر سکوت نمی‌کند. آنجا که خشونت به کار میرسد، شمشیر به کار میرسد. شما در تاریخ زندگی بی‌غیره بدرک، در تاریخ زندگی ابراهیمیان اشکال و انسان اطهار باید به کننده، امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین، امام محمد باقر و سایر امامان‌انه‌ها داستان‌های زیادی دربارهٔ «اذقٰع یا اذقُع» و اذقٰع با گران بیدی کننده و اذقُع با گران بیدی کننده و بیدی را نیکی کرد خاصیتش این است که دشنمن را تبدیل به دوست می‌کند.

تعبیراتی دربارهٔ «پاسخ بیدی را به نیکی دادن»

در دعای «مکارم الاخلاق» تعبیرات عجیبی هست: خدا با به من توفیق یده‌ان کسی که به من فحش می‌دهد من به او حرف خوب بگویم. آن کسی که قطع رحم می‌کند می‌گوید. در مقابل صلابت رحم این کسی به نشت
در مقابل خوبی او خوبی کند خیلی هن نکرد، است. یک الاغ می‌اید، شانه‌های دیگر را با دندانش می‌خازند و به او خدمت می‌کند، او هم فوراً شانه‌ای را با می‌خازند. این مقدار را که در مقابل خوبی باید خوبی کرد و خوبی را باید با خوبی جواب داد الاغ هم می‌فهمد. اما بیدی را نینیکی کرد. خرخاری است (یعنی اگر گذشته به انسان خوبی کند و انسان در مقابل خوبی او خوبی کند خیلی هن نکرد، است.)}

قرآن می‌گوید: و لا یکنُا اولوا الف Jewel مَکْمُ وَ الشفَقَةَ أن يَؤْتُوا أولی

التربی و المهاجرین در شیب الله معنی‌کنن ی فورت کننده دیگر از [تهمت زندگان] قطع کمک کنند. غیرت دینی شان انجا به جویش نیاز بی‌پایان.

آنها بیدی کردند ولی شما در مقابل بیدی باز هم خوبی کنید: قسم نخورند که از کمک مالی به خویشوندانشان یا مسئولی که یا مهاجرین، که در راه خدایاند، هم جریان کردند [صرف نظر یکی که نخورند] به خاطر این کردید که

کردند و در این تهمت شرکت کردند و لیفتها و لیصفها عموی کنند. گذشت داشته باشند. اما تعبیر خوبی است و بیمارند؟ (جه تعبیر عجیبی است) ای بشرها، از گنه به کبیدیگر بگذرید، زیرا خودتان مه‌کارید و امید دارید خدا از گناهان شما بگذرد. آنچه را

که انتظار دارید خدا درباره شما رفتار کند درباره بندگان خدا رفتار کنید.
تفسیر سورة نور

سخت‌گیری نبی‌شیاد، تا ممکن است گه‌هایان را از راه خوبی کردن معالجه کنید؛ آنجا که ممکن نشد. از راه مجاژات و سخت‌گیری [وارد شوید]

خداوند آمرزنده و مهربان است. شما هم مهربان و یا گذشت باشید.

یکی از ملکات امیه اطهار

از جمله ملکات مستحکم‌ترین امیه اطهار این بود که زیاد برد می‌خشد و مدتی این برد زود را در خانه خودشان نگه می‌داشتند؛ جون فلسفه‌برداشته از اسلام این است که برگدان دوره‌ای را از دوره‌کردن آزادی) بگذرانند و یک دالیمی را طی کنند که تحت ترتیب افراد مسلمان باشند. و اسلام از این ناحیه بسیار بهره‌های انسانی خویش قدرت به است. یکی از کارهای امیه اطهار امکان همین بوده که یکی از مصرف زکات این است که برد بخورند و آزاد کندن اما این که بردای را که هیچ ترتیب اسلامی بیدا نکردند از طرف بخورند و آن طرف آزاد کنند، بلکه اگر بردند گرچه ترتیب اسلامی بیدا کرده که بهترین و اگر این طور نبست مدتی در یک خانواده، امکان مسلمان نگهداریش کنند تا آداب و اخلاق اسلامی را عملکردند و بعد آزادی کنند. امکان اطهار این کار را زیاد می‌کردند. یعنی برد دیگر می‌خشدند و آزاد می‌کردند، ولی مدتی هم آنها را نگه می‌داشتند و برگدان در مدتی که در خانه آنها بودند با حقیقت و صادقیت اسلام آمیختند و مسلمانانی به دست آمده صلح از آب درمی‌آمدند.

برگدان زیادی در خانه امام زین العابدین علیهالسلام بودند. در طول سال ١٣١٢ که برگدان خطا و لغزش می‌کردند و کار بیدر می‌کردند امام علیهالسلام اینها را در دفتری بیان داشت می‌گردند. اما این که روز آخر (با شب آخر) ماه رمضان امام علیهالسلام همه برگدانش (زن و مرد) را جمع می‌کرد و خود در وسط
می‌ایستاد؛ دفن‌رآمی‌آوره، رومی‌گرد به آنها و می‌فرمود: فرانتی! بادت هست در فلان وقت چنین چرم و خطایی را رت‌کپش‌ری؟ می‌گفت: بله. به دیگری می‌فرمود: بادت هست چنین کار بید کردنی؟ می‌گفت: بله. همین که همه برده‌گان یکتا می‌کردنده، بعد می‌فرمود: «خدایا یعنی‌که زیردست من یودند، نسبت به من بید کردنده و من که نبده تو هستم از همه این‌ها گذشتند خداوند من بنده تو هستم و در درگاه تو مقصورم. خداوند از این بنده مقصور خودت بگذر» و همه آنها را در راه خدا آزاد می‌کرد.
اصل اول در اسلام «گذشت» است. بلع. اسلام در مسائل اجتماعی نمی‌گذرد. چون آن گذشت هر بود و این گذشت مربوط به اجتماع است. مثل‌که گذست کرده است مجازات زد. دست بریدن امت صاحب مال نق‌توانید بگوید. این گذشت. گذشته، اجتماع نمی‌گذرد؛ این حق تو تیست. حق اجتماع است.

على علم السلام و دعاوی دو نفر
در حديث است که روزی اسیرالمؤمنین علی رضی - طلب همین قاعدة‌ای که همیشه داشتند و در همان ایام خلاصت خودش ترا راه می‌رفت و حتی در جاهای خلوت می‌رفت و شخصاً اوضاع و حالاً را تفیق می‌کرده در یکی از کوه‌های غیره راه می‌رفت، یک وقت برای دیدن مشهد: آلمت‌ها! آلمت‌ها! به فریاد برایم! به فریاد برایم! معلوم بود چنگک و دعاوی است، فریاد دارد می‌خورد و فریاد هی درد دارد می‌زند. به سرعت به طرف آن جدا و دیگری می‌کرد: یا آلمت‌ها! یا آلمت‌ها! دو نفر با هم زد و خورد می‌کردند، یکی دیگری را می‌زد. تا امام رضی دعاوی آنها تمام شد (شاید هم امام نبود آنها را صلح داد). معلوم شد آن دو نفر با هم رفیق هستند. وقتی امام خواست کشک زندن را جبال کند و ببرد.
کتب خورده‌گفت: ممن از این‌گونه‌ها امام فرمود: یکی خوب، یکی نک. این حق خصوصی خودت است، این حق خودت گذشتنی؛ اما یک حقیه سلطانان دارند (سلطانان یعنی حکومت) و یک مجازاتی هم حکومت باید بکند. این را دیگر تو نمی‌توانی بگذاری زیرا به تو مربوط نیست.

از حق عمومی نمی‌توان گذشته و در موارد حق عمومی، اسلام هم نمی‌گذرد اما در حدود خصوصی، می‌توان از حق خود گذشته. این که کسی که به یک فرد مجرم و گنگ‌کار کمک می‌کند و خواهد کمک خود را قطع کند، یک مسئله خصوصی است [و حق دارد این کار را بکند، ولی به او مگونید] تو به اندازه حیبت عفو کن و ترتیب اثر نده. این است که قرن‌های دستور به عفو و گذشته می‌دهد و می‌خواهد تا حد امکان از راه معیت و نیکی جهان کند حال به آن‌ها یکدیگر دام. 

کبیر تهمت زندگان به زنان عقیف

من خیال نمی‌کنم در قرآن به اندیشایی که روی موضوع تهمت‌های خصوصی‌های زندگی دیده، دبیره‌ای موضوع دیگری تأکید نداده‌باشد: این که یک زن یا زن‌ها، زنان و گذشتنان سایر زنان و گذشتنان حاصل در ادیتیا و الأخز و فذاع عظم آنان که به زنان عقیف می‌خندن، مؤمنان تهمت می‌زند (آن‌گونه زنی بی‌خبر از همه چا در خانه خودشنسته)، در دنیا و آخرت مشمول عامت‌الله‌هم و برای این‌ها عذاب زیبی است. 

یومن‌تنم‌های آن‌ها بیشتری دارند و آن‌ها و آن‌ها و آن‌ها و آن‌ها، که با غفلت چنین روی زبان‌ها و دست‌ها و با‌های آنان، نیستن بر این‌ها به اعمالی که مرتبی می‌کنند، شهادت خواهند داد.
علائم آخر عالِم زنده است

این یک منطقه است در قرآن که اینجا چاگ آن نبیت که درباره آن مفصل صحبت کرده‌ایم قرآن در کمال صرایحت می‌گوید عالم آخرت عالی زنده است. همچنین عالی آخرت زنده است در آن دنیا هر جهت و هر عضوی بر هر عملی که مرتب شده است گواهی می‌دهد: دست گواهی می دهد از جهت کردن، اگر گواهی می دهد از جهت کردن، چشم و گوش هریک گواهی می دهد از جهت کردن، بیست بدن (Atualیسی است که کنایه از عورت است) گواهی می دهد از جهت کردن: حتی به پاپان مهر می‌زنند:

ای زبان! تو ساکت باش، بگذار خوداعضا جو اخراج حرف پرند: زبان همه فقط به گناهانه که خودش مرتب شده است گواهی می‌دهد قرآن می‌فرماید: در روزی که زبان‌های این افراد (جونگنن گناهانه زبان‌های) و دست‌ها و باهاشان علیه انسان به همان اعمال که مرتب شده‌اند گواهی پرند. یوُمُنِیُ‌وُتْلَمِمُ‌اللهُ دِینِمُمُ لَحْقُمُ وَجَنِیِّ عَسَیُّ است که خدا آن جزای حقی را که باید به آنها پرده، به طور کامل به آنها می‌دهد.

زن از نظر عفت، ناموس ورد است

مقصود این است: اگر زنی عیب ای Данیلآلوه از آب دربد: شرافت مرد لکه‌دار می‌شد ولی خودتان می‌دانست که مردی آلوه شود به شرافتزن آنکه‌ها صمیمی زن، بلکه [اصلا] صمیمی نمی‌زند.

این خود یک رمز روانی خاصی دارد: من در یک سپاس مقالاتی که چند سال پیش در یکی از مجلات زنانه راجع به حقوق زن، به وضوح مطالب خود آن مجله‌ننوشتم، را این مطالب را بیان کردم، و بسباری از دستورهای

[این مطالب بعده با صورت کتاب نظام حقوق زن در اسلام تدوین گردید]

نگاه به (نامه‌ی) ۱۳۸۰/۳/۲۵/۱۳۸۰
اسلام بر اساس همین مطلب است: اگر زنی آلوید شد، مره دبیگر نمی‌تواند ادعای شرافت کند. ولی چنین زنی که لغت‌هاشان آلوید هستند، هیچ وقت می‌تواند آن زن را آلوید حساب نمی‌کند. می‌گویند شوه‌رها آلوید است یا چه کار؟ شوه‌رها گیف است یا چه کار؟

اگر یک مطلب...

مطلب موم این است که زن در جهات عشق، ناموس مرد است ولی در جهات شخصی و فردی آن یا مرد ارتباط ندارد: یعنی اگر زنی-العیب‌بناه الله- در مسائل عشق آلویدگی داشته باشد، مرد آلوید می‌شود و لی اگر در زنی از نظر انسان نقصی باشد. این، نقص مورد نیست. مثالاً اگر زنی مؤمن تابید و در باطن کافر یا منافق باشد، این به مرد ارتباطی ندارد و لذا این آلوید به زن نوح و زن لوط مثل ذکر می‌کند که نوح و لوط بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌ب
هر چه اهمیتی نمی‌دهد که با دختری ازدواج کنید که دنها جوان دیگر - به اصطلاح خودشان - از این زن یک مرد می‌کنید. روح یک مرد می‌کنید، یک زن یک مرد می‌کنید و روح یک مرد می‌کنید. یک مرد می‌کنید و یک زن یک مرد می‌کنید، و لی روح یک مرد یک زن یک مرد یک زن یک مرد را برای خود انتخاب می‌کنند.

[قرآن خطاب به مردم زمان پیامبر اکرم می‌فرماید] شما درباره بی‌غمگری و ناموس بی‌غمگر در آیه‌هایی که نبوده‌اید؟ محال و ممتع است که چنین نابایگان‌ها در خاندان یک بی‌غمگر راه بیدارد. کافر ممکن است در خاندان بی‌غمگر راه یابد اگر یک بی‌غمگر کافر بشود. و لی فسق محال است. و صلی الله علیه و آله الظاهرين.

پاسخگو العظم الاجل الاهل بکرم يا الله...
خداوند ولی ار از خدای ما را به تاریخ قرآن مقرر نموده را نهایی ما را خالص
کن، ما را با حقایق قرآن آشنا بکردا.
تفسير سورة نور

اورد بآله من الشيطان الرجل

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ الَّذِينَ ذَكَرُونَ مَا لم يُذْكَرَ عَلَيْهِمْ مِنْ سَيِّئَاتٍ حَتَّى يَعْفَفُوا وَكَلَّمُوا عَلَيْهِمْ ذُلُوكَ عَلَى نِعْمَتِ الْمُعْتَمِدِينَ. فَإِنْ لَمْ تَقْضُوا فِي هَذَا أَحَدًا فَلَاتَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قَبِلَ لَكُمْ ارْجِعُوا أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتَ الَّذِينَ فِيهَا مَكْرُوَةٌ فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتَ الَّذِينَ مَكْرُوا فِيهَا مَكْرًا فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ حَكِيمٌ.

" در يكي از جلساتٍ عرض كردم قرآن كريم برای مسئله عفاف. يعني ياكى و ناهى روابط جنسی در میان افراد. اهمیت فروآوینی قائل.

۱۹۸۴/۸۹ /۲۷۷/۲۹
است و این مبنای بر یک سلسله حکم‌ها و فلسفه‌های است که به آن اشاره کردم.

راه تأمین عفاف از نظر اسلام

راهی که اسلام برای تأمین این منظور پیشنهاد کرده است شامل دو جزء است: اول یک سلسله تداویر برای آرام نگه داشتن غربه و دوم یک سلسله تداویر دیگر به عنوان مجازات‌های اولی که تفسیر کردن مجازات فحشاء را بیان کرده: آزارنامه و ارزنده قائلت‌ها کل واحدها صانت

جلدی. ولی همان طوری که می‌دانیم برای این بین می‌گذاریم، مجازات کافی نیست. مجازات هر اندامی، عالیهم باشد برای جلوگیری از وقوع جرم و جنایت کافی نیست حالت جرم و جنایت جه از نوع قانونی باشد. جه از نوع دزدیها و قتل‌ها و جه از نوع به‌اختیاری مثل پی احتیاطی در رانندگی این اشتیاقها است که ما با خواهیم برای جلوگیری از یک جرم یا جنایت فقط روی مجازات فشار پیامبر. باید دید علل وقوع آن جرم و جنایت جسته؟ و چرا خود آن علل را از بین برده، آنگاه در پی افراد عارضه یک به طور عادی علل و موجودات وقوع جرم وجود ندارد و فقط روی نوع حالت طبیعی جرمی را مرتب کنیم شوند مجازات صورت گیرد.

دو مثال

مثالی برای این مطلب می‌زنم: از مقاومت‌های لازم، همین مسئله سرعت و سیقت در رانندگی است. دائماً توصیه می‌شود که رانندگان در داخل شهر از فلان سرعت (مثالتاً ۴۰ کیلومتر در ساعت) پیشتر رانند. اگر کسی تخلف کرد و ما جریمه سرگینیبرایش قائل شدیم، هر مقدار هم جریمه
سنگین باشد جانانه عقل و قوع این جرم بررسی نشود مجازات کامی نیست. مخصوصاً در ارمان راندگی که اصلاً خودش هم یک مجازاتی دارد یعنی «مجازاتهای معمایی» است. برای این که آن کسی که سرعت و سپیدت می‌گیرد و دیوانه وارد در شهر پیپابان حکمت می‌کند خودش بیش از همه در معرض خطر است؛ هم آن ماشین و تروتاش در معرض خطر است و هم جانش. ولی در عین حال هن خطر جانی و مالی خوی عمل ماند او می شود و تن مجازاتها. چرا؟ برای این که یک سلسله عقل دیگر وجود دارد که از آن طرف از را اهل می‌دهد. مجازات می‌خواهد مانند یک افسانه مانع شود. اما آن عدل دیگری ای را تحت فشار قرار می‌دهد.

مثل‌اً شما یک راننده تاکسی یا کارآمد را موضع کنید که خیالیین تند نرو و یا پاره مجازات قابل شوید. آما اگر از شرایط قرار گرفته باشد که یک مانند اجراء کرده و از صبح که پیروی می‌آید جانانه ۱۱۰ تومان در آماده‌نشسته باشد زن و پچش نابد نان خورند. چون باشد تومان را به صاحب مانند تحویل دهد و آن فرد مانند را در اختیار نمی‌گذارد و ۰۹۰ تومان هم خرگ و انصال و استهلاک و غیره کند. پس ۰۹۰ تومان باز باید این مخارج حساب کنند و لااقل ۰۳ تومان دیگر پاید دریب‌وارد که باید زن و پچش خرچی داشته باشد اگر آر زهار جور موضع کنید و گویید جان خودت در خطر است. فلان مقدار تنر را خریده می‌کنید و زندگیت می‌برند. در مقابل آن فشار هسته‌ی باید ۳۰۰ تومان به خانه بپرده و اگر بیمار روه دیدن زن و پچش زا ندارد بی‌چکار می‌توانه بکنید؟ باز او از صبح زود پایش را روی گاز می‌گذرد و به سرعت در خیابانها حکمت می‌کند. به هر حال باید آن ۱۲۰ تومان درب‌پاید. یک جبر بر وجود حکومت می‌کند. این است که مجازات سرش نمی‌شود و موضع هم در اینجا دیگر مؤثر نیست. پس اگر ما
بهواهیم جلو او را بگیریم سنگین کردن مجازات کاری را درست نمی‌کنیم. از راه عقل و موجبات پایید وارد شویم. وقتی از راه عقل و موجبات وارد شدیم، مثالاً کاری کردیم که از پایوند ۷۸ ساعت به آرامی کار کردیم، خرج زن و پچانش را درپیایاره و هم دیوانه نبسته که جان خود و سرمایه‌ای را که در اختیارش است به خطر بیندارد و یا خود را گرفتار زندان کنید. این مسئله در دزدیها هست، در شرایع‌ویها هست. در زناها و آدمکشیها هست، در همه [جرم‌ها و جنایت‌ها] هست.

بن موْجِب‌ات را یا باد از بین برد. مثالاً از این طرف بگوییم شراب نخورید و دانسته در صفحه حوادث روزنامه‌ها [ناتایج سوء آن را] بتویستند آو هرکسی که نگاه می‌کند می‌فهمد که این مطالب قطعی است. اما از طرف دیگر تمام موجبات تشویق به شرایه‌واری وجود داشته باشد: در تمام غلظتها، تشغیفها و سحرها دعوت به میخوارگی و شرایع‌واری باشد و در تمام مجالس، این امر جزء تعیین باشد و تشویق به شرایع‌واری شود و مجازات مشروط فروشی از هر مجازت دیگری زندان باشد. ۲. قدم به قدم که هر جوانی می‌زود یک تابلو دعوت و وجود داشته باشد که از آن 'و غیره'ها در اینجا وجود دارد، تشریف بی‌بی‌ها ابیها کار خودش را می‌کنند.

مسئله عفاف و زنا هم از این قبیل است. اسلام برای زنا مجازات شدید قائل است ویل در عین حال دیدی که اسلام روی مجازات، زباد نطبعه نکرده است و به‌هذا طریق نابت شدن را خالی دشوار و مشکل قرار

1. آمار که می‌گیریم می‌پیند در پیه‌ها، جنایت‌ها، آدمکشی‌ها، بی عقلها و
تصاسف‌ها، مستی و شرایع‌واری دخالت دارد.
2. اخیراً نشیده که طبق آرام دیقی که به دست آورده‌ایم در هیان و شیرین‌اوت بیش از به‌هار مشروب فرسی و وجود دارد. [خواندن‌های محترم توجه دارد که این سخنانی در سال ۱۲۳۹ و قبل از انقلاب اسلامی ایراد شده است]

آستانی بایق انار (۷۴)
دانه و نخواسته که افراد بروند تجسس کنند و بیشترند. به کسی زنا می‌کنند و
چه کسی زنا نمی‌کنند. این کار را اسلام زشت متاند. این بناه اگر زنا ثابت
شد مجازات شدید برایش قائل شده است. اما نمی‌خواهد چلواز را زنا را از
راه مجازات بگیرد و نمی‌خواهد مردم را تشویق به تجسس و تحقیق
کنند. و اساساً اسلام با تجسس و تحقیق از گناه مطلق مخالف است. با
جامعه کردن برای کشف گناهان مردم مخالف است. ولایت فتح‌ساز
بس اسلام از جه راه با پیدایش گنگه مبارزه می‌کند؟ راههای
متعدهی دارد. و معنی این به معروف، به‌هی متکر، و خود ترتیب که اصلی
مردم را این طور یاد ترتیب کرد در جای خود [مؤثر] است. یکی دیگر
این است که اصول زندگی را ابزار اساسی قرار می‌دهد که موجبات غوايت
و گمراهی و موجبات تشویق و تهیه به گناه یا دیگر نشود. مسئله عفاف از
همین قابل است. در جلسات گذشته‌ی غنائم اسلام از طرفی کوشش
می‌کنند غریبه‌ی از طریق ازدوج مشروط اشاعه شود. با عزیمت و تجربه در
حد اکثر مخالفت می‌کنند (در جنده آیه بعد خواهی خواند و اگر گواهی
منجمد و یا مخالفان می‌گذارند و اگر گواهی و اثبات که توجه به ازدوج می‌کند که
حتماً و حتماً م wzر و دختر یا ازدوج کنند (این مسئله‌ی بازید با باند تا در
آن آیه تشريح کنم) و به عبارت دیگر از یک طرف برای این که موجبات
پی عفته فراهم نشود ازدوج را تشريح کرد و با عزیمت و تجربه در هر
شکلی مخالف است. ولی از طرف دیگر آیا تنهای ازدوج کافی است؟

1. حجرات / 12
2. ثور / 27
3. این که اسلام ازدوج وقت را احجازه داده، به برای شهرتی یک عدد اقدام است یک
زن از دارد و گاهی دو و سه و حتی چهار زن دارد و برای تنوغ دیال ازدوج
وقت می‌روند که به تاب ناکل بشویم‌ن، به برای اینا تواب ندارد، گناه هم دارد. در

فارسی بیان (از بهار) 1391/1390
همین قدر که یک مردزن داشته باشد و یک زن شوهر داشته باشد، دیگر مثل بعضی حیوانات می‌شود که فقط به چندین قاعده توجه دارد.

فرق انسان با حیوانات در غیره جنسی

حیوانات جون به حکم غیره عمل می‌کنند. آن‌ها زمانی آزاد آفریده نشده‌اند. بعضی از حیوانات مثل کبوتر جفت هستند. بعضی حیوانات دیگر مثل گوسفند و اسب و آهو این طور نیستند و در آنان حس حبک جفت در کار نیست. ولی هم جنس نر و هم جنس ماده یا خصوص جنس ماده جز برای پاردار شدن اساساً آمادگی ندارند یا جنس ماده جنس نر را نمی‌پذیرد (مخصوصاً در وحشی‌ها). جنون در این‌ها خوراکی بودن غیره‌را قدری تغییر می‌دهد. حیوان‌هایی که جفت زندگی می‌کنند، مثل کبوتر که دو کبوتر نر و ماده با هم جفت هستند. اصلاً خاصیت غیره‌رای این است که فقط با یکدیگران. اگر یک کبوتر نر جنای که کبوترها ماده دیگر دارد و آن کبوتر ماده جنای که کبوترها نر دیگر دارد.

ولی انسان در هر شهوتی از شهوت خود را خاصیت آزادی ای که دارد (یعنی همه کارها را با تکلیف پایبند انجام نده و با غیره و

د. شریفی. که زیمی به رای ازدواج داکم نیست - چون ازدواج داکم شرایط سنتی دارد و از طرف دیگر اسلام با فحاشی عیبی از کسب آزادی بدون قید و عفرت هم مخالف است. اسلام ازدواج موقع را اجازه داده است. ازدواج موقع عبارت است از نوعی ازدواج با تعهداتی، منها تعهدات آزاد، یعنی تعهد با بستگی دارد به شرایطی که طرفین با توانایی به پیکرگیری تعیین می‌کنند، مثل تکلیف به روز، روند می‌کنند و این که زین باشد حتماً عده‌های دارد. اسلام این برای روز داشته است. ازدواج داکم ویدی‌بر نیست، دیگر در عزیت و تجریب به سر نبرد که عزیت و تجرید، خودش خوده به خود مقامی دارد.
تفسیر سورة نور

حکم و اجبار طبیعت ] محدود به حذف نیست ] این است که اگر ازدواج
هم یکدیگر شرط لازم هست ولی شرط کافی نیست: بنی‌ماند مرد چنین
به زن دیگر بیفتد باز رغبت‌ش تهیه می‌شود، خصوصاً در شرایطی که آن
زن حذف را در یک وضع مهقی قرار بدهد، و همین طور زن نسبت به
مرد دیگر. این است که اسلام در معاشرتهای زن و مرد حددی و قبودی
قاتل است و این حدود و قبود را فقط و فقط برای این [وضع] کرده است
که ارتباط زن و مرد به شکلی نباشد که تهیه آور باشد. بنی‌ماند شهوان
یکدیگر را تحریک کند از آیاتی که بعد می‌خوانیم مطلب کامل‌تری روش
می‌شود.

اگر

ما یک سلسله آیات مربوط به زنان بی‌گمی در سورة احزاب داریم که آنها
را در اصطلاح فقه و حدید آیات حجاب می‌نامند. در این آیات دستور
خاصی راجع به زنان بی‌تری به شده است. آن آیات [مورد بحث] در
اصطلاح فقه و حدید به نام آیات حجاب معروف نیست ولی در آنها
دستور بی‌پوش زن در مقابل مرد و همچنین دستور سنت عورت، هم برای
زن و هم برای مرد. پیمان این است. ولی قبل از این آیات سه آیات دیگر
داریم که مربوط به این "است که اگر مردی دو زن را هردو مانند که
شود، بدو اعلام و آن قبیل حتى ورود دارد. این سه آیات اختصاص به
موضوع زن ندارد ولی قسمت عمده‌اش به موضوع زن ارتباط دارد. آیه
این است: "اگر آنها دو نفر انتقالی از یکین یا یکین از یکین یا
سنت باز از آنها ای اهل ابعانی هرگز به خانه‌ای غیر از خانه شخصی
خودتان (خانه خودتان مستثنی است) و حتی به خانه بدن و ماده و
خواهرتان - به خانه برادرتان به طریق اولیه سرزده وارد نمی‌گر
آن که قیلًا استنیس کنید و بر اهل آن خانه سلام کنید. («استنیس کنید»)

یعنی انس و الفت و آرامش اهل آن خانه را جلب کنید.

این یک نکته پسیار روشی است که زندگی داخلی و خانوادگی هرکس مخصوص خودش است و هرکسی از هر کس دیگر برای داخل زندگی خود رودربا یستی دارد و لذا اگر کسی سرزده داخل زندگی انسان شود، انسان یک حالت فزع و دستیابیگی پیدا می‌کند. قرآن می‌گوید این کار اکنون سرزده به خانه کسی وارد نشوده، قیلًا استنیس کنید. یعنی کاری کنید که فزع آنها از بین برود. یعنی خبر و اطلاع بدهید.

در قدیم معمول نبوده است که در خانه‌ها را پیچیدن (و الآن در بعضی دهات همین طور است). در شهرها معمول است که در خانه‌ها از بیست بسته است و اگر کسی سرزده به خواهد وارد شود در بیاز نیست؛ پاید زنگ و یا کوپه در را یارده تا در را بز کند. عرب جاهیت هرگز رسم نداشت که وقتی می‌خواهد داخل خانه کسی شود اطلاع بدهد و اجازه یادگیر و این اجازه گرفتن را دون شان و کسی نشان خود می‌دانست. اسلام این دستور را آورد که هیچ وقت به خانه کسی سرزده وارد نشوده (حالا ما که وارد نمی‌شویم جون اصل در بسته است. اگر در بیا یاپش وارد نشوده) و سلماً علی اهل سلام هم بکنید، بدون سلام وارد خانه کسی نشوده، وظیفه هر واردی است که پر مورد سلام کند و هرکسی که به خانه کسی وارد می‌شوید می‌باید ایل خانه سلام کند.

یبی‌گیم اکرمی باید این ستاد را پیشتر کرده، فرموده هر طور هست و وقتی داخل خانه کسی می‌شود قیلًا خبر بدهید که آنها خودشان را جمع و جور کنند و تا اجازه نداده و نگفته‌اند «به‌فرمایید» داخل خانه نشوده. مثبت فرموده یک کاری کنید که هم فال پاشد و هم تماشا ممکن.
است وقتی شما می‌خواهید وارد خانه‌ای بشوید اعلام کنید من می‌خواهم داخل خانه شوم و به اطلاعات تلقیح کنید. وی چرا این کار را پیکنید؟ ذکر خدا بگویید. مسیح بگویید: "الله اکبر" و یا "سپهان الله". امروز در میان ما معمول است که می‌گویم "یا الله" و رسم خویش هم هست. اگرچه کمک در فرندی مانند "یا الله" گفتند منسوب شده، ولی یاد بدانید که این سننی است اسلامی. هم سلام کردن [در میان آنها] منسوب شده است و هم "یا الله" گفتند، و این جز عجیب است.

یغمیر اکرم رسمان همیشه این بود که هیچ خانه‌ای را بدون کسب اجازه داخل نمی‌شندند و این استناد داری یادتر از همان راه سلام انجام می‌دادند. حتی په خانه دختر حضرت زهرا (سلام الله علیها) بدون اجازه وارد نمی‌شدند. به‌چشم در خانه می‌اندازد و با صدای بلند فریاد می‌کردند: "سلام علیکم يا اهل البيت. اگر جواب می‌دادند و می‌گفتند "بپرما بیابید" داخل می‌شد و اگر جواب نمی‌دادند پاد شد صدا می‌کرد. شاید نشانید. پسندید: "سلام علیکم يا اهل البيت" اگر جواب نمی‌دادند، احتیاطاً که تبكتب نشانید، باشد سلام می‌کردند، اگر بار سوم هم جوابی نمی‌آمد نمی‌گشتند. می‌گفت: با نیستند یا وضع‌بان و وضع‌بان به گونه‌ای است که مقتضی نیست کسی را بپیچیند و دیگر به دش هم نمی‌آمد. وکلمه خیر آنکه تعلیم متذکر نیست این برای شما پیشرفت است و مصلحت شما این است. باشد بعداً متوجه فاقده این کار بتوانید: یعنی عمل کنید، بعد به فاقده این کار بپیمایید.

داستان شمره ۳۷ یا
در این زمینه داستان‌هایی هست که شنیده‌اید. داستان شماره ۳۷ یا
که آدم پداتی بود و بعداً هم در زمان امیرالمومنین ایشان و در دوره
معاوه به خیالِ بی‌دّاذگان کرّد اعتراف ایست. او در زمان بی‌پیغمرخاده
یک درخت خرما در یاغِ یکی از اصحاب رسول خداوند داشت. به
حمّک این که درخت او در آن زمین بود حک مرور داشت و حق داشت از
درخت خبر بگیرد. ولی چون این درخت در خانه مردم بود، طبق قاعده
باید هر وقت در خسته داخل آن خانه بشود استنباس کند. کسب اجازه
کند. «با الله» یگوید. ولی او یک آدم درد حکم می‌داده بود و این کار را
نمی‌کرد و سرزده داخل خانه مردم می‌شد (هرکس در داخل خانه
خودش در یک وضع است که نمی‌خواهد دیگران او در آن وضع
بی‌بینند) و اسباب نازارتی ایجاد می‌کرد. صاحب آن یاغ جند باره او
تذکر داد ولی او گوش نکرد. آمده خدمت رسول آگر و شکایت کرد;
یا رسول الله آنان فلان کس را شما نصبیحت کنید. سرزده داخل خانه من
می‌شد. حضرت او را خواستند مطلب را او افراد مودند. فکر: خیر، من
درختن آنجاست و حق دام پروش. حضرت متوخه شدند که این آدم، آدم
نازارتی است. فرمودند: پس یک گار دیگر یکن ، پیا این درختت را به
من بفرش، من درختی بی‌تهت آن در جای دیگر به تو می‌دهم. فکر:
نمی‌خواهم، درخت خودت را می‌خواهم. فرمودند: دو درختت به تو
می‌دهم. ولی یک بی‌بیدیرفته. سه درخت، چهار درخت و تا ده درخت [را
حضرت به او بیشتروده کردند.] بیش درشت فرمودند: من برا یگو
ضماخت درخت خرما در بی‌دهی من کن. فکر: درخت به‌هندت را هم
نمی‌خواهم; درخت، هیچی درختت و اجازه هم نمی‌گیرم. نشان داد که
یک آدم قلدری است. (همان طور که قبل اعرض کرّد اسلام اول با انسان
وارد می‌شد ولی وقتی که فاقد و نبی‌می‌شد خشنود اعمال می‌کرد.)
حضرت یگوید: به صاحب یاغ دستور داده: به یاغ مروی و درختت او را
از ریشه می‌کشی و جلویش پری می‌کنی! آن‌هَنَ رَجُل یَضَرَّ و مرّدی است
تفصیل سورة نور

مراحم. لا ضرر ولا ضریع علی مُؤمین ۱ در دین اسلام ضرر و ضرار وجود ندارد ۲.

بعد قرآن می‌فرماید: فلانم نه تُخْذَبُوا بِهَا أَحَدًا فَلا تَذْخِرُوهَا هَكَّمَا. حال اگر شما به خانه کسی رفته و هیچ کس هنوز تکلیف جیبست؟ آیا می‌توانید بگویید حال که کسی نیست تا به ما اجازه دهد پس قهرآ زنی هم در آنجا نیست که اگر وارد شدیم بگویم نامحرم وجود دارد و ما سرزمد روم وارد شدیم، پس حق دارم وارد بشویم؟ آین که به خانه کسی بدون اجازه نیاید فرت، تتنها به خاطر وجود نامحرم نیست، اصلاً در زندگی خصوصی مردم بدون اجازه نیاید وارد شد. چون هرکسی در زندگی خصوصی ممکن است جیره‌ای داشته باشد که نخواهد دیگران بدانند. می‌فرماید: اگر کسی نیست، باید هم داخل نشود مگر این که به شما اجازه داده شود، بعنی مگر این که قبلاً به شما اجازه داده باشد. مثل این که صاحب خانه کلید را به شما داده باشد یا به شما گفت باشد داخل این خانه برو.

یک دستور مترقی

حال اگر رفته و اجازه خواستیم و کسی هم داخل خانه بود ولی به جای این که به ما بگویید، فعلأ نمی‌توانیم شما را به‌این یک حقیقت در این حالت چه کسی؟ قرار آن در حال صرحت می‌گوید: اگر صاحب خانه به شما گفت، «نمی‌بپزیم» بپرگردید. به شما بزنید. این دستوری است که حتی از زندگی امروز ما مرجع مترقی تر است و ما متعجی آن نیستیم.

١. فرهنگ کلیفی، ج. ۵ ص ١۹۴ حیدت ۸.
٢. قاعدت‌های «لا ضرر ولا ضریع» از اینجا به وجود آمد است.
کسی آدم و یک کارداش همه ی دست دارد و می خواهد کسی را بکشد و می برسد فلان کس اینجاست یا نه؟ باید گفت اینجا نیست. در اینجا می‌گوید برای این که عادات به دروغ گفتن نکنی در دلت غیر از آن جهی را خطر دهد، بگو «نبسته» و در دلت خطر دهد که در اینجا نیست. نه اینکه انسان هر دول و غی که دلش می‌خواهد، بگوید و توریه کند! به چه‌ها می‌گوید: «بگوید نیست، و لی بچه‌ها وقتی می‌گوید نیست یعنی در این درگاهی انتاق نیست.» اینجا که می‌توانی راست بگویی چرا توره می‌کنی؟ بگو هستم و لی نمی‌توانی بپذیریم.

روزی ملالانصرالدین. مهمانی را هم‌اره خود تا در خانه آورد و خود به داخل خانه رفت، زشت یا او دعا کرد که جراح مهمن آوردی و مأجوری نداریم که به او بفهمیم و نکار بدهی کردی. مثل اغلب زنها که همیشه در این امور تحکم می‌کنند، ملاقات کرد: جه یکنین زن گفت: من که اصلاً بذیرینی نمی‌کنم، ملالا در وانکه که چند به چهار گفت: بروید بگویید ملالا در خانه نیست، مهمان گفت: ما با هم آمده‌ایم، ملالا که یادش رفته بود این طور گفت: خودش صداشی را یاد کرد و گفت: شاید خانه‌دو در داشته و از آن در دیگر بیرون رفتی اشت.

اغلب در این جور موارد، کارها ملالانصرالدینی است، یعنی وقتی می‌آیند می‌گوید: «آقا نیست» خود مهمانی می‌فهمد که او دروغ می‌گوید. جوان وقتی یک کسی می‌گوید برآمده که یکنین می‌گوید برآمده که یکنین می‌گوید یا نه، معلوم است توکه از داخل خانه می‌آیند می‌دانی هست یا نه؟ این برآمده که یکنین هست یا نه. یعنی برآمده آقا خانه هست یا نه. یعنی برآمده آقا می‌گوید که براست. این یا بگویم یا دروغ یا بگویم. خود آن شخص می‌فهمد قضیه این یا بست، و تعجب است که با یکنین مهمان می‌دانم چیزی هم می‌دانم. باید هم این دروغ تکرار می‌شود می‌آید و می‌گوید آقا نیست. بس یک شکل
قضیه این است که یک دروغ گفتگوی می‌شود.

شکل دیگر قضیه این است که صاحب‌خانه می‌گوید: «بفرماپیمید».

خیلی هم تفاوت به خرج می‌دهد: خیلی خوش آمدی صفا ورودید! آما در دلش دائماً فحش می‌دهد که این چه بلا‌پای یکه این ساعت رسد. ما هزار کار داریم، عجب مردم یپ‌ترپیت یپ ادبی حستند، چه خروس‌های بی‌ملکل و چه مراحل‌هایی! بعد هم که مهمان بپیرور رفته، جلو زن و چهان صد تا فحش می‌دهد. دیگر آن چه از این ادی پیری! پچه‌ای که می‌بیند بی‌درد این‌قدر شهامت ندارد که به مهمان بگوید: «آنا من نمی‌توانم تو را بپیرورم» و جلو مهمان خیلی کرک و پز رگ می‌شود و خوش‌ماد می‌گوید و پشت سرش فحش می‌دهد.

شکل سوم قضیه این است که صاحب‌خانه کارش را خوب انجام می‌دهد و در می‌آید و می‌گوید: «آنا من مستلزم از این که نمی‌توانم شما را بپیرورم. الان کار واجب دارم، یا یک نفر را می‌فرستم که به او بگوید: این‌سان این کار لازمی دارند و نمی‌توانند شما را بپیرورند.» این کار صاحب‌خانه خوب است، ولی ضعف اخلاقی، مریض به این وارد و مهمان است، زیرا یکی از برمی خورده: هرچا که می‌نشیند می‌گوید: در خانه خانان کس رفتن و مرا نتیجه‌گرفت نمی‌گوید من با اجازه قبلاً نرنهته بودم، نمی‌گوید او که نتیجه‌گرفت عذر داشت یا عذر ناداشت. تو باید بی‌دیا را بگذران یک این که او عذر داشته، و باید خوشتن بی‌پاید که می‌باند تو یک شخص باشهمات و صریحی بوده که به تو دروغ نگفت و راست گفت این هم شکل سوم.

آنجها در جامعه ما عمل می‌شود یا آن دو شکلی مریض به مزیزان است و یا این یک شکلی مریض به مهمان است.
حالت مورد پسند اسلام
ولی آن شکل چهارم که اسلام آن شکل را می‌پسندد. در جامعه‌ای می‌باید تند و توانائی (مهمان سرزمین را بپذیرد) در کمال صرعت بگوید: «آقا معدوم، نعم توانائی شما را بپذیرم» و مهمان هم بدین این که یا ای درخواست برگردید و پرو. قرآن این شکل چهارم را دستور می‌دهد. می‌فرماید: ۰۰۰ در قبیل هر کم از جهات قازچوا و اگر به شما گفتند نمی‌توانیم شما را بپذیرم، برگردید. هر آزمگی کمک‌ای این برایتان باکر است (این شکل چهارم از آن سه شکل برایتان بهتر است.)
والله‌یا تغلق‌ن علیم خدا به کارهای شما آگاه و دانست.
اماکن عمومی اجازه ورود نمی‌خواهند
قرآن فرمود: اگر به خانه‌ای غیر خانه‌ای خودتان رفتنید بدون اجازه وارد شوید (خانه به عنی محل سکونت). آیا هر محل سکوت‌های و جایی که انسان‌ها در آن هستند [همین حکم را دارد؟] اگر یا خواه‌های وارد یک مغازه شویم (مثالًا بارجه‌فرشی) او لی باید بیست در پاسپم و اجازه یک بگیرم و بعد وارد شویم؟ یا اگر کسی می‌خواهد داخل یک پاساز بی‌سود باید اجازه بگیرد و وارد شود؟ پرای ورود به یک حمام، کاروان‌ها یا آسیاب [پرای اجازه گرفته] یا این [اجازه گرفته] اختصاص دارد به خانه‌ای مسکونی به عنی محل زندگی خصوصی؟ قرآن می‌فرماید این حکم: مربوط به محل زندگی خصوصی است ولی محل کار خصوصی، ولی اماکن عمومی این حکم را ندارد: در اماکن عمومی که در برای عاموم پاز است. دیگر اختیاری به اجازه گرفتن نیست.
یک مرد ساده‌لوحی [در نزدیکانمان] داشتیم که آدم خیلی مقدسی هم بود او شنیده بود که نباید بدون اجازه به خانه‌ها وارد شد. شنیده یک
وقت در مشهد می‌خواست وارد یکی از کاروانسراها یبرگ شود تا از همشهری‌ها بخش خیر بگیرد. پشت در کاروانسرا استاد و کسی را فرستاد که اجازه هست من داخل یکه‌یا بره؟ در کاروانسرا وی دری به آن یبرگی دارد و مرتب گاری و امتیازی می‌آیند و می‌رودند، دیگر جای اجازه گرفتن نیست. این‌ها اماکن عمومی است.

این است که قرآن می‌فرماید، لیست علیکمُ جنابُ اتَّخُذُ یُوْتَ عَشَرَهُ مَشْکُونَتی بر شما باکی نیست که بدون اجازه داخل خانه‌هایی (بعنی جاهایی) که انسان‌هایی در آن‌ها هستند و کار و کاسپی و زندگی می‌کنند ولی محل سکونت شخصی نیست بسیاری. فیما مَنُّ عَقْبَ کُلٰهُ که در آن‌جا بهره‌ی بر شماست، عینی کازی دارید. الیته اگر کازی ندارید، ببخوشی‌مزاحم نشود. یا، الله یعلم ما ثبتنور و ما تکتمون خدا می‌داند که شما چه جیب‌هایی را ظاهر می‌کنید؟ و چه جیب‌هایی را مخفی.

توجه ستم عورت

از آنجا وارد به اصطلاح آنان تنه و آنان یونسی می‌شوید، یعنی به معنی: یافتنی یا یافتنی در آنان، یعنی به معنی: یافتنی در آنان. یا یافتنی در آنان. یا یافتنی در آنان. یا یافتنی در آنان. یا یافتنی در آنان. یا یافتنی در آنان. یا یافتنی در آنان.

در این آیه مسائل زیادی است که باید بحث بکنید. مفسرین راجع به "یافتنی" می‌گویند و "یافتنی" می‌گویند. بگذاری یافتنی بحث کرده‌اند. بعضی...
تفسیر سورة نور

اعتقادشان این است که این دو جمله مربوط به عوّرت است، جون یکی از واجباتی که می‌تواند در اسلام دارای این است که چه برد و چه برد ورود ورود را از گیر همسر خود بیوشانند. سنت عوّرت بر مرد و بر زن هردو واجب است. غیر از زن و شوهر که نسبت به عورات یکدیگر محرّم هستند، دیگر هیچ خاتم نسبت به عورت دیگری محرّم نیست. بدر و مدیر نسبت به پسر و دختر خودشان و برادرها نسبت به یکدیگر و خواهرها نسبت به یکدیگر محرّم نیستند. بیوشانند عوّرت واجب است و نظر کردند به عوّرت غیر حرام است. این از مسلمانان دین مقدس اسلام است.

قرآن در اینجا مسئله «ذکر اوّلی» را بیان می‌کند. می‌گوید این دستور دیگری که برای یک کودکی برای شماست، فلسفه‌ای این مطلب است که اسلام نمی‌خواهد در مردم بیش از همان اندازهایی که طبیعت از آن می‌رود غریزه جنسی اقتضا می‌کند موجب شیطان خطری اشتباه درریخته و تهیه شهروت را فراهم کند.

هرچه را که انسان نمی‌بیند درباره آن هم نمی‌اندیشد. مردم به دلیل این که همیشه عوراتان از یکدیگر بیوشیده است لیستی در ست ساخته می‌شود. اسلامی تنها در سنت نزدیکی یا در این اتفاق نمی‌افتد که کسی در باره عورت دیگری فکر کند. اصلاً این امری است مقبول و بینی هرگز مورد توجه نیست. فکر انسان، مغرب انسان، جنبش انسان، انقلاب انسان، مقدس‌تر و منزدتر از این است که درباره این گونه مسائل بپیدایش و ضروری ندارد که در این باره بپیدایش. برای این که قدی‌هایش شما، فکر دیگری شما و مافکت‌های شما باک باشد که درباره این گونه مسائل تغییری که عورت فلان‌کس این جور است و عورت دیگری این جور است و هرگز جنبشی جزی نباشد [اسلام دستور به سن عوّرت داده است]
و چقدر هم از این جهت نتیجه گرفته است، نتیجه، همین ابتدا که ذهن و فکر اتباع خودش را همیشه یاک و عالی و برتر از این نگه داشته که در این پاره اساساً پیشیندند، و آنها اصلاً در این پاره فکر نمی‌کنند.

ستت نایسدند در اروپا
ازجمله سنین پیمان تیپسندی که تدریجاً در دنبال اروپا راپید شده و می‌شود و مخصوصاً در شمال اروپا خیلی رایج‌تر است و در جاهای دیگر هم دارد رواج بیشتری می‌کند و افرادی نظیر پرتراند راسل این ستت را تشویق می‌کردند. مسئلهٔ کشف عورت و مبارزه با سکوت عورت است.

راصل در کتابی که در تریبت نوشته و اسم کتابش هم "در تریبت" است، اصرار دارد که با این دادهای مسئله‌ای سکوت عورت در میان برود ولی آن اصرار دارد که با بدین قضای مخفوط بماند و مخصوصاً این کلمه‌ای که بعد می‌فرماید، ذکر آنگاه هم اینکه خیر باعث صاحب گود‌کرده و به‌طور می‌ده که این مطلب را بیان می‌کنیم.

بسی جمعی معتقدند که این "معظم فرآیند" بعضی دامن و عورت
خودشان را از نگاه حفظ کنند. بیشترند. "معظم‌دانه‌ی این‌ها" جمعی
خودشان را بخواهند و بینندند. از جه جزئی‌گفتگوی از نگاه کردن به
عورت. ولی معتقدیم که این آبی اعم این است. بنابراین "معظم‌دانه‌ی فرآیند" شکل بیشترند عورت هم هست ولی اختصاصی به عورت ندارد. این که در روایتها هم آمده است: "هرجا حفظ فرح است می‌بوزد به زنست آن
اینجا که مربوط به نظر است"، بعد نیست که مقصود این باشد که در اینجا شامل هرده هست. و درباره "معظم‌دانه‌ی این‌ها" تقریباً جزم داریم که
اختصاص به نظر به عورت ندارد. بلکه شاید بیشتر "معظم‌دانه‌ی فرح به‌طور عمده عورت "غش" یعنی کم کردن و "غش دست" یعنی کم کردن نگاه و

آشنایی با قرآن (۴۱)
خیره نشدن، به‌گونه‌ای که خاطر نگاه نینده ختن [و انجام ندادن ] آیه بعد می‌فرماید: و تلی الْسُّؤْمِنَاتِ يَغْضِبُنَّ از آن‌ها، و يَتَحَقَّقُنَّ فُرُوجُهُنَّ، منتفی‌البیه زنان مسلمان هم یگه که عین همین مطلب را رعایت کنند: (اگر مخصوص عورت باشد) به عورت یکدیگر نگاه نکند و دامن خودشان را از زنا (و یا به قول دیگران از نگاه کردن دیگران) حفظ کنند. هرچه در آیه قبل راجع به غش بصر و حفظ فرج گفتنی در اینجا هم هست.

دربارة زنها دستورهای دیگری هم راجع به پوشش آمده است.

می‌فرماید: و لاتّیدین زینتیهِ ای‌لّا مانِ الْقُرْنِ وَ يَتَحَقَّقُنَّ عَلَیٰ جُوُهُنَّ، وَ لا يَتَحَقَّقُنَّ عَلَیٰ اِنّیهِنَّ... آیه خیلی منفصل است و در جلسه بعد این قسمت را برای شما یاد کنم. و صلی الله علی محمد و آل‌الظهیرین.

باحمک العظیم الاعظم الاجل الاكرم با الله...

خدایا عاقبتم امر همه ما را ختم به خیر بفرما، دلیه ما را به نور ایمان منشور گرددان، خیر دنیا و آخرت به همراه ما کرامت کن، اموات همه ما را غریق وحش خودت بفرما.

من دربارة "غش" و "غمض" و فرق آنها در کتابی که در همین زمینه به نام مسئله، حجاب نوشته‌ام به مفصل کرده‌ام و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنم.

۲۱ / نور.
تفسير سورة هود

اورع ياء من الشيطان الرجيم

وَقَلِّ اللَّهُمَّ ابْغُضْنِيْنِيْنَ مِنْ أَصَارْهُنَّ وَيَخْفُضْنِيْنَ صُرُوجِهَا وَلاَ يَدِينَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَطَّرِبُنَّ بِمُصْرُوعِهَا عَلَى جُمُهُرٍ وَلا يَنْتَدِينَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِيَعْلَمُنَّهُنَّ أَوْ أَسَىٰهُنَّ أَوْ أَسَىٰهُنَّ بِعُولِيْنَهُنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبَاءٍ يَعْلَمُنَّهُنَّ أَوْ إِخْوَانَهُنَّ أَوْ بَنِّي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَائِهِنَّ أَوْ تَابِعِينَ غَيْرُ أَوْلِي الْأَزْوَاجِ مِنْ الْمَجَالِدِ أوِ الطَّيِّبُ الَّذِيْنَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى غُرُورِ النَّاسِ وَلا يَضَعُّنَّ بِأَذَلِكَ يَعْلَمُنَّ مَا يَخْفِينُنَّ مِنْ زِينَتِهَا وَتَوَابُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَنَّهَا الْمَؤْمِنَنَّ لَعَلَّهُمْ تُلْهَٰلَانَ.

ابن آيه و آية قبل هود دربارة وظيفة زن و مرد در بخوردا با يكديگر به
تفسیر سوره تور

علاوه‌ی مسئله‌ی ستر عورت است. در آیه‌ی اول که مربوط به مرد است و در جلسه‌ی قبل تلاوت شد، دو فرمان بر مردها داده شد: یکی نهی از چشم‌چشای کرد و دیگری امری به ستر عورت و یا به تعبیر بالاتر امر به خودداری از زن‌ها; یعنی حفظ کردن دامن، هم از زن‌ها که معتاشی ستر عورت است و هم از فحشاً یک مردان موظفند. هم چشمهای خودشان را از چشم‌چشای نگهداری کند و هم دامن خودشان را از فحشاً نگهداری کند. آیه‌ای که درباره‌ی مردهاست کوتاه‌تر [از آیه‌ی مربوط به زن‌ها] است و همین مقدار بیشتر نیست جز آن که بعد توصیه می‌کند: این که ما می‌گوییم جشماً را از زن‌ها کردن‌ها نگهداری کنید و دامنه‌ی خودشان را از فحشاً خیال نگنیم یک کاری است که ما بپذیریم را می‌خواهیم؛ نه، یا کی شما را می‌خواهیم و خدمت شما بهترین می‌دانید و بهترین کار آن‌ها است.

در آیه‌ای دوم که مربوط به زن‌هاست، عین همان دو دستور آمده است با همان تعبیر، با این تفاوت که ضمایر مؤت‌ی است. می‌گویم: به زن‌ها هم یک‌گیمی که جشماً را از چشم‌چشای و از نگاه به آن‌ها نباید نگاه کرد حفظ کنید و از نگاه‌های خودشان را هم از نگاه‌های کرد نگه‌داری و هم از فحشاً حفظ کنید. یعنی همان دستور و همان عبارتی که در مورد مردان آمده‌ی مکانی از ستر عورت در مورد زن و مرد انجام نمی‌گذارد و در عوض که این دو عالی که در جدل خانم‌ها، با این که هیچ فرقی با آنچه در مورد مردهاست نمی‌کند، تن اندیزه‌ای کوچک شمرده می‌شود: یکی این که زن‌ها شاید این جور خیال کنند که فقط مردها مجاز نبینند که به زن‌ها نگاه کنند (حالاً مطلقاً نمی‌توانند یا از روزی ریما و تلذذ نمی‌توانند). بعد بی‌خیانت می‌کنیم و دیگرین چنان منفی‌شونده نسبت به مرد ندارد و حال آن که هیچ فرق نمی‌کند، اگر جایی نیست برای هردو...
جایی نیست و اگر یکی از است یا یکی است در صورت جایز است; این در همان حد که مورد ممنوع است، ذن هم ممنوع است. ولی ممکن است می‌کند که نه. فقط مورد است که نیابت کیشمش به ذن تبدیل یا وارد نگاه کند ولی ذن اگر کیشمش به مرد افتاد یا مرد افتاد به راه‌ور برای کردن (تالد و ریه) اشکالی ندارد زیرا این مرد که به مرد نگاه می‌کند!

این طور نیست، قرآن هیچ‌فرقی در مسائله «نگاه» میان ذن و مرد قائل نیست. البته بعضی از خانمها به این مسائله توجه دارند ولی شاید خیالی از آنان توجه ندارند.

مطلب دوم که این را البته بیشتر توجه دارند و شاید قابلیت توجه نداشته باشد این است که خیال می‌کند ذن به ذن مثلثاً محرم است یعنی حتی به عورت ذن هم محرم است؛ فقط مورد است که نسبت به عورت می‌گردد نامحرم است ولی ذن نسبت به تمام بدن هر ذن حتی عورت او محرم است. البته این را همان طور که عزت کردن غالباً می‌دانند که چنین نیست ولی یک اقلیتی خیال می‌کند که ذن به ذن [مطلب‌های محرم است] نه در مورد عورت، ذن هم به ذن محرم نیست، حتی مادر مهم دختر خودش محرم نیست، دختر مهم مادر محرم نیست.

خواهر مهم به خواهر محرم نیست.

وظیفه بوضش برای ذن

راجع به این دو مطلب، قرآن دستوری که به مرد می‌دهد مشابه آن را به ذن هم می‌دهد و دستوری که به ذن می‌دهد مشابه را به مرد هم می‌دهد. ولی برای ذن این وظیفه دیگری قائل شدید است که این وظیفه. دیگر برای مرد نیست و آن این که ذن را مکلف کرده است که نیابت خودش را پیشاند ولی مرد را مکلف نکرده است، این به این تکلیف
سرزمین این امر واضح و روشن است و آن این که زن و مرد نسبت به یکدیگر احساسات مشابه ندارند و از نظر وضع خلق هم وضع غیرمشابهی دارند؛ بنابراین این زن است که مورد تهاجم جشن و اعضا و جوال و دست همه بدن مرد است. نه مرد مورد تهاجم زن. به طور کلی جنس نر و ماده در عالم این طور می‌باشد. اختصاصی به زن و مرد انسان ندارد. جنس نر در خلق، 'گیرنده' خلق شده است و جنس ماده به عنوان موجود که مورد تهاجم جنس نر قرار می‌گیرد. در هر حیوان هم که شما تغذیه کنید، آن که به سراغ جنس دیگر می‌روید همیشه جنس نر است.

در کبوتر و مرغ خانگی و اسب و الاغ و گاو و گنجشک و شیر و گرگ و گوسفند (و غیره) این طور است. در هر حیوانی آن که وظیفه اش تهاجم است و غزوه تهاجم به او داده شده جنس نر است. جنس ماده در عین این که طالب جنس نر است و لیکه این صورت نیست که او به سراغ جنس نر برود، به همین دلیل است که در انسان هم جنس نر است که یابید برود و خاطره کند و دختر را خواستگاری کند و این پسر است که به خواستگاری دختر می‌رود. خواستگاری کردن پسر از دختر یک امر بسیار عادی و یک امر بسیار طبیعی و وقته است.

خواستگاری پسر از دختر، امری طبیعی و فطری

این اواخر کسانی که دنبال می‌کنند. با یگموم تحمیق شده، در انتظار حقوق زن و مرد می‌زنند و تساوی را پا تشویه می‌کنند و خیال می‌کنند تفاوت جنس مورد و زن فقط و فقط در آلات تاسیسات آنهاست و هیچ تفاوت دیگری در کار نیست. می‌نویستند: این عجب عادت بدی شده! چرا پسرها یا پسر خواستگاری دخترها پرونده؟ نه، بعد از این رسم این جور باشد که دخترها هم به خواستگاری پسرها پرونده!
تفسیر سورة نور

۹۵

اول‌اً این امر می‌بارزه با قانون خلقت است. اگر قانون خلقت را هرجا که دو جنسی است - در همه جاندارها عوض کردیم، اینجا هم می‌توانید عوض کنید. ثانیاً این خودش یکی امری است که به این وسیله ارزش جنس ماده بالا رفته است: یعنی جنس نر جوری خلق شده است که طالب است و پاید رضایت جنس ماده را به دست بیاورد و به همین دلیل جنس نر همیشه خود را در خدمت جنس ماده قرار می‌دهد. در بسیاری از حیوانات و از آن جمله انسان، نقشه جنس ماده بر عهده جنس نر است (در حیوانات لااقل در مدت بارداری یا در مدتها که جنس ماده روزی تخم می‌خواهد این طور است). احساسات جنس نر جوری آفریده شده است که همین قدر که جنس ماده به همسری یا رضایت دهد جنس نر حاضر است خود را در خدمت می‌قرار دهد و این‌ها بر اساس حکمت‌های بسیار پرگر در عالم است.

فلسفه شهر

"شهر" هم از همین قبیل است. این که گفت‌اند مرد یک جیزی را به عنوان "شقاق" قرار بدهد. بر اساس همین اصل و ناموس ۱ است: یعنی زن باید در مقامی خودش را معرفی کند که بگوید این توهیسی که به من نیاز دارد و نه می‌تواند به طور مرد باید در شکلی ظاهر شود که اوست که باید چیزی به نه تنها کند تنها در مقابل او "آری" بگوید. مرد باید به او هدیه بپردازد. قرار هم صداقی را به عنوان "ناله" یعنی یک تعارف بین می‌کند. انتظار می‌کند کسانی که می‌گویند "شهر" یعنی ثمن. یعنی پیش. یعنی پیش.

۱. [به معنی قانون]
طترجمه و تفسیر خوایید کسی را راضی کنید به شکلی که تماشای شما را رفع کند. شما به او هدیه می‌دهیده او به شما.

نگاهی به دیگر قرآن "صداق" است. صداق بعینی (مرد) چه می‌دهد به علت این که علاقه‌مندی را راساک و صادقانه است. در وثیقه نیست. برای شهروندان نیست، برای همسری است. برای فریب دادن نیست. از روی حقیقت است.

اساساً وضع زن با مرد در اصل خلقیت واقعیت است و به همین دلیل، این زن است که خوید آرایی می‌کند. برای جهل مرد. مرد هرگز یا خوید آرایی نمی‌تواند نظر زن را به خود چسباند. زن و زیور، زن و آرایش به‌وجود تأمین گردند. زن وجودی است طریف و لطفی. در هر جنسیت یا حتی در غیر انسان هم -جنس ماده هم‌چنین طرف زمره و مظهر جمال و زیبایی و آرایش است. و وقتی می‌خواهد فستین ایجاد نشود، به آن که مظهر جمال اویک تغییر می‌یابد و نزدیکی ندارد، به آن که جهل نظر می‌کند می‌گوید اسباب عواجی و گرما فراهم نکن.

دختر نمایی برخی پرسان، پدیده‌ای عصر ما در دنیای امروز [به کار دیگری روي آمده‌اند] و البته این یک چیزی است که من به طور فلج و یقینی می‌گویم امری نیست که دوام داشته باشد و آخر سریان به سنگ خواه هند در به ناموس خلقیت برگردد. این که زنا کوشش می‌کند برای مرد نمایی و پر عکس. پسرها و مسره‌ها کوشش می‌کند در جهت زن نمایی و دختر نمایی. یکی از آن هوسهای یک گونه زودگذر بر این است و پیشتر در ناحیه پسرها دیده می‌شود. این دیگر یک پدیده مخصوص زمان ماست و از نظر من یک پدیده زودگذر.
است. خوششان می‌آید که مثل دخترها لباس بیوشند و زسته‌ای آنها را بگیرند. مثل آنها آرایش کنند به طوری که گاهی انسان وقتی پرخورد می‌کند تنها به‌دست این پسراست با دختر، و به قول بعضی «مطالعات عمیق‌تر» از این پسراست با دختر! این یک امری است بخشاف خلقت و اصول فطرت. بشر از این جور هوسهای احتمالان و کودکانه‌ی زیاد دارد و لی دوام پیدا نخواهند کرد.

پس یک مطلب این است که حال که امر دائر بوده است که مرد و زن در عناصرت با یکدیگر آنچه را که «آزادی مطلق» نامیده می‌شود نداشت باشدند. یعنی به مرگ شکلی با یکدیگر تماس نداشته باشند. چرا زن مکلف به بیوشیدن شدند تن مرد؟ رازش همین بود که عرض کردم.

آرامش روانی، اولین فاقداً بیوشش زن مسئله‌ی دیگر این است که اصل مطلب پرای چیست؟ چه لزوم و ضرورتی دارد؟ چرا پایان مسئله‌ی محرمانه‌ی نامحرمانه مطرح باشد؟ چرا پایان زن خوشش را از غیر محرمان خود بیوشانند؟ رمز و سرائی مطلب چیست و چه فاقداً دارد؟

اولین خاصیت خاصیت روانی است، یعنی آرامش روانی. در هر جامعه‌ی که روابط زن و مرد بر پایه اعتقادات انسانی حضور دارد، اسلامی که عرض مکانی یعنی زنی در خارج داره، و کاک بر ازدواج، خودآرا و خودنمایی بودند و سیاست بهرامی مردان را فرامن نکردن و مردان هم در خارج از دایر، ازدواج دنبال کرده که کاکی بود و سیاست بهرامی، چشم، دست، لاسمه و غیر لاسمه بودند قابلی و روحی آرام و سلام است. و در هر جامعه‌ای که برعکس [این حالت] است اولین ناراحتی اجتماعی، ناراحتی روانی است.
گروهی از فرناکها گفتند خیر، وقتی زن و مراز یکدیگر دور باشند
ناراحتیها و عقدهدای روایی به وجود می‌آید. وی تجربهٔ همین یک یک قرن
گذشته و کمتر از یک قرن گذشته کامل‌اً ثابت کرد که مسئله پر عکس
است: به‌هی‌ا‌ندازه که آزادی در مسائل جنسی بیشتر است انشباه در
افراد زیادتر و بیشتر است، چون غریزهٔ جنسی انسان (مانند چند غریزه
دیگر مثل غریزه جادلی، غریزه علم طبیعی و غریزه عبادت) صرفاً
ظرفیت جسمانی دارد. ظرفیت روحی هم دارد. غریزه که صرفاً
ظرفیت جسمانی دارد مثل خوردن. دارای یک ظرفیت محدودی
هستند. انسان یک مقدار محدودی می‌تواند گذا بخورد. از آن بیشتر
نمی‌تواند: اگر یک یک یک یک غریزه هم می‌خواهی، بیش‌تر مجازات است. وی
مالکیت چطور؟ مالکیت هم مثل خوردن است؟ آیا ظرفیت مالکیت برای
انسان یک ظرفیت محدودی است؟ یعنی آیا انسان مالک صد هزار
تومان شد و شکمش از یک بر ندد، دیگر روشن هم مالکیت خواهی
یبر می‌شود؟ نه، وقتی صد هزار تومان را دارا شد می‌خواهد دویست هزار
تومان داشته باشد. وقتی دویست هزار تومان دارا شد تشکمتر است برای
یکصد هزار تومان، میلیونتکه شد تشکمتر می‌شود برای میلیاردر بشدن و
آن که از همه مردم دنبای نیروتیمکتر است. از همه مردم دنبای برای شروت
تشکمتر است.

جا‌طلبی چطور؟ آن هم همین ظور است. یک آدمی که هیچ چیز
تدارد، برای این که رئیس یک انجمن به‌دند [لک] می‌زند ولی آیا
رئیس انجمن که شد دیگر ظرفیت یبر می‌شود و یک گویه همین کافی
است؟ نه، بعد دلش می‌خواهد توسهٔ بیش‌تری پیدا کند، مثلاً شهیدار یک
منطقه بر یک شهر کچک بیشود. بعد از آن یک‌بار دیگر [را می‌خواهد] اگر به
یک نفر تهام دنبای را به‌همل و یک‌گویه توان مطلق جمع همه توانی، باز

58

آشنایی با قرآن (41)
تفصیر سوره نور

۹۹

دغدغه بیشتری دارد که آیا می‌شود یک گونه دیگری را هم تصاحب کنیم و یا آن گونه هم حکومت کنیم؟ غریزه جنسی انسان هم همین طور است...

1. [نوار بقیه بیانات استاد نهید در این جلسه متاسفانه در دست نیست]
تفسير سورة هجور

أعرِّفَ بِهِ مَنَ النَّجْمِ الرَّجِيم

اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثَلُ نُورٍ كَمِشَكْرِهَا فِيهَا مُضَاهٍ
المضاح في زُجاجة الْمَجَاهِرَةُ كَأَنْهَا كُرْكَبٌ ذَرِّيٌّ يَقُدُّهُ مِنْ شَجَرَة
مباركَةً تَتَوَزَّعَهَا لَا شَيْءٌ وَ لَا غَيْبَةٌ بَكَّادَ رَيْشَهَا يُبَشِّرُهَا وَ لَنَس
لم تُنَسَّمْ نَارٍ نُورٍ عَلَى نُورٍ يُهْدِي اللهُ نُورُهُ مِنْ يَتَلِمَى وَ يُعْرُفُ
اللهُ الأمينُ لِكُلِّ نَاسٍ وَ اللهُ بِكُلِّ ۬ۚ عِلْمٍ 

سورة مباركَة نُور راية دليل هميم آية «سورة نور» مَوْجَبَةٍ، جَوَانَ آيَةَ نُور
دَرْ إِن سَوَّاهُ أَمَّهُ أَسْتَهَمْ أَسْمًّاً أنْ سَوَّاهُ شَهَدَ إِنْ آيَةَ كَرِيمَهَا إِلَى
نظر تفسير، يَكُنْ أَزْ آيَاتٍ مُشْكِلَةً لَقَرآنٍ مُجِيدٍ أَسْتَهَم وَ مُخْصُوصٍ فِقْرَانٍ
تفسیر سورة نور

کریم در آخر همین آیه جمله‌ای ذکر می‌کند که نشان می‌دهد این آیه
بسبار بسیار قابل تدبر و تأمل است و هرکسی به انداده ظرفیت خود
چیزی از این آیه کریم می‌فهمد. جون در آخر آیه به بررسی ذکر
می‌فرماید: و یادی بر اللَّهِ الآثِرُانَ لِلناس خدا ملتها را برای مردم ذکر می‌کند.
در بعضی آیات دیگر می‌فرماید: خدا ملتها را برای مردم ذکر می‌کند.
به عقیده این ملتها نمی‌رسد مگر عالمان، آین نشان می‌دهد که ملت‌های
قرآن مظهری دارد که هرکسی نمی‌تواند اگر کنک مینه آن رسد‌داری.
حال ما به کمک آنچه مفسرين پزور گفت‌ها و در روايات آمده
است. یک سلسله مطالعی درباره این آیه عرض می‌کنیم.

اطلاع «نور» به خدا
تعیین آیه این است: «الله نور السماوات و الأرض خدا نور آسمانها و زمین
است. با توجه به این که آسمانها و زمین که در قرآن ذکر می‌شود نه به
عونان قسمتی از مخلوقات عالم است بلکه به عونان همه این مخلوقات و
بلکه همه مخلوقات علیه و بناهی و غیبت و شیء و شهادت است. معنای آیه
این می‌شود که خدا نور تمام جهان است. پس در ابتدا آن آیه به
خداوند متعلق کلمه «نور» اطلاع شده است.
آنچه بشر ابتدائاً از کلمه «نور» می‌فهمید همه هورهای محصول
است که هنوز هم صح درصد حقیقت آن از نظر فیزیکدانان کشف شده
است. قدر مسلم این است که در جهان ماده یک چیزی به نام «نور»
وجود دارد. اگرچه از نظر علمی شناخت آن دشوار باشد.
 بعضی از احسام تبریز و نور می‌پا کند مثل خورشید، بسیاری از
ستارگان، چراگاه و لامهوی که خودمان داریم که اگر این تورها نمی‌بود
جهان سراسر تاریک بود و به اصطلاح «چشم جسم را نعم دید» ولى
این نور که هست فضا روشن است. این را می‌گویند نور حسی و مادی.
آنچه مسلم است این است که مقصود از این که "خدا نور آسمانها و زمین است" این نور نبست، این نور یکی از مخلوقات خداوند است. در اول سورة مبارکة اعظم می‌خوانیم: "خلقتِ اللهُ الدّی خلقُ الشَّنواتِ وَ الأُرْضَ وَ جَعلَ الْنَّفْسِ وَ النَّورُ ثُمَّ أَنْزِلْنَيْنَ كَفَاكُم بِغِبَالٍ" آیه‌ای آنگرده‌ی آسمانها و زمین و قرارده‌ند نور و ظلمت را... خدا خالق این نور است [نه‌خود این نور] این یک مطلق است که که دیگر از نظر قرآن
جای بخت نبست، جون نه‌نگید خود این نور مخلوق خدایان بلکه قرآن
دائماً درباره منبع این نور یعنی خورشید و ستارگان بحث می‌کند که اینها
خودشان مخلوقات ذات آلفس آله‌هستند. اگر کسی درباره‌ خدا چنین
تصوری کند که به تصور "میزندی" معروف است که خیال می‌کند
خداوند یک قلمبی نور است در بالای عرش، و نور را هم جزیی نظر نور
برق و خورشید و غیره تصور می‌کند و واقعاً چنین اعتقادی داشته
باشد، در توحید و در ابناش خلیف است. این نور جزیی است که ما به
پیامبر می‌پیونم [در حالی که قرآن درباره خدا می‌گوید: لا دُرَّکَ الْذَّعرَازِ وَ هُوَ يُدْرُکُ الْأَصَابُرُ خدا به جسم دیده نیست شود اگر کسی خدا را عیان
با اَللهٰ- موجودی از جنس این نور بداند، مسلم در توحیدش خلیف است
جون مجیش ماست و خدا را جسم و قابل ایصال و دیدن فرض کرده است،
و توحید جنین یوسف ضعیف و ناقش است و اساساً اگر [مسلمان] باشد
در اسلامی خلیف است. ۳

۱ امام / ۱۳۸۴
۲ امام / ۱۳۸۷
۳ به "منویه" نشیب می‌دهد که منویه خدا را نور ـ از همه نوع نور می‌دانستند و او
را "نور انظم" (نور بزرگ) می‌نامیدند. به هر حال هرکس این نهاده را دانسته باند،
عقیده خلاف و باطلی است.
وراء جسم ما، هم يبداست وهم يبدا كنتمه. هر جزيء كه يبدا وبدا كنتمه
يتشابه ميتواتهم به آن «نور» پگویم، و می گویم ولی این که جسم و
حسی تیتشابه. مثالا درباره ی علم می گویم «علم نور است» و در حسیت
است: آیللمم نور پیدایه‌ه‌ا در یکی از سه‌ا، حرف درستی هی‌ی هست، واقعاً
علم نور است، جون علم روش و روش‌تان کنتمه است. علم خوبدش در
دات خوبدش روشینایی است و جهان را انسان روش و روش می‌کند. اما مسالم
است که علم از نوع نور برق و نور خورشید و غیره تیست. اصلاً علم از
نوع جسم و جسمانی تیست وی دی در عیین حال ما یه علم «نور» می گویم،
به عقل «نور» می گویم. عقل خوبدش یک نور است. قران کرم به ایمان
نور» اطلاق کرده است: آوَّٰنَّ كَانَ مِنْيَا قَانِصْبًا وَ جَعَلْنا نُورًا يَنْشِي بِهِ
النَّاس كَمَّ مَنْثُهَ فِي الْقَلَعَات لَيْسَ خَارِج مِنْهَا أَنَّآ أَنَّ كِه مَرَدْهُ بِوَدَ وَ مَيْتَانَشُ كَرْدِمَ وَ بِرَاءٌ أَوْ نَوْرِي قَدْ أَذَافِنَ كَمِّ يَأْنَ نُورُ در میان مردم راه
می‌روند [متن‌کی امیا که است که در تاریخ‌ها قرو رفت به راه خروجی از آن
ندارد؟] آن نور همان نور ایمان و روشینایی قلب است. وی ایمان که
دیگر از قبل نور جرایغ موشی و جرایغ ظکایی و جرایغ برف و یا نور
خورشید و امثال اینها تیست. ایمان خوبدش یک حقیقت غیر جسمانی
است که نخاریت روش و رشد کردن است. جون انسان را در پاتشنش نوعی
آگاهی می‌دهد. هدف و مقصود را به انسان نشان می دهد. ایمان جون به
انسان مقتص می‌دهد و انسان را به سوی مقتص سعادت بخش می‌کشناد.

1. تحقیر ج 1/ ص ۲۳۵ (به این مضمون)
2. لقاء / ۱۲۲
بیه آن هم «نور» می‌گویم. عرفای به‌خود عشق «نور» می‌گویند. معلولی می‌گوید:

عشق قهر آست و من مفهوم عشق جون قمر روشن شدم از نور عشق وقتی که ما نور را به این معنا گرفتیم، بعین حقيقة بیدا و بیدا اندیه جمعیت روش و روشن کندی، و دیگر بش از این در ان نگنگاندیم که بیدا برای چشم با برای عقل با برای دل، و به این جهت کاری نداشته‌یم که چگونه بیداست و بیدا کنندی، به این معنا درست است که ما مخلع مئال را هم «نور» بدایم. «خدا نور است» بعین حقيقة است در ذات خود بیدا و بیدا کنندی.

کلمه «نور» در دعاها و روایات

بیه این معنا دیگر هیچ جزی در مقابل خدانور تیست. بعین همه نورها در مقابل خدا ظلمت‌اند. جون آن چیزی که در ذات خودش بیدا و بیدا کنندی است فقط خدانور، سایر اشیاء اگر بیدا و بیدا کنند، هستند در ذات خودشان تاریکت، خدا آنها را بیدا و بیدا کنندی کرد است. در آیه قران می‌خوانیم: ۱۰۹ از نورهای… ۱۰۸ خدا ظاهر است. «ظاهر است» بعین بیداست. خدا خالق اشیاء است بعین پیدا اوردند و بیدا کنندی اشیاء است. و به‌هیا می‌پیامدی که کلمه «نور» را در دعاها و در روایات به عنوان اسمی از اسماء الهی ذکر کرده‌اند. نور از اسماء خدانور در اوایل دعای کمال دو جمله هست که مؤید همین مطلب است به خداوند متعلق عرض می‌کند: یا نور یا فتوش ای نور و ای پس‌بیار پس‌بیار
تفسیر حضرت بَنی‌المپل

منجره دو از نقص این که «بای قدس» پشت سر عبارت «بای نور» آمد، این است که کسی توههم نکند خدا نور است این طور که منابع خیال می‌کردن. بعنی خدا نور جسمانی است؛ خدا منزه آز این نسبت است. نور هست ویلا نیز ان نورها در جنید جمله قبیل جمله عجیبی است: و نور و چهره آدردی آضاء له گل‌های عویض نور را قسم می‌دهم به نور جه، که همه جز، به‌خاطر روشن است، به فروغ چهره تور و روشن است به قدری این تعبیر عالی و نظف و عارفانه است که من نمی‌توانم بارش نظیری بی‌دیکن تعبیر حیلی عجیبی است: و نور و چهره آدردی آضاء له گل‌های عویض.

عجیب و شگفت از محی فروغ به‌خاطر «شاهد» می‌کند (و این اختصاص به زیان فارسی‌نادار، در زیان عربی هم هست). شاهد به‌عنوان این کسی که در محل پز ماحضر است این تعبیر را می‌آورد که ای محیب! توکه بیایی چهره تو محل ما را روشن کنند. اگر چهره تو باشد محل ما تاریک تاریک است حافظی که گوید این همه عکس می و نتش مخافه که نمود یک فروغ رخ ساق است که در جام افتد امیرالمومنین علیه‌الله، هم می‌فروما یید: و نور و چهره آدردی آضاء له گل‌های عویض نور رو اسونگ به نور جهرب که همه جز، به‌خاطر آن روشن است! اگر نور چهره، تو و نور ذات تو نبتشد همه جز تاریک، است بعنی همه جزی به تو روشن است. «همه جز تاریک است» معاون این است که همه جزی تاریک، هم چه در تاریکی عدم است نه این که اشیاء در یک تاریکی هستند نظیر تاریکی ای که ما در شهاب در آن هستیم، اگر نور ذات تو نبتشد همه اشیاء در تاریکی «نیستند» هستند.

همه عالم به نور اومد این چگا ای در خلق چهارماه
روایتی است در توجه صدوق که شخصی غیرمسلمان آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام، و گفت: یا علی! خدا کجاست؟ علیه السلام به او جواب عملی داد، فرمود: هیزم یاپویید. هیزم آوردنی (گویا شنهم بوده است). فرمود: آتش زند. تا آتش زند از حساب یا، فرمود: این نور، کجاست؟ در کجا اینکجاست؟ گفت: هم جا. فرمود: این نور مخلوقی از مخلوقهای خدا است، تو نمی توانی بگویی کجاست، می گویی تا هر چاکه روشتر کرده همه یا خدا هست، خدا هم همه یا خدا هست و تا هر چاکه روشتر کرده، [خدا] و هرچاکه خدا یا روشتر کرده و یا خدا باین است که این روشتر نورهای حضور است که از مخلوقات خدا هستند، بلکه فقط به معنی این است که ذات الهی ذات بیدا و بیدا کننده است؛ بیداترین بیدارها و روشترن روشترها وست و هر جزی که روشتر است از بیدار او روشتر است، هر جزی که بیدار است از بیدار او بیدار است. به این معنا خدا نور است. خدا است که بیدار به خود و به ذات خود، جزی که را بیدا نکرده است، جزی کی است که هر جزی دیگر به او بیدارس و به نور او بیدارس و از فروغ او بیدارس به این معنا خداوند متعال نور است و می توانیم به حضور نور کل، است که نور را اطلاع کنیم.

بعلاوه، یک خصوصیت دیگر در نور است و آن مسئله هدایت و
تفسیر سورة نور

۱۰۷

راهنمایی است که لازم‌الروشنی است و به علاوه یک مسئله دیگر که بعد
عرض می‌کنم.

نکته

نکته‌ای در اینجا عرض کم و آن این است که ما به خداوند «نور»
می‌گوییم و یک هیگر «نور العظم» نمی‌گوییم که معنا‌یش این است که
نورهایی در امیل که یکی بر‌گردد است و دیگری کوچکتر و خدا نور برگردد
است: نه. در آنجا که می‌گوییم خدا نور است [یعنی] همه جزی [غیر آن]
ظلمت است. بله. به‌خدا که گاری تداشت برآشیم و اشبی را نسبت به
یک‌دیگر بنجیم. یکی نور است و یکی نور نیست. مثلالاً علم نور است.
ابن‌نور نور است. همان‌طوری که نور است، قوه عاقله نور است. خدا به
این معنی «نور اثر» است. خدا به نور برگردد است. بلکه نور همه
نورهای است؛ یعنی همه نورها نسبت به خداوند. ظلمت است و خداوند نور
یک‌دیگر را این‌ها داده است. از این که یک‌دیگر، اشبی دیگر هرکدام به سه‌م
خودشان سهمی از نور دارند: ابن‌نور خودش نور است. علم نور است، و این
این قبیل.

عرض کریم که خود قريب مجید به برخی امور اطلاق «نور» کرده
است، از جمله به قريب اطلاق «نور» کرده که قريب نور خدا است، یعنی
نوری است که مخلوق خدا است، نورد. یک‌درکن همین‌الله نور، و یک‌درکن همین‌الله
یک‌درکن خود نورهای سبیل السلام و خودنورهای سبیل دعایی، خود‌دین
خود‌دین به جیران مخصوص قرآن نور است و به سوی نور که معرفت

۱. دعایی است در مقایسه به نام «دعای نور» که نوشته‌های در قطع تب، مجزب است: یا
نورهای، نورهای، و نورهای، الکمرون...،
۲. مانده ۱۵ و ۱۶.
خداوند است هدایت می‌کند. پس معرفت‌های الله نور است.

اگر از افرادی که فهمشان یک مقدار سطح بایین است برسرند: معنی «الله نورُ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضِ» چیست؟ خیال می‌کند نور حسی (مقصود) است، به آن‌ها می‌گوییم: خداوند نور به آسمانها و زمین است. اما اگر کسی پنی‌اند مطلب را خوب پیهمد به او می‌گوییم: خدا نه تنها نوردهنده است، بلکه خودش هم واقعاً نور است و نور از اسماء خداوند است، وی معنی‌ای نور آن نبست که انسان خیال کند محصور و منحصر به نور حسی است. این جمله اول آیه.

مثلی برای نور خدا

جمله دوم مثلی است برای نور خدا این برای خود خدا. اول می‌فرماید: الله نورُ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضِ خودش نور آسمانها و زمین است، وی خداوند در مخلوقات خودش نورهایی برای هدایت آنان فرستاده است.

در اینجا مثلی برای نور خدا» ذکر شده است، آن نوری که خداوند به وسله‌ای نمایند را هدایت می‌کند، که در بین مثل خیلی سخت‌نگاره گفته شده است. مثلی می‌زنید به یکی از آن ایزاهای قدیمی برای نور. خداوند خانه‌ای با خانه‌ای یزگ و پلیدمرتبه و معاون و مشاهده را مثال می‌آورد که در آنجا مشکاتی هست (مشکاتی یعنی چراغ‌دان). مقصود از چراغ‌دان آن جایی است که در داخل دیوار تهیه می‌کردند برای این که چرا یا در آنجا یگانه یک چراغ در داخل یک جسم شفاف (مانند) یک قندیل و یا در داخل یک شبیه‌ای قرار گرفته باشد. می‌دانیم وقتی نور در داخل یک شبیه‌ای قرار می‌گردد، یا به علت این که نورها متعاقب یک منبع و یا از جهت این که احتراق کاملی یکی شود، نور پیشتر می‌شود.
بیض قرآن جراحی را فرض می‌کند که آن جراح با شیب‌شگاه و فندیش
در یک جراحانی در اتاق هست و این جراح از روش‌ن زینتون گرد
بهترین روش برای احترام بوده است - آن‌ها بهترین زینتون استفاده
می‌کند. زینتونی که خودش آن‌ها آماده برای احترام است که گویی قبیل
از آن که آتشی با آن تمامی بگیرد خودش می‌خواهد به عنوان دانش‌پذیرش و
نور به‌ده.

در آن زمان در میان مصنوعات پیشر جریز که از هر چیز دیگر
روش‌های تر و تر را تا بهترین و سبیل‌پذیرش خواهند داد. همین وسیله بوده است. خدا
برای نور خودش مثل جنین جراحی را که در آن‌ها وضعیت که از این
روش استفاده می‌کند و در جنین خلاص‌آور یافته و پایان‌آور است
بعد می‌فرماید. ما مثلی ذکر می‌گذاریم و تدریج‌را به عهد خدا می‌گذاریم. و
ما مکرر عرض کردن این که دارن دعوت کردن مردم به تفکر است به تنهایی
از راه این که بگوید بروید فکر کنید. پلکه خود قرآن گاهی از یک
طرف دعوت به تدریج در خود قرآن می‌کند و از طرف دیگر موضوع را به
شکلی ذکر می‌کند که افکار را نگیختی شوند و درباره آن موضوع زیاد
فکر کنند تا بهترین عمق مطلب بررسند. بلانشیته مثل این که شما برای آن
که ذهن فرزندتان و رزیگی بی‌پدیداند. بعضی از مسالم را به صورت ممکن
برایش طرح می‌کنید یا برانگیخته شود و فکرش را به کار بپیوندید و
پیشتر تأمل این که

نظر ابوعلی سینا و غزایی درباره این آیه
با این مثلاً. همین هدفی که قرآن در نظر داشت در واقع عملی شده، به‌یعنی
نه تنها مفسرین و ایاد شدند که درباره این مثل بی‌پیش‌اند، غیرمفسرین
هم درباره این مثل قرآن به فکر فرو رفتند که مفهوم قرآن از این جراح و
شیش و شیر و آن روان و درخت بریکت و ان روانی که خود به خود و بدون آنت (و در واقع بدون معلم) می‌خواهد برآورشته شود و نور بدهد، جیبست؟ مثل‌اً ابوعلی سینا که مفسر نیست و فنّش تفسیر نیست، درباره این آیه فکر کرده و یک جزی‌ی به نظر رسدی و گفته است. غزالی مفسر نیست و لیکن مکتوب درباره این آیه نوشته است. هم غزالي و هم ابن سینا معتمدند که ابن مقل، مثل انسان است؛ ابن مقل که قرآن می‌گوید: مثل نور خدا مثل چراغ‌شماری است که در آن دنیای باشد و چرا در قرآنی قرار گرفته باشد ای آخیر، مثل برای انسان است، ابنه با اختلاف‌های این جمله‌ای که بین تقریب بوعلی سینا و تقریب غزائی هست.

یکی از کارهای فلسفه‌ای انسان‌شناسی و روان‌شناسی است و فلسفه در مسائل روانی پیشتر از هرچیزی تکنیکی ریشه قوّه عاقله است و معین است جوهر انسان قوّه عاقله است و کمال انسان هم فقط کمال قوّه عاقله است و سعادت انسان هم در کمال قوّه عاقله است، حال چه عقل عمیق باشد و چه عقل نظری و در درجه‌ای اول عقل نظری. لذا وقتی قول شدند که ابن مقل درباره انسان است، ان را راجع به جوهر اصلی انسان که قوّه عاقله است دانتسته اند. آن‌گاه آن را بر مراحل و مراتبی که خودشان درپای قوّه عاقله تشخیصی می‌دادند تطبیق کردند که مثل‌اً مقصود از «مشکات» به قول آنها «عقل هیولایی» است، یعنی عقل در مرحله قوّه و استعداد محض؛ مجموع از زناوج و شیشه و آن‌چه که نور را مضاعف و زیاد می‌کند مرحله «عقل بالملکه» است; مقصود از آن درخت، درخت فکر است، تا آخر حال کار ندارم به ابن که حرف آنها چه‌چنین می‌توانند درست یا بشده، البته اندکی بعيد است. بوعلی سینا نیز گویید می‌توانند از تفسیر می‌کنند. آن‌چه که خودش در پاب مراتب عقل انسان گفته، تعبیرات قرآن را آنجا پیاده کرده
تفصیل سورة نور

بدون این که بگویید من می‌خواهم آیه قرآن را تفسیر کرده باشم. ولی غزالي جوری بیان کرده که خواسته آیه قرآن را تفسیر کرده باشد.

بعضی دیگر گفته‌اند خداوند از مثل به مشکات و مصباح و زجاجه و... در مجموع یک مظهر بیشتر ندارد؛ یعنی یک نور بسیار بسیار روشن. اگر در شب، در یک فضایی مثل این مسجد باشیم که جراحندی باشد و نورانی تنین چراغ‌آ در آن چا وجود داشته باشد چه حالی دارد؟ دیگر هیچ شک و ابهام و تردیدی نیست گفته‌اند مقصود آن یک است.

نور این و هدایت این در این حد روشن و واضح و هویداست که جان

جراغی در شب تاریکی در یک فضای دربسته وجود داشته باشد.

تفصیل این آیه در روایات

در روایات ما این آیه در جور تفسیر شده است و این خود نشان می‌دهد که این آیه قابل تطبيق بر انحاوی از تفسیرهاست. در بعضی از روایات این مثل آن انسان دانستن ولی در روایات این را در عقل انسان بهاد نمی‌کنند. در ابعاد انسان بهاد می‌کنند. این مشکلات و زجاجه و مصباح و... را در روایات تشییع کرده‌اند به تن انسان. سبابت انسان، قلب انسان و نور ابعاد انسان، که نور ابعاد در قلب انسان چگونه قرار می‌گیرد و روح انسان در کالبد حالو چگونه قرار می‌گیرد این مثل را برای انسان ذکر کرده‌اند و در انتظار ابعاد.

در بعضی روایات دیگر، این مثل برای انسان است ولی به برای هر فرد انسان مؤمن، بلهکه برای کاتون هدایت انسانها یعنی دستگاه، نیمی آنهم نیبو ختمی، به دلیل این که در آخر آیه می‌فرماید: نهایت الله نورود.

1. در آن زمان مثلش همان بوده [که قرآن فرموده است]
من پنجم. معلوم است که سخن از نوری است که خدا به وسیله آن مردم را هدایت می‌کند. در روایت ابن طور تطبیق شده است که آن چراگدان، سبیله و کالبد و وجود مقدس خاتم لاتی، مسیح و آن چراگ (مصباح) نور ایمان و نور وحی است که در قلب مقدس اوسطت. و بعد این که دارد، 

"امضای نیست دیک". جون چراگ را به یک قاتل منتقل می‌کند، نظر به 

جنبه انتقال دارد و مقصود اقتباس از ایمان و واقع و نور معا کاری از 

پیغمبرین است. مقصود از "زجاجه" علی ثبت است و آن درخت بربرک که از روانگی و این همه نوراتیپی یکید شده است. ابراهیم هیچ‌کسی است، و جون در اینجا دارد که آن درخت به شرطی است و به غربی - روایت می‌گوید - مقصود این است: ماکان ایزراهم هیچ‌کسی 

و لای تطرف نیست ابراهیم. این بر اساس متعلق بود به جیب، نه طریقه انحرافی یهود را داشته و نه تاریخ انحرافی مسیحیت را، بلکه برحق و در جاده 

حق یود؛ لیکن کانن چیبا ما می‌کند. 

پس این هم به اصطلاح نوع دیگری تفسیر برای این آیه کاریم و 

برای این مثل است، و همان طور که عرض کردی این آیه این نبیت که 

من پنجم امکان که صد درصد مقصود از مثل این است که من می‌گویم، 

خدا مثلی که در نظر ایم این که ما تأمل و تدبیر کنیم این مثل هم آنجان 

مثل جامعی است که من واقع مثلی باشد برای هدایت خدا تحمان جهان را؛ 

بی‌پی تحمان جهان تشبیه شده است به یک خانواده که آن خانه، ناریک 

مطلق نیست بلکه در آن خانه یک جراح برای نوران و وجود دارند و آن 

نور خدا است. و این نکته بسیار حساسی است چون ما یک مطلب دیگری در قرآن داریم و آن این است که تمام ذرات عالم تسمیحی گوی

1. آلن عمران / 67.
تخمینه‌ها: یعنی تمام ذرات عالم، آگاه از وجود خالقشان هستند. و
صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

باحمک العظيم الاعظم الاجلّ الالهی يا الله...
تخدا عاقبت امر همه ما را ختم به خير بفرما، دلهاي ما را به
نور ايمان مثور بگردان، خير دنيا و آخرت به همه ما كرامت
كن، اموات همه ما را غرق ورحمت خودت بفرما.
تفسیر سورة نور

اوژد بیانه من الشیطان الرهم

الله نور الشنور و الآرذ مثلا نورود.

تفسیر این آیه‌کریمه در دو قسمت بیشتر شده‌یک قسمت در اطلاعات نور بر
ذات مقدس الهی که فرمود: الله نور الشنور و الآرذ و قسمت دوم
درباره تعیین که آیه کریمه ذکر فرموده است: در واقع خانه‌ای
خانه‌هایی را در نظر می‌گیرد که با جرایغی یا همان ترتیبی که در جلسة
پیش عرض کردم - روشن است و این را مفتی نه باید ذخا بلکه
برای نور خدا در خلق ذکر می‌کند. راجع به مفاد این مثل مطلوبی عرض
کردم و وعده دادم که تنها آن رادار این جلسه عرض کنم.

مطلبی در باب خداشناسی

همان طوری که قبلاً عرض کردم این آیه کریمه از آیاتی است که جون
تفسیر سورة نور

ناظر [به خداشناسی است] ۱ طبعاً بیشتر نظرها را به خود جلب کرده است، امّا از مفسرين یا غیرمفسرين. مطلبی است که شاید تا اندادگی مفاد آن ابه را روشی کند و آن این که مخصوصاً در روابات ما مطلبی در باب «معرفة الله» یعنی در باب خداشناسی آمده است که در اینجا به نظر پسیار سخت و دشوار و مشکل می رسد و آن این است که هر چیزی به خدا شناخته می شود و خدا به ذات خودش شناخته می شود، و پلک در روابات ما تعبیر عجیبی آمده است. ظاهراً عبارت آن است: کل مغروفی یگردوی متعنو یعنی هر چیزی که را فقط و فقط به وسیلة شیء دیگر باید شناخت، او مخلوق است و خدا نیست و این جمله عجیبی است که خدا به ذات خودش شناخته می شود و غیر خدا به خدا شناخته می شود، در صورتی که ما این طور فکر می کنیم و خصال می کنیم که را محتصر هم این است - می گویم ما عالی را به خود عالی می شناسیم. یعنی مخلوق را به خود مخلوق می شناسیم و خدا را به وسیلة مخلوقی می شناسیم. حتی بعضی از نویسندگان اسلامی - که ابتدا از مصرفی شروع شد و بعد به غیر مرسیها سرایت کردند - گفته انصاراً راه شناختن خدا محتصر از مخلوقات مستند و خدا را فقط از راه مخلوق (یعنی یک از شناختن مخلوق) با بد شناخت، و حتی این انصار را به گذران کردن گذاشتند. این مطلب به این صورت یعنی به صورت «فقط و انحصار» مسلم حرف غلطی است. [البتنه] برای مردم بیشتر این طور است: یعنی برای متدگر کردن مبتنی به خدا، راه ابتدايی و اساساً اول همین است، که خود قرآن هم این کار را کرد، این و مخلوقات را ایا در نشانه‌های خدا می داند. ولی از این راه انسان فقط یک نشان اجمالی و مبهمی از خدا بیدا می کند.

۱ افتادگی از نوار است.
بی‌انتظار آن‌که به آنجا که نامش معرفت خدا و شناسایی خداوست دست یابد.

اصول هدایت

مطلب دیگر این است که در قرآن کریم به یک اصلی گراویه مرکبی و آن اصل هدایت است، یعنی قرآن هیچ موجودی را کور و گمانه نمی‌داند. همیشه موجودات را یکتا و راوی به وی می‌داند. بگذریم از انسان که به حکم این که مکلف است راهی را خودش بپیدا کند یک گمراهی نسبی در سطح تکلیف بیدا می‌کند؛ در نظام تکوین این گونه است.

در آیات قرآن به مسئله هدایت همه موجودات تصمیم می‌گیرد؛ از زبان موسمی اطلاع نقل می‌کند که وقت فرورونه او گفت: خدا، تا کیست؟ خدا یا کی؟ گفت: رنگ‌النّدّی اغلبه کلّ شیّه خلقه گذید.؟ در این جمله به دو برخی اشاره شده است: یکی برخی نظیر که خدا به هر مخلوقی آنچه را که برای آن مخلوق امکان داشت و شایستگی آن را داشت داد. عنین نظام موجود، [و دیگر برخی از راه اصل هدایت] گذیده مطلب دیگری است، عنین بعد هر موجودی را نسبت به آن‌ها و هدف و کمال خودش روش و گرد و راهنمایی نمود.

در سوره سبیح ابتدا زیکت آنلّی هم‌ام قرآنی؛ آنلّی که می‌گفتند و آنلّی که می‌گفتند ۲ و مان از این مفسران، تنها یک حنی را را می‌دانست که موجوده این نکته شده است و ظاهراً این تعبیر از او باشد که برای اولین بار قرآن

---

1. من خیلی معترض می‌خواهیم. اگر یک مطلعی که عرض متونی که گفته، وی با به
2. هرجال آیه قرآن است و از قرآن نمی‌توان به ساده‌گی گذران.
3. اغلب/2 و/3.

آخرین جلد (تبریز) ۱۳۸۹/۱۳۹۰
تفسیر سورة نور

این نکته را برای مردم بیان کرد که اصل نظام مخلوقات، یک شاهد بر وجود حق است و اصل هدایت موجودات، شاهد دیگر بر وجود حق است. جهان از آن جهت که یک مانشین است یک حساب دارد، (و) جهان از آن جهت که هدانی می‌شود حساب دیگری دارد. به عبارت دیگر، نظام مخلوقات یک اصل است] و این که یک نریوی مromosome ناشناخته‌ای غریزه مانند هر موجودی را به جلو می‌کشد اصل دیگری است.

حال، هدایت موجودات و این که خداوند هر موجودی را به مقصدی از مقصدها هدایت کرد، جهان است؟ این هم درست مثل مستلی معرفت است؛ هر یک موجودی اول به سوی خدا هدایت می‌شود. بعد به سوی مقصد دیگری، یعنی خداوند خواهد نام مخلوقات» است و هر مقصدی مقصد بودن خودش را از خدا دارد.

این که خدا تور آسمانها و زمین است و هر جزئی ترانتیت خودش را از خدا دارد همان مطلب است که هر جزئی به خدا شناخته می‌شود و خدا به خود، هر جزئی به خدا ظاهر است و خدا به خود ظاهر است؛ و جزئی به وسیله خدا، «مختل‌الدینه» است. یعنی خلقتی به سوی آن جزئی راه یافته می‌شود و آن شیء مقصد واقع می‌شود. جز خدا که به ذات خودش مقصد و مقصد همه کانات و همه موجودات است، و به همین دلیل است که تاریخ همه موجودات و همه ذرات را دارد توجه حیات و زندگی و شعور و می‌داند. در دو سه آیه بعد تصمیم می‌کند: آن سر از آن الله یستیع لمعنی‌فیا، از مشروط مطلقه همین مطلب است. نتیجه منطقی الله همین است که: این من ثبت است. اگر یستیع تحقیق و تحقیق حکیمکار نیست.
حسن طریقه که موحّدات درجات و مراتب دارند، به تناسب
درجه‌شناسی هدایت‌ها هم فرق می‌کند. جمال در حد خودش هدایت دارد.
نیات در حد خودش، حیوان در حد خودش، و انسان از نظر فردی و
اجتماعی درجه‌هایی دارد در حد خودش.
در جلسهٔ بیش عرض کردم که چه در روایات و چه در غیر
روایات، چنین کلمات مفسرین و علما، راجع به این که این مثل ناظری به
جنبید، بیانات مختلفی شده است. عضوی این مثل را برای کلً جهان
دانستند. چنین مجموعی این استعاره و تعبیر را یک چیز در نظر گرفته‌اند
که این دار وجود و هم‌سازی یک هدایت تاریکی نبست. خانه‌ای است که
بی‌نیت ریزان جراحها در آن وجود دارد (آن مثل جراح را به عنوان مصداق
بی‌نیت ریزان جراحها) عصر ذکر کرده است). پس جهان هستی تاریک و
کور نبست؛ و بعضی این مثل را در مورد انسان بی‌داده کرده‌اند. راجع به
انسان یک عرضی عرض کردم. حالا یک بیان مختصری که جامع‌تر
این‌ها باشد عرض می‌کنیم.

١٠ امساء / ٤٤

٢. بیش از این دیگر بی‌نیتی این آن آیه از این جهت توضیح نمی‌دهم. من در بعضاً از
توانسته‌های خودم خصوصاً این موضوع را یادآوری کردم؛ این که افرادی این طور
خیال می‌کنند که خدا از نظر قرآن یک غایب و یک مخفی باشد و این انسان فقط
وقتی این طریق جهانی می‌تواند این مخفی را کشف و پیدا کند درست نیست. از عکس است
و این یک معرفت ناقص است. معرفت واقعی این است که انسان عالم را به خدا
می‌شناسد و خدا را به عالّم در این زمینه مخفی‌اند در کلمات انتهای اظهار و از جمله
نهج البلاطه زیاد تأکید شده است.
انواع هدایت

می‌گویند هدایت چند نوع است: «هدایت طبیعی» که در شبیهت به فان هم و جواد دارد. «هدایت حسی» یعنی همین حواس ما جرازهدایتی است که در وجود انسان یا حیوان هست. «هدایت غیره» که در هر حیوانی یک سلسله غاریه وجود دارد که ار ای به سوی مقصود رهبری می‌کند. «هدایت عقل»: خود قوّه عاقل‌های یک نور است که به انسان داده شده است تا از این نور با تفکر و تدیر استفاده کند. دین، خودش یک نوع هدایت دیگری است که آن را «هدایت وحی» می‌نامند.

این مثل را بعضی راجع به هدایت عمومی موجودات ییاده کردند و بعضی در مورد انسان، از این گروه برخی گفتند مقصد تمام هدایت‌های این است که در انسان هست لاما غیر و عقل و غیر به هدایت و حی، و برخی آن را مخصوص «هدایت عقل» دانستند که گفتند در بیان یوعلی شنین است. بعضی هم آن را در مورد «هدایت وحی» بیان کردند که در روایات، این مطلب آمده است که «مشکات» قلبی بی‌گفت اکرم است و مصباح» همان نور وحی است که بی‌امشان نازل شده است. تا آخر، که قبلاً عرض کردم.

هیچ منبعی ندارد که این آیه که در مقام ییاده‌کردن و نور «هدایت الهی» است که جهان را برکرده است. شامل همه اینها باشد: مخصوصاً که عرض کردم دو پیمان در روایات آمده است که هرده آن یک چه در مورد انسان ییاده کردند، یکی در مورد هر چه انسان ییاده کرده در مورد جامعه انسان از نظر هدایت و حی. در روایت اینها بسیار عمجی است خصوصاً یا توجه به آیه بعد که یک فرمان به یودّ آن الله از ترکی نمی‌کنند و فیاصی آیه

در نهایت که جلسه قبل مقداری از آن را عرض کردم، از یک
تعیینی در آیه استفاده شده است. در آیه این طور آمده است که مقل نور
الهی و هدایت الله مقل یک مشکات (جراحان) است که در آن جراحی
قرار یابد و آن جراح در یک قنیله و سیزده قرار یابد. طباعاً این
سؤال به وجود می‌آید که چرا اصلاً آن طور تعیین کرده است؟
می‌توانست بگوید: «گیشکوی‌ها زوجانه، در زوجانه مبارزینه، هنگامی
می‌بایستی» جراحانی و در آن قنیله و شیشمانی و در داخل آن شیشه
جراحی باشد؛ اما می‌گوید: مشکاتی که در آن جراحی باشد، و بعد
می‌گوید: جراح در شیشمانی.
روایات ما این آیه را این طور تفسیر کرده‌اند که مقصود این است که
جراح ابتدا در مشکاتی باشد و بعد این جراح از مشکات به زوجانه‌ای
منتقلاً شود، و سر این که آیه این طور ذکر شده است که مقصود از
«مشکاتی» مشکات نبوت است و مقصود از «زوجانه» ولايت و امامت
است و مقصود از آن درخت مبارک و بیروطی که این مشکات و این
زوجانه و این مصالح از او بی‌دید شده، شجره ابراهیم است و [اینها] نتیجه
دعا ابراهیم است. این مطابقی که راجع به این آیه، عرض کردم در واقع
حواشی یک روز راجع به مطابقی که در جلسه قبل عرض کرده‌بودم.
آن‌آیه بعد می‌فرماید: در یوپت آذین الله، که تفقع و یادگیری این‌امه می‌باشد،
فیما بالغون و اصول، رجای لا تفقع، مجرای، لا بیع عن ذکر، ابنه و اقاله‌العفو
و نتایج زکرها، فتحی، یک‌بار، تخلوین، در جکه و انس‌الا، با خانه‌هایی که
خدا مجاز شمرده، اجازه داده است که آن خانه‌ها بالا برده شود و تعظیم
و تکریم شود و نام خدا در آن خانه‌ها برده شود، در آن خانه‌هایی که
صبح‌گاهان و شام‌گاهان مردانی خدا را تسیب می‌گوید که در عین

1. نور/63و/37
تفسیر سورة نور

اشتغال به کارهای دینی‌ای که وظیفه شان هم هست یک لحظه از خداً خود غافل نمی‌ماند.

مقصود از «پیوت» چیست؟

مقصود از این «فی یوبت» (در خانه‌هایی) چیست؟ شاید همه مفسران گفته‌اند مقصود این است که آن جراحی که ما مثال دیگر، در خانه‌هایی اینچنین باشد. طبعاً این سوال به وجود می‌آید که آن جراح را در هر خانه‌ای یا مکانی کاری که در آن آمد، این سوال کن آن جراح در خانه‌ای باشد که آن خانه جنین و چنان باشد؟ این خودش مؤید همین است که آن مثل، مثل انسان است: و در روایتی که در تفسیر صافی نقل می‌کند فرمودند: هر یک از این‌ها را، نمایش دهنده و نمایش دهنده آن‌ها. این خانه‌های بی‌بی‌پر و مرسلین و حکم‌ها و ازدحام است. خانه‌های اکثر معمولی بهتر است. حال چه فرق است بین خانه‌ای که مال می‌که از اولیاء خدا باشد و خانه‌ای که مال دیگران باشد؟ بله، از نظر ساخته‌ای و خشت و گل و آجر و سیمان و غیره همیشه خانه دیگران بر خانه ای‌ها ترجیح داشته است. چرا خانه‌های اینها را ذکر می‌کنند؟ خود آیه نشان می‌دهد در روایات هم آمده است که مقصود از این خانه‌ها، خانه‌های گل و ظاهری نبست: مقصود همان انسانها و پیده‌های آنهاست. به‌یعنی این‌ها انسان‌هایی هستند که پنثنان مسجد و معبد رو حیان است در روایات ما هم [همین تعبیر] هست.

افرادی که در این‌ها شرکت داشته‌اند این‌ها زمان خودش است (النیه از مفسرين اهل تسنن) و در کوچه‌های هم این است. او در سفری که به میدانی می‌روید خدمت امام باقر مشرف می‌شود و از امام سؤالات می‌کند و جواب‌هایی می‌شود و در مقابل سؤالات امام در میدان و در خودش خیلی احساس
حفرات می‌کند. بعدی به امام عرش می‌کند که من با عامل‌های زیادی روی و
شدا و یل در مقابل هیچ‌کس به اندازه‌شمار خود را گم نکرده و
مضرب نشده‌اند. حضرت فروهمد می‌گوید: می‌دانی که در مقابل چه کسی قرار
قرار گرفته‌ای؟ بین پدر و پسر آن‌ها ان یاقوت و ی‌لک در همه این‌چه در مقابل آن‌ها
قرار گرفته‌ای که خدا آنان را «بویت» نامیده است. بنده این کسی که در
مقابل توست یکی از آن پیش‌گذاشته است. بعد خود او منصفانه اقرار کرده و گفت:
با این پیام و اخلاقی که مقصود از آن «بویت» که در قرآن آمده
است. خانه‌های سنگی و گلی نیست. «خانه‌های انسانی» است.

از اینجا یک نکته‌ای در پاب‌توحید استفاده می‌شود و آن این است:
اعظم از این که این خانه‌ای را خانه‌ای گلی یگیریم یا خانه‌های انسانی
که البته مقصود خانه‌های انسانی است - قرآن می‌گوید این، خانه‌هایی
است که جدا از جزایه داده است آن خانه‌ها شایان نبودند. تعظیم شوند.
مورد احترام واقع شوند اگر مقصود خانه‌ای گلی هم باشد. ما می‌دانیم
که به طور کلی در دین مقدس اسلام تعظیم و احترام مسجد بر همه و اجب
است و با احترام به مسجد حرام است. تعظیم مسجد حرام است و اگر
مسجدی نجیس شد، بر همه کسان دیگر واجب کنایه است که زود آنجا
را تطهیر کند. اگر کسی به ما یگوید این برخلاف اصل توحید است،
مسجد گل و خاک و اجر و سنگ است، خود که هم‌همین طور، جهارتا
سنگ روی همدیگر گذشتند و جیب دیگری نیستند. مرگ سنگ هم
می‌تواند احترام داشته باشد که به سنگ احترام بگزارند؟ [می‌گویم]
نه، سنگ هرگز احترام ندارد. خدا و عبادت خدا احترام دارد. معبد از آن
جهت که معبد است احترام دارد دمعبد به ما اجازه داده است که معبد را
احترام کنیم. احترام معبد به اجازه معبد، احترام معبد است. این شرک
نیست، عین توحید است.
قال آیا این احترام اختصاصی به معبد دارد؟ آیا اگر معبد به ما اجازه تعظیم و احترام علیه آن جهت که علیه است بدهد و ما هم را از آن جهت که علیه است تعظیم و تجلیل و تکریم کنیم، این شرک است؟ آن که در همه عیسی معبد است، با پنداشتهای آیای تعظیم و احترام بی‌پیغیر یکم با انتظار اطهار و حتی کمتر از آنها شرک است؟ آنها، اینها، "یبوت این می‌نگیرد و یگاهزگی در این می‌خورند"، هستند. همان طور که خدا اجازه تعظیم و احترام خانه گلی را که معبد است داده، این خانه انسانی که معبد روح اوقت است، به درجاتی از آن خانه گلی بالاتر است و بلکه خانه گلی که احترام دارد به اعتبار عیسی‌ها ویش است. که احترام خودش را از ایرادی و اسامی و به‌عنوان و دیگران دارد، احترامش را از آین دارد که "آن‌ها تیب و وضع، لک و" حکم. اول معبد جهان است. جدید اول معبد و نقد نقض‌های اختصاصی که برای عبادت و اشتیاق خدا تأسیس و ایجاد شده، اختصاصی را از عبادات دارد. پس معبد هم احترام خودش را از عیاد و عبادات دارد.

در روایات شبه زیاد داریم، در روايات اهل تشیع هم [تعبراتی وجود دارد که مؤید آن است که مقصود از آین بیوت. همان انسان‌هایی هستند که واقعاً اسرار وجود شن عبادت است و اسلامی خودشان مسجند. وقتي انسان نگاه به در خدا یابد، شده و گفته وقت کرد و قدم برداشتن و خودشان و آشامیدن و خوابیدن برای خدا یابد.

ابن بیژن گر "معبد" اسم دیگری ندارد.

به‌عنوان از دیدار که در دعا کمک به خدای خودش جه عرض می‌کند: یا رزب بی و رزب با رزب! قوی علی جامعی چطوری و اشد چنانی رزبی و نه در چنین خودشان هم اطلاعی جامعی و در اینچنین کسی برو دگار.

1. آیین عمران / 96
بی‌رو درگار، بی‌رو درگار؛ به اضعا و جوافر علی نیرو بهده که بیشتر در خدمت تو باشد، عزم علی را بر این خدمت راستخ تون، به عن بیشک این را که جداً از تو بررسی، به من بیشک خدمت "علی الاصلاح و بالدوام" اکه یک لحظه از من در غیر خدمت تکذرد. این همان جیز است که او داشت و خدا هم به او داد. یک چنین شخصی تمام اندامش معبد است، آنهم برگتین معبد. کهه هرگاه نمی تواند ادعا کند که من معبدی نظری بین معبد هستم.

نتیجه: مقصود آیه انسان است بنابراین "آیه مثل" را جه مفسرين و جه روایات، در مورد انسان بی‌عاده کردند. آن مشکات و آن مصبح و آن زجاجه رو مربوط به هدایتی انسانی می‌دانند. حال یکی در مورد هدایت عقل گفتند. یکی در مورد هدایت و حی و یکی حتی شامل هدایت حس‌هایی دانسته است. آن جراح هدایت در چه خانه‌ای است؟ در خانه و وجود انسان. هدایت و حی بالخصوص در خانه اولیای خدا است. فی یوپ آیین الله ًان ترْفَعَ و ًیِّدُقَرَ ۗ فیًّا آتمه‌ی. یک وقتی کسی مطلوب راز مربوط آقا سید مهدی قوم که واقعاً مرد وارسته‌ای بود ۖ خدا رحمتش کند ـنقل می‌کرد که من خیالی خوشی آمد. گفت: یک جلسه‌ای بود که به اصطلاح برای تبریزی تشکل داده بودند و آن مربوط مبنی رفت و این آیه را انتوان کرد و چندر با ذوق لطیف و عالی [درباره‌ی آن بحث کرد: و ًمِّنَ أَفْلَحْ بِمَنْ مَنَفَ مُسْتَقِبِّی مَسْجِدِی اللَّهُ ۗ وَیُدَرْ عَلَیْهِ آتِم۸. ستینگری از آن که منع می‌سود از این که باد خدا و نام خدا در مساجد ۱ بقهره/114.
تفسیر سورة نور

فربه شود کیست؟ بعد این را تطیبیک کرده‌این که هر کسی بدن و اندامش
مکسجدی بست برای روح آو و مانع شدن از این که این بدن و این مسجد
جای خود خدا بخشید به هر شکلی ظلم و ستم است. یک شکل آن این
که کشتن یک موضوع خراب کردن یک مسجد است و بالاترینش
کشتن اولبای خداست که خراب کردن بزرگترین مسجد است.
در این خانه‌ها: صبح و شام [تسبیح خدا می‌شود] مفسرين گفته‌اند
مفسدر ان است که علی الدوام تسبیح و تنزه خدا می‌شود، نه فقط صبح
و شام و پیشانه به غلتان می‌گذرد. مستح چه کسانی هستند؟ تعبیر قرآن
را ببینید: جنّل لا تُفْسَرُوا مَثْلَ عَنْ ذَكَّرِ الله مفسود از کلمه «رجل»
همان طور که مفسرين گفته‌اند این نیست که «نه زنها» بلکه به اصطلاح
«اُلغاء خصوصیت» می‌شود. و بعلاوه عنایت روزی این است که به معنی
«به‌اهل‌النگینی». گاهی وقتی که ما می‌خواهیم افرادی را «با هفت» ذکر کنیم
کلمه «رجل» می‌آوریم، دیگر قرقتی نمی‌کند که از جنس مذکر باشند. یا از
جنس مؤتّم. یّرگ هنگامی که تجارت و خرید و فروش آنها را از باد
حق باز نمی‌دارد، البته تجارت و بيع به عنوان مثال است، بیشین شغل و
کار؛ تدریس و معلمی و وعده و نهایی و معماری و طبیعت و غیره
هم از همین قیبل است. مرده‌ایی که کارشان آنها را از باد خدا باز
نمی‌دارد.

تفاوت منطق عرفانی قرآن با برخی عرفان‌ها
از اینجا تفاوت منطق عرفانی قرآن با خیال از عرفان‌ها روشن می‌شود.
قرآن نمی‌گوید مردئی که از کار و تجارت و بيع و بنیانی و معماری و
آهنگری و تجاری و معلمی و خصائص «وظایف» دست بر می‌دارند و به
ذکر خدا مشغول می‌شوند، می‌فرماید آنها که در همیان حالتی که اشغال به
دیده بودند.
کارشناس دانست خدا را فراموش نمی‌کند. یگانه جزیی که هیچ وقت و را
فراموش نمی‌کند خداست. یک چنین آدمی واقعاً دنب ای و سقز است.
چون همیشه در این بدن یاد خدا و ذکر خدا و تسبیح خداست. همه
کارهای درستی که دیگران می‌کنند او هم می‌کند: دیگران مثلاً یکتی می‌پذیری
اداره‌شان حاضر می‌شوند. خدمتی به مردم می‌کنند: او هم مثل دیگران
حاضر می‌شوند و خدمت‌شان را انجام می‌دهند. اما تفاوت در این است که او
در عین اشتغال به کارش یک لحظه از خدا غافل نیست.
می‌کنیم است شما بگویید مگر جنین جزیی ممکن است که انسان در
آن واحده، به کاری مشغول باشد و هم از جزی دیگری غافل نشده؟
بله، مخصوصاً اگر انسان کامل بود، ولی غیرکاملاً هم همین طور
است. مثلاً پرستان عرض می‌کنند: زمانی که برای انسان بی‌سرور
فوق العاده‌ای دست می‌دهد [یک لحظه از یافتن غافل نمی‌ماند] سطح
جوانی را در نظر گیری‌کنید که طالب و عاشق و شیفته دختری است و دارای
فعالیت می‌کند. در پی خواستگاری این شیک با جواب
مثبت می‌گیرد. اگر هرکاری که انجام یافده‌که چچرگی خود فراموش
نمی‌کند. همیشه یک خوشحالی و سرور در قلبش و جواد دارد و یگانه
چزی که حتی در خواب هم یک لحظه از ذهن‌نش در عیش شود آن
معموق و محیط و آن ورودی است که به ارغیادان. در نظره مقبب، اگر
خاطری ناخوانده بر انسان می‌کنند: یک دنباله بر می‌گردد وارد شود. مثلاً به یک مادر
داغ عزیز بی‌پنده. به هرکاری که خودش را وادار می‌کند. در عین این که آن
کار را انجام می‌دهد آن غمی که بر قلبش سایه اندداخته هرگز از قلبش
دور نمی‌شود. مؤمن واقعی کسی است که نسبت به یاد خدا این طور
است؛ آن چژی که هرگز فراموش نمی‌کند یاد خداست. بلکه هرکاری را
که انجام می‌دهد به حکم خدا و به امر خدا انجام می‌دهد و همان‌یاد
تفسیر سورة نور

۱۲۷

خداست که ار را وادار به این کار و آن کار می‌کند.

"معامله‌گری" وقتی که شکل کسب و استعمار یبدای می‌کند نامش "تجارت" است. مثل عمل آنهاهای کارشناس تجارت و معامله‌گری است. ولی یک وقت انسان عملی را به تنهایی [و نه به طور مستمر] انجام می‌دهد. مثل این که شما می‌خواهید خانه‌تان را پرفروشی‌سید؛ این تجارت نیست. "بع" است. قرآن مخصوصاً از مال دنیا مثال آورده، جون پیش از هر چیز ممکن است سبب غفلت انسان شود: تجارت (داد و استهدای مستمر) و بيع (یک خرید و فروش اتفاقی) هر چند آنها را زیاد خدا غافل نمی‌کند و نیز از نماز و از زکات دادن، و دائماً خوف خدا و خوف آن روزی که در آن روز دلها در تنش است و جشن‌ها در اضطراب، بر روشن حکمت‌ماسان خداوند به همه توقف عبانی بفرماید.

باحمک العظمی الاعظم الاعظم الاعظم... الله‌تم اقتش خواجت‌نا و اکف مهابتان و اشاف مرضا تا و عافیه نا و ارحام مواتانا و اذ زیتونا و وشک در ارزاقنا و اجاع عاقبت امورنا خیرا و وقتنا تمری و ترضا.
در آیات یکشنبه به این ترتیب رسیده‌ایم که خداوند متعال اصول همه‌ی هداهنده و برای نور هدايت خودش مثالی دکر و فرود دهنده‌ی خداوند متعال از میان خداوند به این نورهای هدايت می‌کند.

یکی از آثار این که انسان از نور هدايت الهى استفاده کند، این است که عمل انسان ارزش بی‌پیشی‌داری کند؟ یعنی چه؟ انسان یک سلسله اعمال و کارهایی در دنیا انجام می‌دهد و بلکه
تفصیر سورة نور

۱۲۹

tعماز زندگی انسان تلاش و حرکت و کار است. شما از اول صبح که بیدار می‌شوید، چه به خودتان نگاه کنید و چه به مدد دیگر، می‌پیشیند یک دنبال تلاش و حرکت و جنبش و دوستگی و کارهای است. اگر پرسبید برای چه؟ الیت‌های متقاضی خیلی فرق می‌کند، ولی همه در نهایت امری بک جبه می‌خواهد و آن سعادت خودبانی است.

امنیت، بالاخره طالب سعادت خودبانی است نه طالب شقاوت

خودبانی، و اگر دنبال کارهایی می‌رود که منجر به شقاوت می‌شود، آن کار را به قصد این که به شقاوت برسد انجام می‌دهد بلکه در همان حال تیز به خیال خودبانی سعادتی در این راه است. یک انسان به طور قطع و مستمر از عمل و کار و تلاش خودبانی سعادت خودبانی را طالب آن است و هیچ کس قصدش این نیست که از تلاش و حرکت و فعالیت به شقاوت تصبیش بشود. الیت‌گاهی انسان تلاش‌ها زیادی در همین دنیا می‌کند به خیال این که به سعادت نائل بشود. بعد از مدتی خودبانی می‌فهمد که تمام این تلاش‌ها به‌رغم است و یا می‌بیند که از این تلاش‌ها نتیجه‌ای معکوس گرفته است و اگر تلاش‌ها به‌رغم برنامه‌برای سعادت می‌شود بود.

تقش ایمان در سعادت انسان

یکی از آثار ایمان به خدا و روشن شدن به نور خدا این است که عمل انسان از رحمت واقعی بیدار می‌کند. یعنی وضعیت بیدار می‌کند واقعاً عمل و تلاش انسان موجب سعادت انسان می‌شود. آن‌ها سعادت ابتدایی ایجاد مسئله‌ای طرح می‌شود که در آیا به‌ویژه بر آن تصمیم تشکیل است و آن ایمان که آیا کار خوب و کار به انسان بستگی به ایمان انسان دارد یا ندارد؟ آیا کار خوب به هر حال خوب و سعادتی خصوصی است ولی انسان به‌نور افسانه به‌نور برمی‌آید و کار به هم برای انسان به‌حرکت بدد است ولی
آنکه انسان ایمان داشته باشد و به‌طور آگاهی روشن باشد،
این یک مسئله‌ای است که زیاد مطرح می‌شود و مخصوصاً
جوان‌های امروز این سؤال را زیاد مطرح می‌کنند. به این صورت که
می‌گویند چه دلیلی هست و چه لزومی دارد که یک این که عمل انسان
مقبول درگاه خدا واقع بشود انسان حتماً مسلمان و با ایمان باشد و به
خدا اعتقاد داشته باشد یا به تعبیری که در این آیات هست به‌طور آگاهی
روشن شده باشد؛ کار خوب به‌طور خوب است. خدا هم که غنی
است، پس برای خدا چه فرق می‌کند که بندهای که کار خوب و یا کار بد
می‌کند یا را بندهسد یا بندهسد؛ خدا چون خدا است و یا در و عظیم و
غنی و می‌عتنیست. نباید بین دنگان یا ان بندهای که یا را می‌شناسد و
در درگاه او سرد تعظیم خود می‌آورد، نماید می‌نوشت و روزه می‌گیرد، و
جه آن بندهای که اساساً یا را می‌شناسد و یا به او مخالف و نسبت به او
یافته است و لی در عین حال هر دو گواهی می‌کند یا فرق بگذرد. پس
در روز برای تای مسئله ایمان، حسابی داشته باشد، فقط باید عمل
حساب داشته باشد؛ بنابراین اگر که آماد ماند مسلمان مانند خدا و منکر
همه، بی‌غم ورنه خدا که کار خیری کرده، مثل خدمتی به ورنه خدا است،
خدا باید او را به‌طور برد. همان طور که اگر یک بندهای که او یا را
می‌شناسد کار خوب یا یک نمایند باشد او را به‌طور تبرد، و غیر از این هم
نمی‌تواند باشد؛ اگر غیر از این باشد یا یک بندهای یک بندهای بگویم خدا یا
ان یا افرادی که می‌شود ایمان که می‌آید تعظیم می‌کنند و تعاقب را
می‌گویند و آن افرادی که بیش او نمی‌آید تعظیم کنند و تعقیب یا گویند
فرق می‌گذرد. در صورتی که می‌گویم رئیس خوب آن رئیسی است
که هیچ فرقی میان افراد از این نظر تبیین است
اگر دید کار فرد خوب است به او بداشته‌باشد.
تفسير سورة نور

ابتين صورت اشكال. اين موضوع را خليط از افراد به صورت اشكال
و ايراد سوال مي كنند و من خودم در آخرين بخش كتاب عدل الهى همین
مسئله را مطرح و مفصل درباره اين موضوع بحث كردهام. اکنون به
مناسبت اين سه آيى مقداري از اين مطالب را عرض مي كنم.
ما مي بينيم قران تنا روى عمل تكبيه نمي كندر. روى عمل و ايمان
هردو تكبيه مي كندر. مي بينيد قران همينه مي گويد: Алذينين آمنوا و غسلموا
الصلاحات آنان كه ايمان دارند و عملشان صالح است. قران برای سعادت
يشر. نه به ايمان تنا اتکا مي كنند كه گويد اگر ايمانات درست گيدير
اهل سعادت هستنی. عملت هرچه بود. بود و نه به عمل تنا تكبيه مي كندر
كه گويد: "آلذينين عملوا الصلاحات سواء آمنوا أو لم يؤمنوا" كسانى كه
عمل صالح انجام مي دهند. خواه ايمان داشته باشد يا نداشته باشد. یلده
قيران مي گويد ايمان و عمل صالح هردو
ابنن عدایا هم از آن طرف بوداند كه مي گفتن اين عمل هايچكاري
است و هرچه هست ايمان است. در ميان خودمان هم هستند افرادي كه
عمل را تحادر مي كنند و مي گويد عمل در سعادت انسان اثر دارد و فقط
ايمان مؤثر است. عدایا هم از آن طرف مي گويد باید عمل اثر داشته
باشد نه ايمان. و عجيب اين است كه مدعى هستند خود قران هم در
بعضي آيات همين مطلب را تأييد كرده است. مي گويد مگر خود قران
نمي گويد: "ان لله لا يصيب أحد غير المحسنين" خدا كار نيبکو کاران را ضائع
نمي كندر (نمي گويد آن نيبکو کار مؤمن باشد با نباشد) و يا: إنا لا تصف عجز
من أشيّه صفتًا ۲۶ هرکسی كه كار خبيه بكنه ما اجرش را ضایع نمي كنیم.
اين سوال پيشتر از اينجا مطرح مي شود كه مي گويد ما افرادي را

1 توهیه / 160
2 كهف / 360
سراغ داریم که این‌ها خدمات زرگری به پشتیبانی کرده و می‌کنند و حال آن‌که مسلمان نیستند و بعضاً از آنها نیز مسلمان نیستند و ایمان به اسلام و بی‌غم‌بر اسلام ندارند. بلهکه اساساً به خدا ایمان ندارند و خدا را نمی‌شناسند و خدانشناسی هستند. مثل‌الان کسی که پشی سپیلیان را کشف کرده چه خدمات زرگری به پشتیبانی کرده، جقدر بیماری‌ها به داده که قبل از کشف پشی سپیلیان غیرقابل علاج بود و جقدر بچه‌ها مسئولان به همین بیماری دیفرانسی می‌ردند و معالجه نمی‌شوند. اما بعد از کشف پشی سپیلیان معالجه می‌شود. همین‌طور آن‌کسی که واکنش ضد کنترال را کشف کرده و دیگران: آیا می‌شورد گفت خدایعمل این اشخاص را به جرم این که ایمان نداشته‌اند نادیده می‌گیرد؟

یک اصل قرآنی

حال بیرونیم قضیه از جه قرار است و طلب کردن است. خدا یک اصلی‌ترین این قرار بود که این اصلها را کاملاً روشن می‌کند. در سوره پنجم اسرا می‌فرماشد:

من یک بردی مثلهالعجله عجلنا دوم فیا ما نشأه لیم فی به ترشید تونا
لله جهنم تیشلاه مدینوتو. و من آزاد آفی تیش لیکا
سننا و هوی فیا فیا لیکا کان سنیم میشکرونا گلها نسیم
هؤلاء و هؤلاء من وطن، زنک و ماکون عظماً زنک مخلوفاً

خلاصه‌ای این آیه‌ها این است که هرکسی در هر راهی که تلاش کند و
تفسیر سورة نور

به سوی هر مقصودی که برود و فعالیت کند، خدا اجرش را در همان مقصود ضایع نمی‌کند. خدا این عالم و این دستگاه هستی را به صورت یک دستگاه آباده برای کشت کردن و محصول برداشت ساخته است. شما از یک مزرعه چه اندازه‌ای داردید؟ اندازه داردید که آنچه را کشت می‌کنید بردارید. اما از مزرعه‌های اندام‌های خوب و عالی پاک‌بند، این اندازه غفلت است که انسان یک جیزی را کشت کند و چیز دیگری بردازید. شما اگر در یک مزرعه مساعد و آماده، گنبد پیکارید گندم بریمی داردید. جو پیکارید جو بریمی داردید. درخت میوه پیکارید میوه برداشت می‌کنید. اگر گلاپی غرس کنید گلاپی بریمی داردید و اگر حنظل پیکارید حنظل، اگر خدا پیکارید خار برداشت می‌کنید و اگر گل پیکارید گل می‌گذارید یک مزرعه عالی و نمونه این نیست که به هر حال گل بدیده ام از این که در خار پیکارم با چیز دیگری برهنج با گنبد محسوب بدیده. من ۳۰ روز پیکارم با ژو... انسان‌ها در ثالث‌شیان مقصودی دارند. درست است که همه طالب سعادت هستند ولی سعادت‌شان را در چیزی جست و جو می‌گنند؟ یک وقت هست انسان در این دنیا تلاش می‌کند، عمل می‌کند، زحمت می‌کند برای محصولی و نتیجه‌ای که می‌خواهد در همین دنیا بی‌پرده و اصلاً به خدا و آخراً هم کاری ندارد. یعنی یکی که می‌پایاند فقط بذر دنبایی است، کاری می‌کند برای نتیجه‌ای در همین دنیا اما یک وقت هست انسان کاری می‌کند برای نتیجه‌ای در این دنیا، بلکه برای این که قرب به حق ییاد کند. به خدا تنکیک شود و در جهان دیگر محصولی بردارد. فاقد برای این است که اگر کسی پذیری برای آن جهان کاشته است در آن جهان به تلاش و اگر پذیری برای این جهان کاشته است در این چه جهان به تلاش و اگر... قرآن می‌گوید: «کلّ کُنّ» ما مدد خودمان را، هم به آنان که
خداخواه و آخرت وخواهستند و مقصدمان بالاثر از مادیت است می رسانند و هم به آنها که نمی خواهند تا آنها بروند و می خواهند محصول و نتیجه را در همین جدا گیرند با یک تفاوت و آن این که قون دنبای دنیا و مقصدم دنیا تلاش کند صد درصد به آن می رسد. جون ممکن است به مواضع پریخورد. بیانی را پیانش برای این که در دنبای نتیجه یکبیرد ولی پدرش در همین جا فاسد و خراب به و آتش به آن پرسرد. نه درباره افراد تضمین می کنیم که به همه صد درصد [محصول و نتیجه] بدهیم و نه در همین اعمال تضمین می کنیم که در همین اعمال صد درصد به آن باقی خواهد یافت: یک دنیا که برای جدا و برای نقرب به حق و برای آخرت باشد شود، دیگر تخلیف بهدری نیست آن بذر مطلق با مزاج هستی است و تخلیف نمی بیزدیر. و بعلک به یک از قدادری که شخص کاشته است محصول می دهد.

حال من از شما می ترسنم این اصل گذرا چطور است؟ آبا این اصل کلی به اصل منطقی است با منطقی نیست در آیات دیگر هم این مطلب به صورت دیگری آمرده است. در سوره شوران می گوید: «من کن یک مجدختانه توانسته‌ای، لعیه‌ای و من کن یک هنجار جلدی تو، لعیه‌ای و ما هم در اخر دنیا می‌نماییم.» اصلاً این تعبیر کشید و زراعت کردن آن خود از قرآن است هرکسی که نخواهد بذر را به قصد آخرت پیانش و قصدش کشید آخرت پیانش به اهل دنیه زیادترس را هم می دهیم و هرکسی هم که

---
1. شوران / ۴۰.
2. یک بذر به قصد آخرت، نه این که دو جور بذر درام، بزن دنیا و بذر آخرت، یک بذر با نیت انسان فرق می کند که آن را به نیت آخرت بکارد یا به نیت دنیا.
قسمت دنبای پاشید (نمزدگی که میدهید و بی‌شتر از آن چیزی به از میدهید) یاوراهم محروم نمی‌کنیم؛ تُوْیی بَنی‌ا.

به نظر شما این اصل و این مطلب یک حرف منطقی است با حرفي است که منطقی نیست؟ به نظر نمی‌رسد که کوچک‌ترین ابرادی بی‌شود به این مطلب گرفت و اگر غیر از این بود منطقی نبود.

حال سخن قرآن در مورد این که عمل چه کسی مقبول است و عمل چه کسی مقبول نیست، این است که آن کسی که در دنبای تالش‌من کند حتماً هدف‌دار، اگر شهرت و معروفیت و محبوبیت است، بی‌شترفته کشورش است. بلندنشان‌ان آوایه هم‌زادان و مردم کشورش است، به تنیپچش‌ان هم مرسید، اما [در] کاری که پرای این مقصود انجام شده است دیگر توقع نداشته باشد که انسان به آن مقصود دیگر برسد؛ بنی او کار را کرده‌نه پرای این که به خدا تز دیگری بی‌شود بلکه پرای این که به مردمی نزدیک شود، به مردم هم نزدیک می‌شود اما نمی‌تواند بگوید به خدا هم نزدیک می‌شود. بزرگ می‌شود که انسان پرای مسافرتی راه پیدا کند. و مثلاً قسمت‌د

این پاشید که به طرف قم برود ولی به طرف شمال تهران حرکت کند و بعد بگوید من به طرف شمال مرو و راه‌پیمایی ولی با آخره به نقطه مرسی‌ا. اگر انسان به طرف شمال حرکت کرد به شمال مرسی‌ا و اگر به طرف جنوب حرکت کرد به جنوب می‌رسد. از هر جایی که انسان حرکت کند به نهایت آن جاده و به شهرها یک که آن جاده به آنها منتهی می‌شود می‌رسد و غیر از این نیست.

١. یک مطلب دیگر یعنی از خود قرآن استفاده می‌شود که اگر کسی به قصد دنبای تالش کند آختر بالاتوجه به او نمی‌رسد، ولی اگر کسی به قصد مراحل کدن دنبای بالاتوجه به او می‌رسد، و این باید یک حساب ثبت‌گری است که از آیات قرآن می‌توان استفاده کرد.
ایمان، شرط قبول عمل
ایمان از این نظر شرط [قبول عمل] است. کسی که اعتقاد به نعمت خدا، می‌گوید عمل کسی را که بیش از عقل می‌کند گویید و عمل عقلی را این کسی است، در می‌کند. این کسی که ایمان ندارد، اصلاً خدا را نمی‌خواهد. پس خدا هم مال نمی‌رساند. بنابراین کسی که ایمان ندارد، نیست. وقتی آن را نمی‌خواهد، وقتی خادم دیگر نمی‌شود، آن را به دل یا داد. در آخرت به انسان آنچه را که خواسته است می‌دهد.
معنی ندارد که آنچه را که خواسته و به سوی آن ترفته است به او به دهد. برای این که اصل عمل کسی مقبول باشد شرط این نیست که انسان حتماً مسلمان و شیعه باشد. اگر کسی به حداکثر داشته باشد و خدا را پشناسد و به آن خواسته افتاده باشد و کاری را برای خدا و آخرت انجام بدهد. آن کارش در جهّ ذاته در درگاه الهی قابل قبول است. مگر آن که آنچه ایجاد کند و آن را به بیان پردازد که نام آن آفت «عناد» و «کفر» است. که آن را به بیان توضیح می‌دهم. آن کسی که بنی سبک عاملی را کشف کرده، و به افراد بشر خدمت کرده است، هر منظوری که از این خدمت داشته، خدا و/أو به همان منظوره می‌رساند، به هم منظوری که ندادشته است است. محال است و معنی هم ندارد که انسان به منظور و مقصودی که ندارد برسد. به یعنی در راهی که نرفته است به مقصود آن راه برسد.
پس این که عرض کردیم روشن شدن به نور خدا یا یک‌ویژه ایمان به حق یا عمل انسان ارزش می‌دهد. به این دلیل است که عمل انسان را در همین دنیا دیگرگون می‌کند. دو نفر که یک عمل را انجام می‌دهند. آن که به نور خدا روشن است و آن که به نور خدا روشن نیست، این‌ها به ظاهر یک جور عمل را انجام داده‌اند وی در باطن تفاوت این عمل و آن عمل
تفسیر سورة نور

137

از زمین تا آسمان است: این‌ها بسیار مکمله، و حفظ، و واقع، و تصویر، و کمال، و غیره!
این آیه را دو جور تفسیر می‌کنند: و درا یا تفسیر می‌کنند. و درا یا تفسیر می‌کنند.
و اساساً معنی ندارد که ما آیات قرآن را همیشه به یک معنی خاص حمل کنیم. یک جا که می‌پیماییم آیه در آن واحدها ممکن است یا تحلیل می‌کنیم، هردو مقصود است. این از خصوصی و جزء معجزات قرآن است.
که گاهی تعبیرات خودش را طوری می‌آورد که آن را جنگ جور می‌توان معنی کرد و یا جنگ جور را هم درست است. گاهی شاعری شعری می‌گوید که جنگ جور قابل معنی است و وجه بسیار خودش هم برسید.
می‌گوید هر طور که بخواهد بخواند همان درست است. این شعر سعدی که در اول بدانید، است. منروف است و آن را جنگ جور می‌توان خواند:
از در بخشندگی و پندندوزی مرغ هوا را تصيب و ماهی دریا
یعنی خندهای بخشندگی و پندندوزی هم مرغ هوا را تصیب انسان کرده و هم ماهی دریا را. ولی این شعر را هفت هشت جوز و دیگر هم می‌شود خواند.
از جمله این که:
از در بخشندگی و پندندوزی مرغ هوا را تصیب و ماهی دریا
یعنی هوا را تصیب مرغ کرده و دریا را تصیب ماهی.
از در بخشندگی و پندندوزی مرغ هوا را تصیب ماهی دریا
یعنی خندهای مخلوق توان است و گاهی هم یک ماهی، مرغ هوا را می‌رساند.
از در بخشندگی و پندندوزی مرغ هوا را تصیب. ماهی دریا
یعنی ماهی دریا را تصیب مرغ هوا کرده.
اگر اینها را تلفیق بخندند یا چند جنگ دیگر هم می‌شود خواند، البته با این تفاوت که اینجا در خواندن با یک تغییری بدهیم، یک دفعه می‌گوییم.
مرغ هوا را نصبیب و ماهی دریا و یک وقت می‌گویم‌ مرغ، هوا را نصبیب و ماهی دریا و یک آیات قرآن را هیچ لوسمی‌ندارد که جنده جور بخوانیم. یک جور هم که می‌خوانیم جنده جور معنی‌می‌دهد، اگر یکصد گذر
الکم‌المطیب و ینفتیضاً یَروضه‌ه.

هر فرد با ملثی به مفسد راهی که می‌رود می‌رسد به مقصد دیگر
عدالت بعنی حسن روابط اجتماعی، و ظلم گیسختنی روابط اجتماعی
است. حال اگر یک ملثی مسلمان و با ایمان باشد، خداوند به قول
خودشان باشد. خودشان را ملت قرآن حساب کند و فربدیان اَش‌هُنَدَن لا
یلَهِ إِلَّا اللَّهِ» و «اَش‌هُنَدَن أَنَّهُ مُحَدَّدٰ رَسُولِ اللَّهِ» و «اَش‌هُنَدَن أَنَّ یَعِبَدُ اللَّهِ قَانِتٰ» آنها به
آسمان یلیبد باشد. اما آن اصلی که قرآن می‌گوید «یَلَقَمُ النَّاسُ یَقِيق‌ه‌ا»
اصلاً در میانشان برقرار بیانشده و وقتی روابط اجتماعی آنها را می‌یاد
سراسر فساد و دروع و تهمت و فحشا و ظلم و ستم است. قرآن به تها
مدعی نیست که چنین ملثی قابل پیاست بلکه مدعی است که آنها قابل
بقا نیستند، و همه‌امن‌آهی از آن اصل ریشه می‌گیرد که هر فردی و هر ملثی
اگر راهی بروند. به مقصدی که در نهایت آن راه قرار‌گرفته است
می‌رسند و لی‌ای آگر به راهی نروند، انتظار رسیدن به مقصد آن راه را هم
نیایید داشته باشند.

یک فرد مانربیست یا یک ملت مانربیست اگر راه دنبای
خودش را درست یک کن (قرآن می‌گوید) به مقصد دنبای خودش
می‌رسد، اما یک ملت خداوند اگر هم‌انداز راه دنبای غلط‌هی کنند به
مقصودش نمی‌رسد. به همین دلیل یک مانربیست وقتی که به طرف

1 حیدر/1358

قرآن آماده (دیپانگر، 1358)
تفصیر سورة نور

"خذآ نتفه و راوی به سوی خدا "عبنی راه تقریب به حق و راه بهشت را و این که سعادت آن جهانی را هم داشته باشد نرفته است اصلا" توافق چه چیزی را دار؟" همین طور که ما در دنیا نیاپد انتظار سعادت راو نرفته را داشته باشیم، در آخره هم نباید جنین انتظاری داشته باشیم.

این است که بعد از آیه نور که هم‌هم‌نفرض بر طبق روایت و آنجه که از خواد آیه استفاده می‌شود به‌نهایت این است و در ذیل ایه هم می‌فرماید. یزدی الله لیورا مینتشاء، می‌فرمایید (یزدی‌همم الله) "وصیع" ما علموا و یزدگدهم من فضیله، (تعبر ویا قرآن خیلی عجیب است) (یزدی‌همم الله) یا به "یزدی الله" پرسته گردید و یا به "می‌بود آین الله" این نتیجه مشخص داشته‌ایم: "سیستم‌لا" خیالاً ابتدا هر که یکی از این‌ها را تصور می‌کنند و خدا را قراووم نمی‌کنند که این منظور: (یزدی‌همم الله) اصفح ما علموا این نور خدا برای این است که خدا عالم آنها را به نیکوکارین و جهی که عمل کرداند (یعنی به نیکوکارین نحو عملی که یک عمل کنند انجام بدهد) باوداش هدید و این همان مطلوبی است که عرض کرده، یعنی ایمان جنین ارزشی به عمل انسان می‌دهد که آن جداکردا باوداشی که باید بگیرد می‌گیرد ؛ چطور می‌گیرد؟ از نظر آخرت معلوم است که قرب خدا و حیات آبادی و بهشت جاویدان و مغرط حضور گناهان هست. اما از نظر دنیا چطور؟

آیا می‌دانی و آخرت تضاد است؟

قرآن هرگز میان آخیرت و دنیا تناقض قائل نیست. آیا بین دنیا و آخیرت تضاد و تناقض هست یا نیست؟ من یک مثال برایتان عرض می‌کنم، شما بپیچید اسامش تضاد است یا تضاد نیست. خود ما مثلی داریم.
که می‌گوییم «چون‌که صد آمد نود هم بیش‌ما است» مولوی مثل دیگری ذکر می‌کند. مثال می‌زنند به قطار شتر. می‌گوید شما یک وقت هست که مطلب و خریدار یکی قطار شتر هستند، و یک وقت هست که طالب بشم و پیش‌شکل شتر هستند. اگر شما طالب بشم و پیش‌شکل شتر هستند، بیشن و پیش‌شکل گیرین تان می‌آید وی دیگر قطار شتر به تبع گیرین تان نمی‌آید. اما اگر کسی برود و قطار شتر را بخرد بیشن و پیش‌شکل هم گیرین شیر می‌آید. می‌گوید: آخیرین قطار شتر دان عمر در تبع دنیای هم‌جنون بشک و مو شما آخرین را بخواهید... تا این که آخرین را بخواهید نداشته باشیم. اما اگر دنیای را بخواهید دیگر آخری نیست. اگر قطار شتر می‌خواهی بشم و پیش‌شکل هم فرمان است، اما اگر فقط بیشن و پیش‌شکل می‌خواهی دیگر قطار شتر گیرین نمی‌آید. قطار شتر مال دیگران است.

که انسانِ از عمل خودش جداکرده بهر، را می‌برد و به سعادت جاویدان اخروی، قرب به ذات حق، دوری از عذاب الهی و دنبای سعادت‌مِند ناقلِ شی و آن وقتی که به تور خدا روشین باشد و برای خدا کار کند؛ می‌شود این چه آخشن را عیان‌ها پیشانی می‌کنند که بیک عملی می‌شود پا‌دانش داده‌ها. پا‌دانش داده‌ها می‌شود و دیگر جای خالی نیست؛ دنبایش هست، آخرین هم هست.

تفضّل خدا
بعد می‌فرمالا و یزیدّم می‌فَضّله‌ام از فضل خودش یکی جیز اضافه‌ه‌م می‌دهد، یعنی علاوّه بر این که جداکرده پا‌دانش را می‌دهد. اضافه‌ی پا‌دانش هم از فضل خودش می‌دهد. منطق‌ی در قرآن هست تحقیبِ به همین [مضمون] یا یزیدّم می‌فَضّله‌ام و عبارات مختلف و آن این که اگر
تكسرسورة نور

141

کسائى در راه خدا باشند. این که عملکنند حداکثر باداشت داده می‌شود به جای خود، و این که آنچه می‌خواهند به آنها داده می‌شود نیز به جای خود و من آرای الأجزا و سعی فرا بسیار مذکور مالیک کان سعیهم مشکوراً، فم‌ما نشانیم شیما. علیه بره برآن "و لدیماً مزیدم". در اینجا چون راه فطری و راه طاعیت پشر است، یک چیزهایی هم که نخواسته‌اند مافوق خواسته‌بی‌آنها تفظیل می‌شود.

(تعبر دیگر جنبین است): من کان یبرد حزت الأجزا نزد له به خزهی. ۲

تعبر دیگری در جند جای قرآن هست که آن خیلی عجیب است.

در بعضی آیات، قرآن می‌گوید اگر کسی کار بده بکنند به همان انداده که کار بده کرده به او کافر می‌شود. ولی اگر کار خوب بکنند کراد از خوب به او باداشت می‌دهند. من یاد باحشیت فلیه علیه اتفاق‌ها کیسی که کار خوب بکنده براهی به او باداشت می‌دهند.

منطق دیگری در قرآن هست که خیلی لطیف و عالی است و آن این است؛ بنی یاهو خسته نزد له فحشانه‌ای (خیلی عجیب است) اگر کسی کار نکد و زیبا بکنند مان یه زیبا کارش می‌افزایند، بعنی مان‌گرام و برداشتن می‌کنن. وقتی کار در مسیر خلفت و رضای الله قرار بگیرد اینچنین است، شما کاری را در مسیر رضای الله انجام دهد. بسا هست این کار شما معایب و نواقصی دارد، اما خدا به افضل و لطف خودش یان معایب و تواضع را بطرف می‌کند و وشتهای عمل شما رازی بین می‌برد و تبدیل به زیبا‌ی می‌کند. خدا تسبیت به کار نیک مشاطه‌گری می‌کند.
بدهایش را می‌بوشانند و به جایش خوبی می‌آورد.
پس دو مطلب است: یکی این که یک کار خوب که انسان می‌کند، خدا آن را دهندا کار خوب حساب می‌کند. این، جنبه کبیبت کار است. به‌علت لطف الهی بر کبیبت می‌آید. یکی هم جنبه کبیبت کار است که انسان یک کار نیمه‌بی‌انجام می‌دهد. بعد می‌بیند خدا تمام زیبا به او تحويل می‌دهد.

اینها همه فرع بر این است که انسانی به آن نور هدایتی که سرسرع عالم را گرفته است روشی باشد. کور و تیره و غم‌گرایی نتیجه این معجزه‌ها هم از همان روشی ابیان و روشی بدون به مقصود عملی خلق شده بی‌پایا می‌شود. لیست‌های الله آخشان ما عیان از آن کار که او بادهم به به نیکوترين وجهی که عمل کردند. مقصود این است که آن وملی که انجام دادند. به حدا حسنی که می‌شود آن را انجام دهد. آن طول بر آنها باده‌می‌دهد. این آن عاملی است که انجام داده و خواسته‌نامه و زیاده‌می‌نمین قطیعی به این آن عاملی است که انجام داده در خواسته‌نامه و زیاده‌می‌نمین قطیعی به فضل خودش باز پیاده‌می‌شود اضافه می‌کند.

و الله یزدیم میرنیا پیغمبر حساب خدا آن که راک به‌خواهد بی‌دون حساب و پیدا به‌اداده روزی می‌دهد. روزی فقط تن تان و آب نیست، حمایت و رحمت الهی است. خدا هر که راک به‌خواهد [روزی پی حساب می‌دهد] این‌ان خواستن حدوده‌ان روزی قرعه کشی و به‌خواهد نیست. خدا چنین کسانی را می‌خواهد؟ هم‌هانی آن که خودش بیان کرده که مشیت ده چگونه حکم‌مر است.

دو آیه‌ای بعد را فقط اشاره می‌کنم و تفصیل‌بر را بخش تشتمل آن‌هایی عرض.

می‌کنم.
تفسیر سورة نور

سه مثل برای عمل کافران
این آیه راجع به عمل اهل ایمان بود. اما راجع به عمل کافران (آنها که مؤمن نبودند و جنین توسط هم مؤمن نبودند و قباقبلند. بلکه مؤمن نبودند و مفسر و معانیدن) قرآن برای آنها سه مثل ذکر کرد است که دو مثل آن در اینجا آمده است و هریک از این سه مثل یک مطلب اساسی را پیان می‌کند. گاهی می‌گوید اعمال اینها در حکم تعلیم از خاکستر است که در روژی که تنبلاد شده‌ایش می‌وزد. هر دیگر آن را یک چیز می‌پرده. به‌هی‌ین مضمون آیات دیگری هم هست، الیته‌نه به صورت مثال و یافتن ایجا می‌باشم، یعنی: این مثل برای عمل چنین‌هاهای یک‌چیز می‌باشد. یک چیزی هست، هن آیند که چنین‌به‌نیستند و یک چیزی به‌آن را برای می‌آورد و آن را برآوردند.

مثل دیگری که برای اعمال کافران ذکر کرده مثل درس، است. در پیام‌ها و بالخصوص پیام‌های شکار، خیالی اوقات به‌هدنگ تبدیدن آفتاب. انسان از دور نگاه می‌کند و ابهال می‌کند یک در باست که در آن آب دارد موج مزند و اگر تست ناپذیر به سوی آب می‌رود، ولی هرچه نذرکی می‌شود می‌بیند آب از دور می‌شود تا کامک می‌فهمد که خیال بوده و از انعکاس نور یک چنین وضع بیده‌نشده و اصلاً آبی وجود ندارد. به این می‌گوید «سراب» که صورت و شکل و ظاهر و خیال‌آب هست و لیش خود آب نیست.

گاهی نیز قرآن اعمال کافران را تشییع می‌کند به تاریکی‌هایی که انسان در یک شب ظلمانی در میان امواج طوفانی دریا‌گرفتار است.

1 قرآن/ 23.
همین طور موج از بیش موج حرکت می‌کند و هوا هم ابری است. هنگ نوری وجود ندارد و به‌قدی تاریکی است که حتی انسان هرچه دستش را تزی دریک به جشن‌هایی، آورد که بیپیش دست خودش را هم نمی‌پنبد. این سه مثل هرکدام ناظر به یک چیز بالخصوص است: یکی مثال کارهای بد کافران است که ظلمات بی‌پایان ایجاد کرده‌اند. یکی مثل اسیر بی‌عدالتی که به خود خود و خودها کار خوب انجام داده‌اند و بعد از بیپرداخته، سراب بوده است نه آب، و یکی دیگر مثل است کار خوبی که اول هم یک چیزی بوده ولی بعد کاری انجام داده‌اند که آن را یک‌پای نیست و نابود کرده‌اند.

با احکام العظم الاعظم الغزیر الاکرم يا الله... خدا دلیل ما را به تور ایمان منزوی بفرما، اعمال ما را مقبول در کاه جهت قرار دهند، نیمات ما را فراموش، امروز ما غرق رحمت خودت بفرما.

---

144

آشنایی با قرآن (۱)
تفسير سورة نور

جاء في من آيات درب رأية سرنتش عمل كافر است كافر عمل به
اصطلاح خيري به عقيدة: خودش بكد جه سرنتشي بيدا مي كند و اغر
عمل شرى مرتكب شود جه سرنتشي بيدا مي كند. يكي دو متطلب به

١ نور / ٢٩٠٤.
عنوان مقدمه با ایده عرض کنم:

معنی «کافر»

یکی این که قطعی قرآن می‌گوید «کافر»، مقصود از کافر چیست؟ آیا مقصود از کافر، هر شخصی است که اعتقادی به حق ع دقيقة کرده و آنچه قرآن در اینجا تحت عنوان «کافر» می‌فرماید شامل همه‌ی غیر مسلمانان می‌شود، یا این‌که کافر معنی خاصی دارد که غیر مسلمانی به تفسیر را شامل می‌شود و غیر مسلمانان به قصور را شامل نمی‌شود؟

علماً اصطلاحی دارند که این اصطلاح رشته قرآنی هم دارد: جاهل را مقتضی قرار می‌دهند و می‌گویند جاهل پرو دقت قسم است: بقای است و یا مقتضی، و تبعاً هر خلافکاری این دیده است. یک‌طرف خلافکار و مجرم یک وقت قاضی است و یک وقت مقتضی: (قاصر) معنی کوتاه کننده، اگر کسی جزئی را نمی‌دانست و یا جرمی را مرتب کند، یک وقت علی این کار قصور معنی دستنامه‌ی کوتاهی است. یعنی؛ این مقتضی ندارد. مقتضی نیست و راهی غیر از این نداشت است و:

1. مثل‌الاً شما دهی را در میان کوه‌های خمایی که کشت یای مردم نهی به آنها می‌رسد و کشت یای مردم آنها به شهروند می‌رسد در طری چگونه. اگر در آنجا از یک جوان پست ساله، یکی از مسائل ساختارهای مبهم‌هاست و مسائل روزه‌رو در باب روزه‌رو خمس بی‌سردر می‌رود. خودسر به شما نگاه می‌کند که این چه می‌گوید؟ چه چنین هست که این مسائل اساساً در عرصه‌ی گوشه‌ی خودش و اصل‌ی توجه‌ی نشانده که، چنین هر چیزی هست.

یکی که دیدنی آدمی «مقاصر» می‌گوید چون این پیچاره تفسیری ندارد، از اولی که جمع به این دنبال یافته‌گرده خودش را در همه‌ی مبحث و در خواص‌های دیده که در آن اصل‌نام و روش‌های وجوه نداشته، تا وقتی که بزرگ شده و به سین بلعیده‌ست و بعد دیال همان کاری رفته که پدر و مادرش رفته و پدر، و اصل‌ی این گونه مسائل به فکری ش
یک وقت او مقتضی است و آن، وقتی است که انسان یک جبری را دانسته و فهمیده، آما به خاطر هوایبرستی و نفس برستی، علی رغم آنچه خودش می‌داند و می‌فهمد عمل می‌کند.

قرآن خودش اصطلاحی در این زمانی‌ها دارد و لیگ به نام قاضر و مقتضی، بی‌لکه از قبل «المستضمن». مستضمنین یعنی ضعیف شمرده‌شدگان دست‌نارسان، در بعضی جاهای دیگر تعبیر دارد: "مُرْجَعُ آَنْتَانِیُّ اللّهِ" یعنی در پاره‌ی یک طبقه‌ای شما اساساً پایتخت تنکید که عاقبت اینها چیست، گویید به خدا و اگذار است، خدا خودش می‌داند که بعد با آنها چه بکند، که این‌ها این خودش چیک یک نوید رحمت است.

چنین اشخاصی ممکن است مسلمان نباشند، الان تنافی در جهان وجود دارد، در آفریقا، آمریکا، آسیا، شرق زمین و خیلی از نقاط دیگر که بسیار مردم نام اسلام را نشنیده‌اند و بسیار هست در بعضی مناطق که سیاست‌های بالخصوصی حکومت می‌کنند، اصلاً از اول نگذشتند آنها نام دین و نام خدا را پشتونند، اینها هم به یک معنا کافرند، بعنی مسلمان نیستند، اما کسی اینها را کافر معنی و کافر جاهم معنی گوید کافر معنی باعث آن فردی که اسلام بر او عرضه شده و درک کرده و فهمیده، ولی به خاطر این که منتفی و جا‌طلی و تعصبی افتخضا، نمی‌کردند، [که آن را پذیرفند] در عین حال خودش را مواضع با حق دیده است، در مقابل حق و حیقت قیام کرده است، اصل معنی کافر این است. هر غیرمسلمانی را، ولو کسی که اسلام بر او عرضه شده است تا

١٤٧

۱ نویه / ۱٤٠٦
عکس العمل مخالف در مقابل شب نشان بدهد. به یک معنا می‌توانیم
یکی خوانده کافر، ولی به یک معنا دیگر [معنی توانایی یکی خوانده] و قران هر چا
الذین یافرا» می‌گوید ناظر به آن طبقه نیست، بلکه ناظر به طبقه ای است
که حقیقت بر آنها عرضه شده است و آنها در مقابل حقيقة عناد
می‌وزند. «کفر» به معنی برده‌کشی. آنها می‌خواهند روی حقيقة، ساطر و
برده بی‌بایدند، به معنی همسانی و از روی تفسیر [حقیقت را
نرم بی‌بایندند] درباره همبستگی قرآن می‌فرماید و چندو پنا و
استیقان‌ها انتخاب می‌یابند [معنی در حالی که در عمق روحانی یکین دارند، مع ذلك
جحد می‌وزند.
حقیقت اسلام تسلیم است
حقیقت اسلام تسلیم است به داشتن و دانستن. دانستن و کشف حقیقت
کردن. برای این که یک نفر سیاسی باشد کافر نیست و قرآن حقیقت
برای انسان کشف شد این عکس عملش در مقابل حقيقة کشف شده
این باشد که «اتمای و تسلیما و صادقا» این من از دو اسلام و اذن من از شما
می‌برسم: آیا شیطان کافر است یا کافر نیست؟ بدون شک کافر است.
قرآن هم گوید: و گویان می‌کافرین ۱ و لی از شما می‌برسم: آیا شیطان
که قرآن آوی را کافر می‌خوانند ۲ خدا را می‌شناسد یا نمی‌شناسد؟ می‌داند
خدا نست با نه ۳ از همه می‌پیشه می‌داند. خدا را آنجانه می‌شناید و
می‌گفت: «پیشه‌که» ۴ به عزت خودت قسم. آیا شیطان یک‌مانند و عیاد
مخلص خدا را می‌شناسد یا نمی‌شناسد؟ خیلی هم خوب می‌شناید.

1. ۱۴/۷۴ ص.
2. ۷۴ ص.
3. ۸۲ ص.
4. ترجمه: آیین‌نامه. ۱۳۹۱/۹/۱
تفسیر سورة نور

۱۴۹

جون می‌گفت: اگر عبادت به‌نامِ مخلصیان تکیه گذاشته که آنها را "عباد مخلص" می‌نامید و می‌گفت: دیگر دستم به آنها نمی‌رسد. بندگان مخلص خدا را آنگان می‌شناسد که می‌گوید ولی من به آنها دسترسی ندارم، هیچ روزنه و نقطه ضعفی در آنها نیست که من در آنها نفوذ بی‌پاکم. اگر به آنها جلوه کنیم، آنها را مثل انیبا، خوب می‌شناسد. آینده به معاد اعتقاد دارد یا نه؟ یعنی آیا علم دار درک روز قیامتی هست یا نه؟ به آن هم علم و بقیه داشت، می‌گفت: فاصله‌ای یک هفته برخورد که روز قیامت مهلت به‌دست این عنصری که خدا و بی‌غیران را می‌شناسد و به معاد هم اعتقاد جامع دارد، هیز سه رکتی که ما همیشه شرط اسلامی‌تیت می‌دانیم در عین حال قرآن می‌گوید کافر است. جون می‌گوید کافر این نیست که انسان بدانند یا نه. و ملاک اسلام هم این نیست که انسان بدانند یا نه. ملاک اسلام این است که انسان بداند و در مقابل حقیقت تنسلم باشد، و ملاک کفر این است که انسان بداند. حقیقت بر این موضوع به‌اشتی و احتمال و در مقابل حقیقتطلب یا مخالف‌نگر داشته و ملاک کفر این بی‌اعتنا کافر است. اعمال کافرِ ماند تلی از خاکستر است که باد تندری بزد، در یک چا می‌فرماید: ماند سربای است که "تشه" او را اپ خیال می‌کند، و در یک چا به‌هی به شیوه تشییعی می‌کند، در اعتقادات دیگریا و وجود دارد، همه دربارهٔ انسان‌هایی است که حقیقت بر آنها عرضه شده و در عین حال در مقابل حقیقت‌طلب یا مخالفت شده‌اند. قرآن در یک چا تبلوی عجیبی را می‌گوید می‌کند: و اگر آن‌لیکه او کنار

۱۳۹۱.۰۷.۱۲ (»ثبوت) ۴ کنش

۱ ص / ۳۳

۲ ص / ۷۹
۱۵۰

شک دکارت

در کتاب علی الله این داستان را که در شرح حال دکارت می‌نویسد، نقل کرده‌ام. دکارت فیلسوف معروفی است که فلسفه‌خورده را از شک شروع کرد. یعنی در راهی که از نظر فلسفه‌ای می‌رفت کم‌احساس کرد که به بین بست و سیب‌دست است، به دفعه‌های همه‌کنتره را کور کرد و گفت: از نو از همان اول شروع می‌کنم. یک‌گونه شک کرد و گفت: من خواه‌ام در همه جز شک کنم تا بینم یک‌پی‌ها را کجا ییاد می‌کنم. هن‌الهی در امور مذهبی شک کرد، در سایر امور نیز شک کرد، گفت: شاید خدا ناباشد، یتیم‌پرورانی

۱. اتفاق / ۳۲
۲. در اینجا انسان با خود می‌گوید لایه دست به دما بلند کرده که، خدا با اگر یک‌پی‌ها از ناحیه توست پس از در دل مانواد رکو و به من تحقق تبیه بده.
نپاشند. اصلاً شاید دنبالی وجود نداشته باشد. انتظار و جسم و حرارت وجود نداشته باشد. همه اینها خیال باشد. مگر نه این است که انسان گاهی در خواب یک دنبالی پس‌سار و سیف و عظیمی را می‌بیند که در عالم خواب شک نمی‌کند که آنچه می‌بیند حقیقت است یا وقتي بیدار می‌شود می‌بیند همه آنها خیال یبوه است؟ بعد گفت: وله در هرچه شک کنی در یک چیز نمی‌توانم شک کنم و آن این که «شک می‌کنم»؛ در این که «شک می‌کنم» تمی‌توانم شک بکنم، پس شکی وجود دارد و شخص شک کننده یا وجود دارد که من هستم. پس اگر هیچ چیز در جهان وجود ندارد، من و شکم وجود دارم.

بعد گفت: پس یک نقطه بیدار کرد حلال پاییZA یا روى این‌اندیشه

می‌گذارم و این را بلند اول قرار می‌دهم و قدم به قدم جلو می‌روم، بعد آمد درب‌دره خودش بررسی کند. گفت: من که هستم. شکم، من هم که وجود دارد. آیا اگر هیچ چیز وجود نداشته باشد، من و شکم من و نواحی وجود داشته باشد. یا یک چیز دیگری هم باشد و وجود داشته باشد تا من و شکم وجود داشته باشم؟ دیده‌یا، یک چیز دیگر هم وجود داشته باشد. قدم به قدم جلو رفت. یک دست‌انداز فصل است… دید خدا را یعنی تواند انکار کند، خداوجود دارد. روح وجود دارد. جسم وجود دارد. و کم‌کم خیال از چیزهایی که قابل توجه چه بود را می‌توانست کرده و خیال از اینجا را قبول نکرد. رفت سراج مذهب (ابن‌نجاست یک انسان حساس می‌کرد که او واقعاً مرد با اتصاف است. مذهب محيط خودش را یکی بررسی کرد و معتقد شد که مذهب مسیح در میان مذاهب موجود بهترین مذهب است. وله گفت: من نه‌گویم مذهب مسیح بهترین مذهب جهان است.
جون من نمی‌دانم در جهان چه مذاهبی وجود دارد! شاید در جهان مذاهب دیگری وجود داشته باشد که بر مذهب مسیح ترجیح داشته باشند. من فعلاً می‌گویم بهترین مذهب موجودی که من می‌شناسم این است. و عجب بیان است که وقتی می‌خواهم مثالی برای یک نقطه دورافتاده ذکر کنم که او به خبر است از این که در آن نقطه چه مذهب وجود دارد. می‌گویم ممکن است در ایران یک مذهبی وجود داشته باشد که از مذهب مسیح بیشتر باشد. یک چنین آدمی که تحسین ندارد و در دلش راه به روی حقيقة باز کرده، گیره به حقيقة هم رسد. از مستضیفان و قاصران است و او را نمی‌توان کافر به آن معنا شمرد. یعنی کسی که حقیقت را به کشف گذشته و در مقابل حقیقت عكس عمل مخالف نشان می‌دهد، عناد و جهود و کثر می‌ورزد.

شرط مقبول واقع شدن عمل
بعد از دانستن این مطلب، درباره مقبول واقع شدن اعمال انسان در درگاه الهی و به تعبیر قرآن بالا رفتند عمل انسان توضیح می‌دهم. اصلاً معنی مقبولیت [عمل، همان بالا رفتان آن است] قبول کردن خدا مثل قبول کردن‌هایی که نیست که یک امر قرار داده باشد. ماهیت و واقعیت اعمالی که انسان مرتب کمی‌شود، به درجه اختلال انسان، نیست. انسان و باکی روح انسان پستگی دارد. یک وقت هست که عمل به سوی خدا بالا می‌رود (الهی بی‌ضمعداً الکلیم الطیب و الاعمال الصالح یزغفه) و یک وقت هست

1. سیصد و پنجاه سال پیش مثل حالا نبوده تازه حالا هم هنوز حقایق نسبت به همه جهان مکتوف نیست تا چه رصد به آن وقت.
2. فاطر / 10
تفسیر سورة نور

که عمل انسان بالا نمی رود بلکه با پایین می رود (... این کتاب الالفیجارات نقل سخینی)。

در روایت هست یک نمای می خوایم: یک وقت هست که این نمای الیکه خواهد شد (البته چنین می گوید) راء می کند. یک وقت هم هست که نمای ما به صورتی است که در حیدر است ملاکه‌ای که مأمور بالا پردن هستند. وقتی که آن را به یک مقام بالاتر عرضه می کنند، آن مقام بالاتر می‌گوید: لقّه في خیلی‌ها هست که به‌جا می‌آیند که بالا برود یا پایین می‌روند. در روایت است که انسان گاهی یک عمل خبر را به قصد قربت انجام می‌دهد. مثل‌الآیه قصد بی‌مصرف و واقعاً قربانی‌ای از نزدیک دستگیری می‌کند. این عمل او یا شوید یک عمل نورانی و در مقامات بالا جای می‌گیرد. و لی به شیطان وسوسه می‌کند. با این که در حین عمل قصد ریا نداشت و به نکرد و عملش یک بوه اما ریا بعد از عمل می‌کند در مجلسی می‌نشیند. یک خیال در ذهن اوست. این خیال مثل یک قریب‌یای که ای در یک جوان کره‌ای باند و می خواهد پیروین یادی، می‌خواهد زود خودش را برپور بیندازد و به مردم بگوید که بنابراین اطلاع بیدار کردن فلان کس گرفتار است، ما هم از نوبه خودمان کمک کردیم» دستور می‌رسد. یک درجه عمل او را باید بپرورده. [این کار تکرار می‌شود] دفعه سوم دستور می‌رسد که آن عمل را از بالا پردازد و پیچیدن در سخین، در جهنم، به عنوان عملی می‌شود در راه این‌ها شروع می‌کند. همان عملی که در ایندی بالا

1. مقطفین
2. ما از سایر عالم غیب نخواهیم، ولی عالم غیب از این عالم شهادت می‌خیلی وسیع تر و فضیلت و وضوح این شکایت دیقیق است.
رفت. می‌گوید آن را یاپین بی‌پرید.
پس اعمال انسان یک نظام واقعی دارد. برای این که عمل انسان بالا رود باید قصد انسان بالا رفتند باشد. این همان است که به آن «قصد قربت» می‌گوییم. برای این که عمل انسان بالا رود باید تنیت انسان خالص باشد و قصد بالا رفتنت باشد، و آل‌حال اعمال انسان قصد بالا رفتنت نداشتند باشد و عمل او بالا رود. این است که گنگ‌هی انسان لاقل بالی ایمان به خدا و ایمان به آخرت که شرط قصد قربت است داشته باشد، و آل‌الدی‌هی که اصلاً یه خدا ایمان ندارند و قصد قربت هم ندارند. ثبیت انظار داشته باشد که عمل او بالا رود. و وقتی او بالا نفرستاده، عمل چگونه بالا برود؟ این درست مثل این است که کسی سنگی را به طرف باید اندداخته و می‌گوید چرا سنگی به طرف بالا نمی‌رود؟ سنگ را به طرف بالا تبدیل آن را به بالا رود.

آفات عمل صالح
این مقدار (ایمان به خدا و ایمان به آخرت) شرط اصلی [مقبولیت و بالا رفتی عمل] است ولی یک چیزهایی هست که به مرحله‌آفته‌اند. یعنی یک عمل را است و درست را خراب و فاسد می‌کند؛ از جمله همین مسئله عزاد و کفری است که عرض کردم. اگر انسان با حقیقت عمل بورزد، خاصیت عزاد این است که اعمال گذشته انسان را حیطه می‌کند. یک نفر مسیحی مؤمن ممکن است عملی را به قصد قربت انجام دهد و مسلم عملش در نزد خدا ضایع نمی‌شود. اما اگر همان فرد در جای دیگر معاند باشد یعنی تا سخن از پیغمبر اسلام بپاید فوراً عکس عمل مختلف نشان بدهد. این کفر از آن عملش را ضایع و باطل می‌کند. همچنین یک نفر سی ممکن است یک عمل را به قصد قربت انجام دهد و عملش باک و
تفصیر سورة نور

با کیسه بالا برون آمگر مسئله امامت امیرالمومنین بر اور عرضه شد و قول نکرد. یعنی عزاد و ورزید، قطعاً اعمالش همه به هدر رفته است.

نیز تنها عناد ابن کار را نکند. خیلی چیزهای دیگر هم خود ما داریم [اگر اعمالمان را هدر می‌دهد] تا بیان خیال کرد این مسئله فقط مربوط به آنه‌است. لازم نیست عناد تنها در مورد نبوت یا امامت یا توحید باشد. در موارد دیگر هم همین طور است. ممکن است انسان به نحو دیگری معناش باشد. فرض کنید کسی یک مسئله‌ای از می‌برسد و من جوابی می‌دهم. از یک تفر دیگر هم همان مسئله‌ای را می‌برسد و او جواب دیگری می‌دهد. بعد به من می‌گوید: فالان کس جواب مسئله را این طور داد. تو به من گفتند، یا این که من خودم پیشتر از یک دیگران می‌فهم که از درست گفته اما حاضر نتستم خودم را بنشتم و یک‌تاییم. یک‌تاییم، من اشتباه کردم. ایشان درست فرمودند، بلکه شروع می‌کنم به توجه و تأویل کردن و هر خواهم به هر توحیه شده حرفاً او آقای کم و حرفاً خودم را به کریم پیشانم. این هم خودش درجه‌ای از عناد است. در این صورت نمی‌تواند نماز من نماز درستی باشد در حالی که من استناد خودخواه و معانمان که حاضر نتستم نسبت به این که مسئله‌ای را دیگری بهتر از می‌گوید. داده تسلیم باشم و [به اشتباه خود] اعتراف کنم.

حساست هم همین طور است. یی‌گیر اکرم فرمود: این الاحسان آیا اکرم الاحسانات که تأملّ اثر الحسّاء. حساسات انسان را می‌خورد آن‌گونه که آتش هیزم را. یعنی انسان حساسات انجام می‌دهد و در ذهن اعمالش حساسات زیادی هست. بعد مرتبک یک حساسات می‌شود. تمام آنها محو و نابود می‌شود. در حضوی یی‌گیر اکرم در مورد بعضی از اعمال

۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الكفر، باب الحسن، حديث ٢.
و اذکار فرمود: هرکس این عمل را مرتبک بشود یا این ذکر را بگوید، خداوند متعلی برای او درختی در بهشت غرس می‌کند. یکی از حاضرین عرض کرد: یا رسول الله! پس ما در بهشت خیلی درخت داریم. فرمود:

بله، اگر آن‌چه از اینجا نفرستید و آنها را آتش تزید.

جزای عمل کافر

یک اگر کافر ایمان به خدا ندشتنه باشد و به قیامتی معتقد نباید و کارتی را یاری عالم بالا انجام ندهد عاملش بالا تمیرود، و اگر [اهل کتاب یوند] در کاری را یارای عالم بالا انجام داد وی کفر عباندی داد ولی کفر جحودی داشت، خود این کفر جحودی عملش را پیدا از این که ما‌خور بوده از بین میرند. همین طور که اعمال ما را مثالاً حسابت از بین می‌برد. اعمال خبری که [جنین کافری] مرتبک می‌شود اگر به قصد خدا نیابند و قصد قربت [در کار] نبایش توخالی و پوی و سرباب است؛ خبری می‌کند کاری کرده ویئینی که جشن به آن جهان باید کر دمی بپید تمام این اعمالی که او آنها را خبر و مفید به حال خوشش خیال می‌کرد، پر‌روح و پر‌معنی و مورد است. آن‌ها همة سربابند او خیال می‌کرد آم سپهر او دیگر یاری به حال انسانی که کافر باشد، کشر هم کفر جحودی و عنادی باشد و گمانه مرتکب بشود کافر در حال مرتکب گمانه پر می‌کرد. این دیگر [ظلمانه] فقیر نهایت است. قرآن برای این دسته مثل عجبی دیگر می‌کند.

[مثل آنها مثل] تاریکی اند تاریکی است! می‌فرماید: می‌گویند، اگر قطعیت‌ی فقیر

در آیا را در نظر می‌گیرد که آن دریا [نگی] باشد یعنی پسماند از آن یا همه آن، عمق بسیار زیادی داشته باشد. جرا قرآن مثل به دریای عمقی ذکر می‌کند و می‌گوید ظلمانی در عمق دریایی عمق! برای این که اگر ما بخواهیم مثل ذکر کنیم برای یکی که در آنجا نور به هیچ وجه
وجود نداشته باشد و انسان را در جایی پرند که هیچ نور وجود نداشته باشد، آنجا عمق یک دریاچه عمق است که انسان را در عمق آن دریا فرو پرند.

امروز بهتر از گذشته تابی شده است که نور در آب نفوذ می‌کند، یعنی نور همیشه طوری که هوا را روشن می‌کند آب را هم روشن می‌کند. چنان که شما کف حوضی را که آب صاف داشته باشید می‌پیوند، جون نور همان طور که می‌توانید در بلو رنگی می‌کند در آب نفوذ می‌کند و تاکنون حوض می‌رسد. اما می‌گویند در دریاهاي خیلی عمیق، از عمق جنگ هزار متر بیشتر، دیگر اساساً نور هیچ نفوذی ندارد، آنها ظلمت مطلق است.

در قدم خیالی که می‌کنید در طیف‌های اتفاق‌های دیگر جانداری وجود ندارد، جون نور به هیچ وجه به آنجا نمی‌رسد و فشار آب هم خیلی زیاد است، ولی امروز کشف شده که باید نور خورشید به آنجا نمی‌رسد در عین حال جاندار وجود دارد. خدا مخلوقاتی را که آنها هستند طوری خلق کرده که خود آنها از اندر در خودشان نور تولید می‌کنند و ما باید نور در وجود خودشان تولید می‌شود.

بتاپرین مثل برای جایی که در آنجا نور هیچ وجود نداشته باشد که پناراپین مثل برای جایی که در آنجا نور رمانتیک وجود نداشته باشد. پناراپین مثل برای جایی که در آنجا نور به آنجا بپرند. پناراپین مثل برای جایی که در آنجا نور به آنجا بپرند. پناراپین مثل برای جایی که در آنجا نور به آنجا بپرند.

ولی قرآن می‌خواهد بگوید که عموماً از ظلمت به وجود نیا بر وجود این گروه از کافران احاطه بیدا کرده است که هرکدام به تنهایی اینها را در ظلمت فرو می‌برد. صرف این نتیجه که اینها در ظلمت هستند، بلکه به اصطلاح

۱۵۷
در ظلمت جنگ قضیه هستند و جند عامل روى همدیگر وجود دارد که هرکدام به تنها یی مانع رسیدن نور است: در درباری عمیق باشند. آنجا که نور نمی‌رسد؛ بعلاوه سطح درباره آرام نباشد. دائم‌ام اوایل روی آماده قرار یگیرد که از سطح عادی دریا مثل دو کوه بالا آمده باشد که باز مانع بیشتری برای رسیدن نور است؛ از این هم بالاتر. هوا هم ابری باشد که ابر هم مانع رسیدن نور خورشید یا ماه و ستاره و مثل اینها باشد. این دیگر چقدر ظلمت اند. ظلمت است: ظللات‌ی بیش‌ها فوق‌ی بخشی. اینها را مثال می‌آورد که آنجانان ظلمت‌هایی روی ظلمت‌هایی برای کافران احاطه بیدا کرده است که اینها در حکم آدمیی هستند که در قفر جنین درباری باید که جند عامل روى همدیگر قرار گرفته و مانع رسیدن نور شده است؛ درست عكس این مثلی که در آیه‌های تور خواندیم، که گفتنی آن مثل را چند جور توجه کرده اند و از جمله در روایت داشتیم مثل مؤمن هم هست.

مثل نوره کبیده‌که می‌پاشه ذیل‌پاسخی در زنان‌های امطاع مثالی که هرکدام به تنها یی مانع رسیدن نور است: در درباری عمیق باشند. آنجا که نور نمی‌رسد؛ بعلاوه سطح درباره آرام نباشد. دائم‌ام اوایل روی آماده قرار یگیرد که از سطح عادی دریا مثل دو کوه بالا آمده باشد که باز مانع بیشتری برای رسیدن نور است؛ از این هم بالاتر. هوا هم ابری باشد که ابر هم مانع رسیدن نور خورشید یا ماه و ستاره و مثل اینها باشد. این دیگر چقدر ظلمت اند. ظلمت است: ظللات‌ی بیش‌ها فوق‌ی بخشی. اینها را مثال می‌آورد که آنجانان ظلمت‌هایی روی ظلمت‌هایی برای کافران احاطه بیدا کرده است که اینها در حکم آدمیی هستند که در قفر جنین درباری باید که جند عامل روى همدیگر قرار گرفته و مانع رسیدن نور شده است؛ درست عكس این مثلی که در آیه‌های تور خواندیم، که گفتنی آن مثل را چند جور توجه کرده اند و از جمله در روایت داشتیم مثل مؤمن هم هست.

آنجا انسان‌هایی را فرض می‌کنند که در چوی قرار گرفته‌اند که نور است بالای نور (نور فطرت‌شن، نور تبت)، روشن‌شن در روشن‌شن است. بشر دیگری هم هست که در ظلمت فوق ظلمت است: نور فطرت خودش را خاموش کرده است، این خودش یک ظلمت ظلمت عناه آدمه روى آن را گرفته است. ظلمت دیگر: و ظلمت ناشی از گناه و معصیت‌های متوالی که همان موجها و طغیان‌های روحو انسان است (نور قاتلی)
تفسیر سورة نور

۱۵۹

مَوْجَه) ظلمت دیگری؛ جون هر ظلمتی نقض‌تی مقابل یک نور است، نور نوبر، نور و حی، هدایت و حی؛ انگاکه هدایت و حی ناباشد ظلمت است.

نور فرط، هدایت فرط، انگاکه که چرا غ فرط خاموش شده، باشد ظلمت است. نور عمل صالح(جنون عرض کرده)، ظلمانه ندهد نقض‌تی مقابل‌شتی ظلمت است. هرچه بر آن طیقه، نور فوق نور انها از کرده، بر این طبقه ظلمت فوق ظلمت [حاکم

ایست.]

یپس، از این دو مثلی که قرآن در اینجا ذکر کرد، است. یک مثل این بود که مثل اعمال کافران مثل سراب است. اینجا نظر به کارهای خبران دارد که این‌ها با آن امیدا نیست. یپچاره‌ها! شما خجال [باطل] می‌کنید. تا ایمان‌تان به خدا درست بنشانند و تا به نور خدا و نور نباهت‌سید اعمال شما روح بیدا نمی‌کند، اعمال شما حال آتی آب را پیدا نمی‌کند که تشنجگی شما را برطرف کند.

مثل دوم برای گناهان اینهایست. مقرین‌ن هم راجع به این که جر

قرآن دو مثل آورد است، وجوهی ذکر کرده‌اند، و شاید بیشتر همین و جه را ـ که بهتر هم همین است ـ گفته‌اند که مثل اول برای کار خوب آن‌های است.

و مثال دوم برای کار بدشان که ظلمت در ظلمت است.

عرض کردن که برای اعمال کافران یک مثل دیگری هم در قرآن ذکر شده، مثل می‌زند به تعلی از خاستر که با تندبوزد و آن را از بین برد، جمله پیش عرض کردن که این مثل، مثل کارهای خوبی است که آن‌ها به قصد قریب هم انجام داده‌اند و واقعا هم کاری کرده‌اند، ولی بعد عنوان و کف‌شان یا چچ به پیش سبب شده است که آن عمل از هم باشیده شود به هر حال قرآن این منطق را دارد (جه برای کافر و چه برای مسلمان) که:
وقد می‌دانست که لیکر از عمل بی‌بال و وجود دارد وی می‌پذیرفت که کلمه‌هایی در اینجا هرگز عمل خوب را با قید خوب بودن خراب نمی‌کند. این نظام تشکیلی ما این است: اگر در مدت مقتدر مرتکب می‌شود که اثر آن مختل‌های این است که اعمال خیرشان را بکلی از میان بپرده و نیست و نابود کند.

این، به مثلاً بود که قرآن برای اعمال کافران ذکر می‌کند. و همان طور که عرض کردم مقصود از کافران در اینجا هر خیر مسلمانی نیست. بلکه آنان که در مقابل حقیقت می‌ایستند و مخالفت و قیام و مبارزه می‌کنند.

آیه‌ای دوگاه باز صحن‌های از نور را ذکر می‌کند. بر عکس این دو آیه که صحن‌هایی از محرابیت از نور (محروم‌ی از نور و حی و محرم‌ی از نور فطرت) را که امشال ظلمت است ذکر کرده و این آیه سراغ انسان نمی‌رود. آنهم انسانی که با حقیقت مخالفت می‌کند، بلکه سراغ همین ذرات عالمی رود که همه‌ها ذات عالم به دو آیه روش هستند و هر موجود در عالم خودش خدا را می‌شناسد و تسیبیگوی خدا خودش است؛ و این قرآن بود که برای اولین بار گفت که اگر گوش شنوا و قلب بینا و آگاه داشته باشد، می‌پیدا که در سراسر هستی غفل خداشناست و ذکر و تسیب خدا وجود دارد تفسیرش را از شاهی اسلام آیت‌شده، عرض می‌کنم. و صلی الله علی محمد و آلی الظاهرین.

با هکی العظم الاعظم الاعجاز الاجل الاکرم يا الله...

1. فقرآن / 250
خدا یا دلیه‌ای ما را به نور ایمان منوّور و گردن، به ما توفیق بده که
اعمال خودمان را طوری انجام بدهیم که قابلیت مقبولیت
درگاه تو را داشته باشند.

خدا یا ما را از هر موجبی از موجبات فساد و حبط عمل و از
هرگونه کفر و عنان و سیبز حسیبا با حقيقة و حساست و امثال
اینها که اعمال ما را تیاد و فاقد می‌کند دور نگه دار. نینهای ما
را خالص بفرما، اموات ما غرفت خودت بفرما.
ولم تز أنَّ اللهُ يُسَيِّبِ لهم مِنَ السَّمَوَاتِ والأَرْضِ وَالْظِّلَاءِ صَافَاتٌ كُلُّ قَدْ رَأَى مَعْلُومَةً وَتَسْبِيحَةً وَاللهُ عَلِيمٌ بِمَا نُفَلِّطُونَ

مخطاب، رسول أكرم: آيا مشاهده نعمي كنى... يعني مشاهده مى كنى و مى بيبي كى هركه در آسمانها ست و هركه در زمين است و هم مرغان در حاليه كه در آسمان يال هشاه و صف كشيدهاند. همه تسبيح گویه او هستند کل قُدْ رَأَى مَعْلُومَةً وَتَسْبِيحَةً وَاللهُ عَلِيمٌ بِمَا نُفَلِّطُونَ و هرکام از ایاها به نمای خود (یا به خواندن و دعای خود) و به تسبيح خود آگاه است و خدا هم به آنچه آنها می کنند آگاه است.

۱۷۱۱/۱۷/۱۳۹۱
تفسیر سورة نور

آیاتی که در این جلد تفسیر کرده از اول آیه نور تا اینجا،
می‌پیشین همه ارائه‌های مختلف نور و ظلمت است. و البته ظلمت
چیزی نیست جز همان بهره‌گرفتن از نور. و فقط در مورد انسان‌ها/ی
صادق است که از یکی از پرتوهایی که خدا متعال فرستاده است و
انسان موظف و مسئول است که خود را آن پرتو روشن کند [استفاده
نی کند. انسان مسئول و مسئول است که از پرتو نور و حیات و نیوتن، به
کمک نور فشرد خودش بهره‌گیری کند و وقتی از این نورها استفاده
نکنند آنگاه در ظلمت قرار می‌گیرد و نور خدا سرازه هستی را فراغته
است: الله نور السماوات و الارض. سرازه هستی روشن به نور خدا است و
سرازه هستی آگاه از وجود خداوند است (عکس در روشنایی است نه در
تاریکی) و شناسای خالق و بارگر خورشید است. در این آیه مطلبی را ذکر
می‌فرماید که این مطلب به عبارات مختلف در قرآن مجد آمده است.

تفسیر و تعمیق موجودات

یکی از حرفا/ی که قرآن روزی آن تکه کرده است مستقل تفسیر و
تفسیر موجودات – هر دو – است. قرآن در بعضی از بیانات خودش
می‌گوید تمام ذات و حفره خدا را تفسیر می‌کند و حمد می‌گوید: 
طقی منطق قرآن مثلًا چوب و پلر خدا را تفسیر می‌گوید. ذرات هوا
تفسیر گوی خدا هستند. هر مولکول از مولکولهای آب و هر ذره از ذرات
اتم و هر ذره گویکرک آن خدا را تفسیر می‌کند.

1. مطالب قرآن مجدد همیشه از جوهر است، ظاهراً این طور است. بهنی نیوتن
کوشش کند خودش را به این حقایق برساند. انسان هرگز نمی‌باید انتظار داشته باشد که
قرآن مطلب را همیشه در سطح معلومات اکثر کنند. جوهر معلومهای قابل پیشروی و
توسعه و تکامل است. یک کتابش بپرداز و یک طور است. یک ترکیب می‌خواهد به نور
قرآن مجدی را از دو کوشش به نداش قرآن یا از این حرفا/ی جه جه می‌ری‌د.
حالاً ما اول باید بیشتر از قرآن چندین جزیی از حکایت را می‌زنیم. ابتدا آیات را می‌خوانیم. بعد بیشتر بیشتر به حساب عقل و فهم و عرفان خودش چقدر توانسته خود را به این منطق قرآن نزدیک کنید. پس ما دو مرحله داریم: یکی این که آیا قرآن چندین مطلب را بیان کرده یا نکرده است. دوم این که بهتر در تلاش و تکایو خودش چقدر خود را به این حیات قرآنی کرده است.

قرآن این مطلب را با عبارات مختلف در جاهای مختلف گفته است.

من مقداری را که در توجه دارم و حفظ هستم پرایتان عرض می‌کنم. یکی در سورة بی‌نی‌آسیران است که شاید از همه جا عامل و صریح تر بیان فروده است؛ می‌گوید: و ان من شکون اگر لحاظ کنیم نمی‌پذیریم. تبسم‌های همه جزیی نیست (آن من اگر) بنی سنه تا مگر آن که خدا را تحسین مقرن به حمد می‌کند، ولی شما تحسین آنها را نمی‌فهمید؟ یعنی نگو من گوشم را که باه‌ای چون یا سیمان با درخت و همین طور نزدیک به خودم گزارم، نمی‌شوم که اگر خدا را تحسین می‌کند. طبق گفتگوی قرآن هر سلسله‌ای بی‌نیست و گوشت و استخدام و خون من و هر مویی از موهای پدن می‌ماند، اگر حتی تعیین حق تعالی اسأت، در حالتی که من نمی‌شوم، قرآن می‌گوید بله، شما نمی‌شود و بلکه نمی‌فهمید. تعیین می‌کند: نمی‌گوید «لا تششحو!» می‌گوید: «و لکن نلمت تششحو!» و میان اینده این جزیی است. اگر «لا تششحو!» باشد [یعنی] ممکن است ما به‌فهمیم چندین جزیی هست و لی می‌شود. مثل این که ما الان می‌فهمیم که در این فضا امواج رادیویی از ایستگاه‌های مختلف رادیویی دنبال هست و لی نمی‌شود اما قرآن می‌گوید «ولی این مطلب را نمی‌فهمید!» نه تنها

------------------

1 اسراء / 44
تفصیل سورة نور

۱۶۵

نَمِی شنوید بلهک نمی فهمید. فهم نمی کنید. هنوز فهمتان کوتاه است.

فرق تسبيح و تحمید

قبل از این که به آیات دیگر بپردازید، فرق میان «تسبيح» و «حمد» را
عرض کن که می‌فرماید: اگر سبیح چندین جون تسبيح و حمد کار ماست،
اقداً بههمین وقتی در نامه می‌گوییم: سبیحان می‌توضیح و چندره‌که
خلاصه‌اش این است: تسبيح بروردگان عظم می‌کن و حمد بروردگان
عظیم» با می‌گوییم: سبیحان می‌توضیح و چندره‌که می‌تسبیح می‌کن
بروردگان برترا و حمد می‌کنی، و یا: «تسبيح می‌کنی» یعنی چه؟ و چه
می‌کنی؟ یعنی چه؟

نتایج خدا به دو شکل است: یکی تسبيح و دیگری تحمید. تسبيح
یعنی تنزیه. یعنی خدا را از آنجه که ذات او امسال مزدیک کردن، و برتر
دانستن او از آنجه که شأن مخلوقین است و حاکی از نوعی نقص و
ناتوانی و نارسایی است. اصلاً کلمه «سبیحان» معنای است که من او
را تسبيح و تنزیه می‌کنیم از آنجه که به چشم دیده‌شود، با دست لمس شود،
او را جسد بدانم و بگویم در جایی قرار گرفته است، او را محاج و
نیازمند بدانم به هر جهیزی از حمله به عبادت خودم: خیر. او می‌گویم از
نیاز و احتیاج: تنزیه می‌کنم او را از آنجه که به نسبت ظلم و ستم بدهم,
برای او درنیا قائل یاشم، او را مکب و در اجراء بدانم، بگویم از چه
درست شده و از کجا آمده است. پس تسبيح یعنی یک سلسله جزه‌ای
را که من فهمم که خدااز اینها برترا و بالاتر است، با کلمه «سبیحان» از او
نفی می‌کنم.

نتایج الهی نظیر اقرار به توحید است که مجموع نفی و اثبات است.
وقتی می‌گوییم «لا یلَهِ اِلَّا اللَّهُ» نفی می‌کنیم معنویت غیر را و اثبات
این کلمات ذات اورا، تنها الهه یک همیشه، نفتی است و اثبات، نفتی آش‌های منزه است: همه‌ها تست از... ولی «حمد» توصیف برودگان است به‌صفات اثباتی: این راست‌الیم که همه‌ها نعمتها از اوسط، هم‌هم‌کل‌های از اوسط و به‌ویران‌گردد، این به‌هر جزئی دانست: پُر یکن، عقیده، نمایه راه جزئی توواناست؛ و همه‌ها یکن، سبب این است، او بی‌سر است، او حق‌است، او قُلتیم است، او ملک است، او مؤمن است، مهیج است، عزیز است، جیل‌است، من‌گنگ است. یک‌پوست که کسی یک «شیخان‌ی راً الفظیم و حکیم‌ها» یا یک «شیخان‌ی راً الفظیم و حکیم‌ها» یک دنبال نقش را به نظر می‌آوریم و می‌گوییم خدای ما از آنها منزه است، و یک سلسله کمال‌ها را [به نظر می‌آوریم و می‌گوییم] خدایی‌ها در دارای جنین صفاتی است در همان وقتی مرده، شوییز را می‌گوییم: می‌گوییم: فل یکن، آله‌ها الصمد، یکن بی‌درد، و می‌گوییم: یکن آده. همه صفات اثباتی در آن است و هم صفات سلیم بعد می‌گوییم: کذب‌کن، آله‌ها راً الفظیم جنین است برودگان مر. آن صفات کمال‌های صفاتی را دارد و من او را آن صفات صفاتی و حکیم و کنیم: تقصی نیز در او تیست، این که فرزند داشته باشد، فرزند جزئی باشد. مثل و مانند داشته باشد.

قرآن می‌گوید این کار تبسیح و تحمید که شما در این شعور ظاهری و انسانی تان یاد آن را با تعلیقات آنیا بسیار بگیرید و ای‌اپاده و اختبار خودتان انجام دهید. تمام ذرات عالم وجود [این کار را انجام می‌دهند و خدا را تبسیح می‌کنند و حمد می‌کنند. این یک آیه از آیات قرآن [راجع به تبسیح و تحمید مواجوده،]
تفسیر سورة نور

مسئله‌ها و برخی از نکات در قرآن
همچنین ما در قرآن بین سیره داریم، این سیره، كه با تبعیض شرح شده است، به سیره "سیره امام" به تبعیض شرح می‌شود. 

"مسئله‌ها" می‌گویند.

سیره حذف این طور شریعت آنی می‌شود: سیره لله ما در الشیوه و در زمان و می‌شود. سیره حشر و سیره صف به این شکل شریعت می‌شود: سیره لله ما در الشیوه و ما در الشیوه. در اینجا کلمه "ما" تکرار شده است. باز مقدار همان است: هرچه در آسمانهاست و هرچه... در زمان است خدا تسبیح کرده است.

سیره جمعه و سیره نگاهی (ابن طور شریعت می‌شوند): سیره لله ما در الشیوه و ما در الشیوه.

"سیره انیم" نیز امر به تبعیض است.

در این سیره سوْرَة [فعل تسبیح را] در سه مورد به صورت محلی و در دو مورد به صورت مستعیر یک می‌کند ولی با کلمه "ما": "هرچه" در آسمانها و زمان است خدا تسبیح می‌کند. اما قرآن می‌گوید آن حیثیت سجود که این سجود شما نمایند و نمایشگری از آن است [در همه موجات هست چکاک سجود می‌گردد عمل ما نمایشگر خضوع ماست. قرآن می‌گوید همه موجات‌های خدا را سجود می‌کند، خوش‌شید و می‌داند و سرانه هم خدا را سجود می‌کند، ولی البته معلوم است، مقصود این نیست که مثلاً خوش‌شید هم یک بی‌شناسی دارد و بی‌شناسی را روی خاک می‌گذارد؛ نه این عمل شما که نمایشگر کنندهای خضوع است، برای این

1. البته نمایشگر خیالی ظاهری: آدمی که نمای می‌خواند و فکرش صد جای دیگر کار.
است که روحانی خضوع پیدا کند، پس ما یک چنین آیاتی در قرآن داریم که در آنها تعبیر «ست» یا «سته» به کار رفته است.

بعضی آیات دیگر دارای که در آن آیات، مطلب به شکل دیگری بیان شده است: مثال بینان شده که جماهیر یایت‌اتین و یا حویلاین با فلان مقام مقدس معنوی الهی در تسبیح و حمد خدا هم‌هانگی می‌کردند. قرآن در سورة مبارکه (۱۰۰) درباره داوود پیامبر چنین می‌گوید: و ازگری عادتاً داده‌دهند ذکر آن‌هی آیات، یاد کن وتنه یا داده‌دهند ما داده نیازمند راه‌های مسیحی پازگشته‌کنند. به خدا یاد. یعنی از غیر خدا برده و به خدا بی‌پوسته بود. بعد درباره داوود می‌گوید: اما سطح‌مان الیها مَعْهُ مُسْتَبْعَنَ بالفعل و الإشراف، و الطیب مَعْهُ. ولئن له آیات ۱۰۰ که ها را مسته‌زند بودیم، هر صبحی ها و شامگاهی که داوود خدا خود را تسبیح می‌کرد، این که و مرغ‌ها با داوود هم آز و بودند و تسبیح خدا و گشتند.

از جمله [آیات تسبیح و تحبید] هیمن آیات [سورة نور است] که باز نظرش در قرآن هست، در اینجا مباحث شخص پیامبر اکرم است، می‌فرماید: اکبر ان اَللّه يُسْتَبِعُ لَهُ مَنَ ۱۰۰ عقیدت و آن‌ها آسای‌ندید. ۴ تسبیح هرکه در نساینها و هرکه در زمین است؟» هرکه در زمین است» را

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸

۱۴۸
هم اختصاص به مؤمنین نمی‌دهد. ای بیغیرا! آیا تسبیح مرگان را در حالت که در اوج آسمان صف کشیده‌اند تدیدی؟ بالاتر این که به می‌گوید: گل قریش این دلهمان و تشیخه‌های مرگمان از اینها (گویا). درختها، مرگها، انسان‌ها و هر موجودی که تسبیح می‌کند) به تسبیح خود آگاه است. به نمای خود آگاه است. عجب‌ای این است که این امر را تعبیر به نمای می‌کند. گفتیم یک چا تعبیر به "تسبیح" و "حمد" می‌کند و یک چا تعبیر به "سجود" می‌کند. اینجا اصلاً تعبیر به "صلاة" کرده است. گو این که بعضی مفسرين گفتند مقصود از "صلاة" دعاست، ولی همان نمای است. می‌روی نمای هم دعاست. خواندن قرآن تعبیر به "صلاة" کرده است: اینها نمای دارد و هم نمای خودشان آگاهند و خداد بار آنها هم به کار آنها آگاه است.

بتایران ما جنبه‌ای در قرآن داریم و نیازی به بیانی به آیا می‌توانیم معنی یکنیم که مقصود از تسبیح [و تعمید] جبست قرآن چسبنی معنی می‌گوید که تمام ذرات عالم هستی خدا را تسبیح و حمد می‌کند، و به ما هم می‌گوید، ولی شما ای مردم فهم نمی‌کنید اما جنبه چیزی وجود دارد. البته خدا هم که این مطلب را پیمان کرده، نخواسته یک معماهی را که هیچ وقت بیشتر به هیچ شکل آن را حل نمی‌کنیم بیان کرده باشد. قرآن این گویید یارای این که ما تلاش کنیم تا این حقیقت بررسی و این حقیقت را به اندونزی جریان کنیم که به‌همین گفتیم مرحله دوم این است که بیشتر تلاشی که افراد بشر بعد از این راهنمایی قرآن، در این راه کردان جه بوده و در واقع این ایمان را چگونه خواسته‌اند تفسیر کنند. این سلسله آیات در قرآن مجموعاً و گویا تفسیر شده است که ما می‌توانیم این دو گویا را "حکم‌مانه" و "عاقبتانه" بپذیریم.
تفسیر حکیمانه

بعضی از آیات را حکیمانه تفسیر کرده‌اند و گفتند مقصودقرآن از این چیه می‌گوید هر جزیر خدا را تسپیح و حمدمیکند. تسپیح «تکوینی» و به «زبان حال» است. می‌یک «زبان حال» داریم و یک یک زبان قال. زبان حال این است که یک موجودی - مثله یک انسان - حاکمیت بیدی می‌کند که با این که دهانش بسته است اما وضعش دارد یا آدم حریف می‌زنند. مثلاً شما و دوستتان در خیال‌تان ایستاده‌اید و یا هم‌دیگر صحبت می‌کنید. یک وقت شخص مطلوکی یا یک قیافه زندگی می‌آید در مقابل شما دو نفر می‌ایستند و گردنش را یک می‌کنید. حالت‌نشان می‌دهد که (می‌گوید) من نیازمندم، به من کمک کنید. این را «زبان حال» می‌گویند. ولی یک وقت کمی می‌آید به زبان می‌آورد که کمکی به من بگذارد. این می‌شود زبان قال». بنابراین خیالی اوقات حالت بیرون انسان از ضمير انسان خیر می‌دهد. چنان که می‌گویند «رند رختار خیبر می‌دهد از سر ضمير». چگونه خبر می‌دهد؟ حرف که نمی‌زنند، دلالت می‌کند انسان خیال حرف‌ها را به زبان پی‌زنای می‌زنند. شاید افراد انسان با یکدیگر به برخورداری می‌کنند. پیش از مقداری که با زبان ظاهر با هم حرف می‌زنند، به زبان پی‌زنای با هم‌دیگر حرف می‌زنند و خودشان را به یکدیگر معرفی می‌کنند.

من در کتاب منسلک حجاب نوشته‌ام که بعضی از لباس‌ها و بعضی از زیستها زبان دار است. آدمی که وقتی راه می‌روید بادی به غیثه می‌اندازد. صداش را کلید می‌کند و یک را محکم به زمین می‌گذارد. در واقع می‌خواهد به دیگران یک یک کریک، کور باش. از من بررسی هم‌جین یک روزی در لباس می‌بوشد. یک وقت طوری لباس می‌بوشد و در خیال‌تان راه می‌روید که خود وضعش داد می‌زنند و می‌گوید که می‌غیظم.
قسمونا نور

هذا رائد كر جسم صعب بدوز. أصلًا خدو زيت في لباس
مغيد من أسفل، وطبعاً أفرادي هم ك دناب شكاريا مي. روند و
مي خواهد يبندية كم اهلش است. سراغ أنها نعو روند. أ. ويك
وقت نقطة متبادل أن است: همان طور كه أن شخص طوري لباس
مي يوشد كي مي مغيد از من يترس، يك زن هم ممكن است طوي لباس
يوشد كي مي مغيد بيا دناب من با زبان خودش حرف نعمت زن ول
زيرش همه را دعوت مي كند هكينا بر سراغ من ورا تميض كن، من
إيتكاره هستم. اين را مي مغيد «زبان حال» از مطلب خليلي خارج.
شديد.

حال بعضي كنفندان اين كه قرآن مي مغيد همه جيز خدا را تسبيح و
حمد مي كند. مقصود به زبان حال است. جون همه اينها مخلوق خدا
هستند وخاصة مخلوق اين است كي بك جنبه نقص دارد و بك جنبه
كمال. جنبه نقص لازمة مخلوقت است و جنبه كمال [زا ناحية خلق]
هرچه نقص دارد از ذات خودش است و هرهجم كمال دارد از خالق
هرچه كمال در موجودات عالم مي بينيد از او بدانيد. يس در واقع به
زبان حال، خالق خودش را توصيف و حمد مي كند به زبان بياي
مي مغيد: «بارك الله به ان كه ما آفرید» تسبيحش هنم اين است كه
مي مغيد اگر نقصي در مي بيني، اين نقص لازمة ذات من است، اواز

1. قرآن در آن آية كريم در سورة الحراء مي كريم مي بقي خليم دا. ما أرها هرپنا، فا. او يد تنويك و
بتارك و بنيا الوصي大厦ين فاي لهيام يد تنويك فلا يد تنويك
(الحاوي / 59)
معلومين اين جمله است: دلخه أكمني ان يد تنويك فلا يد تنويك. در. ما نرى اين آيه ذكر
كردهنات و خلاصة طلب هن آن طور كه استناف كردشيم اين است كه زنان طوري
لباس يوشدکه لانه مهري خودشان را بنشنند، يعني به نحو لباس و نیدن
زنان آماده برای شکار لباس یوشند.
این نقش من‌زه است.
البته در این که هر مخلوقی به زبان حال، حامد و مستح خالق خودش است شکی نیست و حرف درستی است. مخلوقات به‌زبان تكوین خدا را تسخیح و حمد می‌کند و هر اثر حکم‌گو و تسخیح‌گوی مؤثر خودش است. گلستان سعدی هم سعدی را حمد می‌کند. بعنی به زبان حال می‌گوید پارک‌الله ب été آن که چنین اثر فوق العاده‌ای را ایجاد کرده، اگر نقصی هم در یک جا باشد، می‌گوید عالم الفاظ است و پیش از این دیگر نمی‌توانسته. ولی آیا قرآن که می‌گوید: این مسّنته از نتیجهٔ این تسخیح یک‌میل، نظر به همین است؟

تفسیر عارف‌انه
تفسیر دوم که مان این را به تفسیر «عازفا» تعبیر می‌کنیم، می‌گوید حرف شما درست است که موجودات به زبان حال مستح و حامد بروند. ولی قرآن بالاتر از این را هم گوید، جون در ادامه آیه می‌فرماید: و لکن لا تفهیم تسخیح‌هم و لی این تسخیح را شما نمی‌فهمید، تسخیح به زبان حال را که همه می‌فهمند بعلاوه قرآن می‌گوید: «هیچ چیزی نیست مگر...» یعنی همه اشیاء را می‌گوید نه تنها عاقبها و ذی‌شکورها را، ولی ضعیر در انجمن بریم گوید که گوی همه موجودات عالم عاقبند و شاعری، جون می‌گوید: و لکن لا تفهیم تسخیح‌هم: «هم» در زبان عرب ضعیری است که برای اشخاص می‌آورد، لی این اشیاء و قرآن با این که سخنی درباره‌اشیاء است ضعیر را ضعیر اشخاص آورد، یعنی می‌خواهد بگوید که همه اشیاء از یک نظر اشخاص اند، و شاعر دارند و در همین آیه که خواندنیم «مرگان» را هم اضافه کرده، اگر «مرگان» نمی‌یابد می‌گفتیم قرآن می‌گوید کسانی که در آسمان و
تفسیر سورة نور

زمین هستند؟؛ "کسانی که در آسمان‌اند" یعنی ملانکه و "کسانی که در زمین‌اند" یعنی انسان‌ها، مقصود از انسان‌ها هم انسان‌های مؤمن است. گل در علم صلیب و تشیع‌های همیشه به نماز و تسبيح خودشان آگاهند;

می‌گفتند این ماهی ندارد، انسان‌ها و ملانکه به تسبيح خودشان آگاهند.

ولی می‌گوید «و مراحل» مرگ و مرگان، مرگان را هم داخل کرده است. مرگ که مسلم شعور انسان و شعور ملانکه ندارد، پس معلوم می‌شود در عالم مرگان هم یک حسابی هست که ما وارد نیستیم و نمی‌دانیم.

گفتیم تفسیر اول تفسیر حکم‌های است. حکم‌های پنجره فارابی که یکی از حکم‌های پنجره پرگ جهان اسلام است، عبارت خیلی شیرینی -نظره در کتاب فصول دارد. این مطلب را ویلیزی با موضوع "زبان حال" یا کره است، می‌گوید: "ضمن‌الشمار پیاده‌داران و آموزش پرچیدن و نظارت پیرامونی" انسان که گردش می‌کند، با گردش خود به درگاه الهی می‌پردازد. گردش آسمانی است. زمین که تکان می‌خورد، گردش زمین‌نماز زمین است. باران که می‌رود، ریزش باران می‌نماید و نماز باران است. جون روح و حقيقة نماز جبری جز تسنیم بودن [در مقابل] امر حق و خالصانه و مخلصانه امر او را اطاعت کردن نیست.

می‌گوید: آسمان که می‌گردد و زمین که تکان می‌خورد و باران که می‌رود، همیشه این‌ها امر برورگذاری نمایند و اطاعت می‌کنند. نماز آنها همین است.

ولی مولوی که مرد عارفی است و مسائل را عارفانه تفسیر می‌کند این طور نمی‌گوید: می‌گوید "انسان‌های عادی [تسبيح و تحمید موجودات را] نمی‌فهمند. واقعاً موجودات جهان خدا‌خدا خودشان را می‌فهمند و درک می‌کنند و می‌شناسند و تسبيح و حمد می‌کنند" و این را مکرر و در جهات متعدد گفته است. از جمله اشعار معروفی است که
مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم در مفاتیح نقل کرده است. می‌گوید:

جمع‌الدین عالمی در نهان با تو می‌گوید روزان و شبان‌ما سپریم و بصریم و هشیم با شما نامفرمان من خامشیم.

جوش شما سوی جمعی می‌رود محرم جان خدایان کی شوید در چیای دیگر قهرمان خیلی عالی‌ای دارید که متأسفاً همه آن را حفظ نیستم؟ می‌گوید:

معنی «الله» گفت آن سپیوه یولهون در الحوزات حمّه آدمیه. «الله» یعنی موجودی که همه موجودات نیاز خودشان را به درگاه او می‌برند. بعد می‌گوید خاک چنین، باد چنین، هوا چنین، دریا چنین، صحرآ چنین. [و این گونه نیاز خود را به درگاه او می‌برند]

بلکه جمله ماهیان در موجوده جمله پر‌زندگان بر اوجها و خلاصه می‌گوید ذره‌ای در عالم نیست آن‌اين که این طور است 1.

واقع ملکی و وجه ملکوتی موجودات حال آنها که می‌گویند واقعاً غلبه‌ای از تسیب موجودات در ذرات عالم هست مقصود‌شان چیست؟ آیا مقصود‌شان این است که در همین فضا آن‌اين صدا پراکنده می‌باشد یا همین طور که اسماً وادی هوست 1074

۱. [انعکار مولوی چنین است:]

یولهون در الحوزات حمّه لیه و نسماها و جداناها لیک چهل نالان پیش آن دیوانٔ فرد بر بخشی عاجیری کنیم نه؟ عاقلان کی جان کنیفند شیش چهل پر‌زندگان بر اوجها ازهدای زخت و مور و مار نبر ماابن زبده، هم هم به‌هار یولهون در الحوزات حمّه لیه و نسماها و جداناها لیک چهل نالان پیش آن دیوانٔ فرد بر بخشی عاجیری کنیم نه؟ عاقلان کی جان کنیفند شیش چهل پر‌زندگان بر اوجها ازهدای زخت و مور و مار نبر ماابن زبده، هم هم به‌هار
تفنی شنوی؟ نه، مقصودشان این است که هر موجود و هر دروازه که در
این عالم هست دو و وجهه و دو روش دارد: یک روش این جهان دارد که در
این روز مهر است و یک روش به جهان دیگر دارد. یک وجهه ملکوتی
دارد که در آن روز و در آن وجهه هر موجودی زندگی و شاعر است.
می‌گویند ساختاً جویی که شما می‌بینید، همه حیات حیات یا در درک نمی‌کنند.
عمیق ترین علم بشر، آنها که علم بشر به عمق انتها هم راه‌یابدند.
یک روش این موجود را درک می‌کند و آن «وجهه ملکی» این موجود
است. همین موجود یک «وجهه ملکوتی» دارد که از دست حس و علم
ظراف بشر خارج است. انسان باید اهل دل و اهل معنو و اهل حیات
پیشود این روز موجودات را هم درک کند و وقتی آن روز موجودات را
درک می‌پندام موجودات جهان در آن روز هم درک کند و هوشیار و
عالی و مستحکم شود. داوود که هویش را مرجع یا انتساب، می‌گفتند. نه
این است که اگر ما کنار داد، بودیم صدای کوهدرا می‌شیندیم (سردم
دیگر بودند و نمی‌شیندند). داوود گویش دیگری داشت که به پاکتو و
ملکوت مشایه راه پیدا کرده بود و صدای ملکوت آنها را می‌شیند. اگر
گویش بایدن شود، ما هم می‌شویم و خیال می‌کنیم که این یک مطلب
به اصطلاح دوره است و فقط بی‌غیر، باید باشد: نه، حتی لوی نیادار
آن شخص بی‌غیر باشد.
شیبیدتکه سنگریزه در رف می‌کرد بی‌غیر، اکرم تسبیح گفت. از
جمله معجزات بی‌غیر اکرم این بود که مسیح سنگریزه را به دست گرفتند
و مردم دیدند سنگریزه در مسیح بی‌غیر تسبیح خدا می‌گویند. در اینجا
معجزه بی‌غیر این بود که سنگریزه را به تسبیح درآورد. معجزه بی‌غیر
این بود که گویش افراد را پاز کرد و آنها صدای سنگریزه را شنیدند. آن
سنگریزه همیشه تسبیح می‌گفت: معجزه بی‌غیر در شنواندن این صدای
به
آن گوشها بوده در به صدا درآوردن آن منجر شده‌ها.

dاستان حاج شیخ عباس فقیه در وادی السلام
حال از برای این که نشان دهنده این امروز خیلی کم فویتی نیست.
یک نمونهٔ زیادی از کسی که مورد اعتماد و احترام هدایت شده و مسات
عرض می‌کند. همین مربوط حاج شیخ عباس فقیه (رضوان اللہ علیه) که
مرد پسیار یابنِ توابی بوده. این داستان را در قلم بالایی می‌بینی نقل کرد، بود
دو از مرجع تقلید زندگی حاضر که یاً منبرش بودند
شیبدم (یکی آیت اللہ گلپاگانی است ایشان گفته‌ند من خودم بای
منبرش بودم). گفتند: من در حواشی که حالت خوب بود ولی حبالا
چنین نبستم. یک وقت که حالتی داشتم رفتم به زیارت وادی السلام در
مجبور. یک وقت احساس کردم که یک صدای معنی‌زدای آن دو دستها
می‌آید. درست مثل این که شتری را با خوانده داغ کند و این شتر نعه
پندد. ولی هرچه اطرافم را نگاه کردم شتری ندیدم اما صدای نهر.
عجیب می‌آمد. وادی السلام خلوت بود در این بین منوشه شدم که در آن
سر وادی السلام جند نثر حرکت می‌کنند. گفتند: شاید اینها دارند شتر داغ
می‌کنند. همین طور آرام آرام راه افتادم و به عرفاً رفتیم دیدم بله.

۱. ما دوره ایشان را در کردیم، به این معنا که تنها ایشان در مشهد نبودن می‌بیند، وچگونه
بودم و وقتی که ایشان به چنین نجات می‌دهد، حاضر از قلم نگرفته بودند. وقتی‌ها و عنوان
تاریخ از قلم رفتند، بودند بعد هم با ما در مقیم نبودند. وقتی می‌دهم، ایشان
تاریخ و وقتی با ایشان به چنین نجات می‌دهد می‌بیند. وقتی‌ها و عنوان
اسلام را تاریخ از قلم رفتند، بودند بعد هم با ما در مقیم نبودند. وقتی‌ها
تعین می‌گردد که پیش درگذشته یا نه. وقتی‌ها و عنوان
معمومه از قلم رفتند، خداوند و خداوند که لحنی
نکته را ویران کرده‌اند. چنین
انشایی را از دیدگاه که ایشان به ایشان نمی‌دهند، به همین مورد
بی‌بنده و یا آدم عادی را که گوییم، به اینها دادن به حالت شیخ عباس که
می‌سیدند، یکی گفتند: هن دیگر آدم خوبی است، یکی چنین آمیزه‌بود.
صدای اهل سلام این صدا را می‌شنیدم، خیال می‌کردم شنگزاغ می‌کنند، حالا هم آمد، اینجا می‌شنوم و ویا هنگام شنوند.
حال خیال تکنید هر آواز و هر صدایی که در عالم باشد همه می‌شنوند. آن صدا، صدای دیگری است و آن گوش هم باشد گوش دیگری باشد.

داستان شیخ بهایی در نخت فولاد اصفهان

مجلسی اول (برادر مرحم مرحوم مصطفوی) که اله مهره سبیان جلیل القدر و عالم و منتبه و فوق العاده‌ای بوده و از شاگردان شیخ بهایی است نقل می‌کند که شش ماه قبل از وفات شیخ بهایی روی ما در خدمت ایشان به زیارت اهل قبر در نخت فولاد اصفهان که قبر یکبارنگن‌الدین در آن جا بوده و شاگردان‌هایش هم باشند مرتفع‌شده‌اند. یک وقتم دیدم ایشان رو کرد به ما و گفت: شما چیزی تشبیدید؟ گفتند: نه، دیگر سکوت کرد و حرفی نوز. راه اعتقاد و آمد. آن روز ما دیدم حال شیخ تغییر کرده، بیشتر به خود پراخته، حال تو به و ابابه بیدارکرد. و یک حال دیگری طبیعی از حال سابق دارید. همه‌ای شاگردیه‌ها حضور نهاده بود، آن روز اتفاق افتاد. ایشان مرگی می‌گوید من از سایر شاگردها جسورت بودند. قرار شد من از ایشان پرسیم که منشا یا این تغییر حالشما چیست؟ رفتن از ایشان پرسیدم، ایشان گفت: من آن روز وقتی از کنار قبر عبور می‌کردم این صدا را از قبر شنیدم که «شیخ در فکر خود باش»، مرگت نزدیک است، چرا بی خودت تمی نپردازی؟» و شنوند. آن‌ها بعد مرد.
حال می‌پینید که از یک گروه، یک صدا را یکی می‌شنود و دیگری
نمی‌شنود.

عالم مای عمق میر و یادده‌تر و رشته‌دارتر از این حرفه‌سازه که وقتی
قرآن به ما گفت تمام ذرات عالم تسبیح می‌کند، بگویبد من که گوشم را
می‌گذارم نمی‌شنوم و چرا در لاینات‌ها هرچه تجزیه کرده‌اند. این صدا
را نشسته‌اند؟ این حرفه [از روی] نادانی است. حقیقت‌ت چیز دیگری
است.

سخن پیامبر

پیغمبر اکرم فرمود: اول بار که در کوه حرفه می‌گذارند و جبر تل
نالد گردید. آیات اول سورة اقتآ رآورد:

اقرأَ يَانِمُ رَبُّكُ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَ الأَنْسَانِ مِنْ عَلْقٍ أَقْرَأْ رَبُّكُ
الَّذِي أَنْعَمْ بِالْقُلْمِ عَلَمَ الأَنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ

بکرته احساس کردم که گویا همه جهان در گویون شده، حرفک تکردم و
به طرف منزل آمدم. قدم به قدم که برمی‌داشتند، سنگ‌ها و تمام ذرات عالم
وجود را می‌دهیم که به سلام می‌کند و یا از حرف می‌زنند.
اصلاً معنی «الله‌نورِ السَّمَواتِ وَ الأَرْضِ» همین است. کجاست که در
آنجا نور خدا به‌اش، و مشرک می‌شود نور خدا در چاپ باشد و آگاهی و
شمول و ادراک در آنجا نیاورد! البته هر موجودی ادراک و شمول و
آگاهی اش به آن درجه وجودی خودش پیگیری دارد.
تفسیر سورة نور

بنابراین وقتی که ما می‌گوییم جمادات حیات ندارند راست

می‌گوییم، نه خواهیم گوییم جمادات حیات دارند هن چنین که

نمی‌گوییم جمادات حیات دارند، جمادات حیات خالی هستند، داردند و انسان حیات عالیتر و کامل‌تری دارد در این رو و در این رو

جمادات ما جز حیات خالی هستند. ویل در آن روی دیگر جمادات هم دارای نوعی حیات و پیش‌بین و آگاهی هستند و این حقيقة‌تی است که

قرآن به ما آموزش است:

آیت‌الله سبیل‌الله مانند سین در السماوات و الأرض و الطیب

صافات. کل چه علم علاهی و ناشیه.

عرش کردم راجع به این «آیت‌الله» بعضی گفته‌اند به عنی «آیت‌الله» آیا

نیا دانی؟ که منظر شان این یاده که تسخیر را به زبان حلال بدانند، وی

مرحوم فیض در تفسیر صحیح آی از یک مرد زرگی نقل می‌کند که در اینجا

مختاط شخص بی‌عمق است؛ به‌یک‌یک می‌گوید: «آیا شهود تکرده؟»

یعنی تو که اینها را به شهود دیگری کرد.

آیت‌الله سبیل‌الله مانند سین در السماوات و الأرض [آیا شهود دیگری که]

خدا را تسخیر می‌کند هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمین است. در

اینجا جنون «هرکه» (من) فرموده‌است، بعضی گفته‌اند این آیه هم‌عنوانیت

ندارد. خصوص ملانکه را در آسمانها و انسان را در زمین شامل می‌شود،

ولی عده‌ده می‌گویند به، «من» در اینجا با «ما» در جای دیگر فرق

___

۱. [وجهه چکنی]
۲. [وجهه ملکوتی]
۳. ج. ۳ / ص. ۲۲۹.
نمی‌کند. جون فعالی را به این‌ها نسبت می‌دهد که از نوع [فعال مخصوص] "ذوی العقول" است، "من" بیان شده است. نمی‌خواهد بگوید آن‌ها [که خدا را تنبیه می‌کنند] انسان‌اند یا فرشته، ولی جون کاری که می‌کنند شیبه کار انسان است، خدا آن‌ها را "کس" خواند است نه "جیز"؛ آیا نمی‌بینی که خداوند را تنبیه می‌کنند هرکس در آسمان است و هرکس در زمین است و هم مرگان در حالی که صف کشیده‌اند؟

کلّ قدّ علّم صلائت و تنشیخه این جمله را هم دو جور تفسیر کرده‌اند. بعضی گفتند خدا از اسلام و تنبیه هم این‌ها آگاه است. ولی نظر بهتر که قرینه‌اند خدا از تمام و تنبیه هم این‌ها آگاه است. خداوند بعد بیان کرده است یعنی این‌ها که چون این‌ها به تماس و تنبیه خودشان آگاهند کلّ قدّ علّم صلائت و تنشیخه و علّم الله که دور از تکلیف‌اند این‌ها به کار خودشان آگاهند و خدایی معنال به تمام کارهای این‌ها آگاه است. و صلّی الله علّیها وآله وآیاتِ اجمعین.

با حکک العظم الاعظم الاَعْظَمُ الاَکَرُمُ يا الله... خداوند جهانی ما را به نور قران منوی بگردان، قلب‌های‌ما را به نور هدایت خودت بفرش، نیت‌های‌ما را خالص بگردان، اموات ما غریق رحمت خودت بفرما.
تفسير سورة هنور

اودع بالله من الشيطان الرجيم
وَلَيْهِ مُلْكُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمُصْرِئُونَ. {11} أَلَمْ تَنََّى اللَّهُ مُحِيطًا بِهِمْ وَمَكْسَةً يَدْعُوهُمْ عَنْ مَّشَارِعٍ يَضِربُ بِهَا سَوَاءً وَالْوَلَّدَينَ عَدِيدَانِ مِنَ الشَّيَاطِينَ، فَيَقْتُلُوْنَهُمْ عَنْ مَّشَارِعٍ عَندَ الْمَسْتَقِيمِ وَيَضِربُونَهُمْ بِسَيْفٍ ضَعٰٰفٍ. {12}

اًزُبِّغَ اِنَّ دُوْ مَهْيَاءٍ كَثَّ كَرَمَآيُهِ اَوْلَهُ آيُهُ كَوْتاهَى اَسْتَ وَمَجمُوعًا، دُوْ جَمْلَهُ اَسْتَ وَهُ مَذْرَفُتُهُ اَنْمَثَى اَسْتَ ازْآيُهُ كَى دُلُّ جَمْلَهُ اَسْتَ وَتُفْسِيرُ شَدُّ مَفَادِ اَيَنَ دُوْ جَمْلَهُ اَيَنَ اَسْتُ:

١٠. نُور /٢٦ و٤٢.
جهان صبرورت و شدن

در جمله اول می‌فرماید: وَ اللَّهُ مِلْکُ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ قَدْرَت و
فرماندهی تمام آسان‌ها و زمین از آن است، همه جهیز در قیمت اختیار و
در فرمان اوسط، هیچ موجودی از موجودات نبسته که از تحت نفوذ و
فرمان اوسط خارج باشد. جمله‌ای در: وَ اِلَیْهِ ٱلْقُرْءُ مَّصِيرٍ «مصیر» از همان ماده
صارورت» است و صبرورت یعنی از حاصل به حالت رفتی، از وضعی به
وضعی تغییر شکل دادن. مثل این که می‌گوییم نطفه علقه گردید و علقه
مضغه گردد و مضغه عظام گردید یا البته یک به یک انسان شد: جنین
ضیب گردد، صبی رجل گردد. جهان ما جهان یک «گردیدن» است. جهان
صارورت است. اگر جویی را در نظر بگیریم، آن جهیز که امروز این
چوب هست همیشه این جوب نیوده است، جهیز دیگری نیوده که «جواب»
گردیده است و این جواب هم همیشه جواب باقی نخواهد ماند، پاز جهیز
دیگر خواهد گشت.

یک سوال هست و آن سوال این است: این که خاکی آدم بشود،
آدمی خاک بشود، آب و خاک و هوای مثالاً درخت بشودن. درختی
حیوان بشود، حیوانات انسان بشود: پایان این گردیدن چیست؟ آیا همین
طور یک گردیدن‌های بی‌هدفی است؟ یک جهیزی نبوده، پاز آن
جهیز دیگری می‌شود و آن جهیز دیگری همیشگی می‌شود. پاز آن
همه گردیدن‌ها به سوی خداست و روح و حقیقت معاد هم همین است.
این جمله: وَ اللَّهُ مِلْکُ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ إِلَیْهِ ٱلْقُرْءُ در واقع همین
مطلب را می‌گوید: همه جهیز از آی خداست و به سوی خداست. مفادش با
مفهوم آیه کربه‌ای که به دستور خود قرآن وقتی که انسان مصطببتی را
تفسیر سورة نور

می شنود آن را تلاوت می کنند: «آمَّا لَهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۱ یکی است. با این تفاوت که در آنجا «آمَّا» می گویم، ظاهر کلمه اختصاص به انسان‌ها دارد. ولی از این آیه حتی این مقدار هم بی‌وی اخ تصاحب نسی آید.

می‌گوید: همه جزی از آن از آن، و همه جزی به سوی آست، و در واقع به همان دلیل که همه جزی از آست و از آن از آست، به سوی آست و هم هست.

معنی توحید

از جمله دعاها یک که در بین تکیه‌های افتتاحیه - معنی شش تکیه‌ ریک که خواندن آن در از تکیه‌های اجرای مستحکم است - می‌خوانیم، این دعاست:

۱۱۹۱ 

۱۱۹۱ توحید یعنی این: از توسط (همه جزی از توسط) و به توسط و مال توسط و به سوی توسط.

حال در این آیات سورة نور دو تا از اینها: «کل» و «الیک» [آمده است: و لَهُ مَلَکُ الشَّمَوۡاتِ وَ الْأَرۡضِ وَ إِلَیهِ الْمَصۡرُوۡعُ وَ جَنِينَ به نظر می رسد که این آیه به منزله تعلیم آیه بیش است: یعنی آیه بیش که فرمود: «همه موجودات ن تسیب که خداوند و شناسان و تناگوا خالق خود هستند» دلیل این است که همه جزی از آن از آست و جوون از آن،

۱. بی‌ره / ۱۵۱.

۲. این که عرض می کنم «همه موجودات» به کمک آیات دیگر است.
اوست به سوی اوست؛ به همین جهت اصلی و موجودیت ترتیب است، صبوریت و جذبیت این ترتیب است. در این زمینه مولوی شعرهای خانی خوی دارد، می‌گوید:

جعه‌ها را روی‌ها سوی کل است
بلنان را عشق با روی‌گل است
از عشق‌ها جا کاند آنها سرد
آن‌ها از دریا، پی دریا می‌روند
از سر گوشه سیل‌های تازه‌رو
وز تن ما جان عشق آمیز رو

الله‌م‌ملک‌الشکوه‌ن و الأَرضَ از آن اوست، «و‌عَلِی‌الله‌آَصِیبَ» و به

سوی اوست. به همان دلیل که از اوست، به سوی اوست.

اگرچه نویت آیه‌ای بعد است که راجع به کیفیت نزول بیار (تشکیل ابرها و ریزش بیار و تکری، و خصوصیت ایتها) بحث کرده است که این آیه‌ها هم از معجزات قرآن است. دولت ملک است که این لحظه به حضور الله حرکت چنین می‌کنند. حال که به ترتیب موجودات و بحث بازگشت همه موجودات به سوی پرورده‌گار به میان آمد و شباهت ماه مه‌سپاهی مبارز رضمان است. مطلعی را برای بهینه

توضیح می‌دهم.

رسالت دین

دین یک رسالتی دارد که این رسالت از خیلی دین ساخته نیست؛ بینی از عقل و علم و فکر بشر این رسالت ساخته نیست و اگر در حدود علم و

1. الیه‌ی تعبیر «جزء» و «کل» اندکی [نارسالت] شعر است دیگر. هر جزئی رویش به کل

خودش است.

2. می‌گوید این بارها را مشا می‌پیداید چگونه از دریا بریم خورد، آخر هم بریم گردیده، همان جاکه دیده است. جون از دریا است، به دریا هم بریم گردیده.

3. از همان جا که آمده به اصل خودش باز می‌گردد:

هرکه او مهجر ماند از اصل خوشی بازجوی روزگار وصل خویش
عقل بشر می‌یابد به همان عقل و علم بشر واگذار می‌شود و دیگر، به‌معنای
می‌تواند نمی‌شود. اسلام برای عقل بشر فوق العاده ارزش قابل است. برای تفکر فوق العاده ارزش قابل است. برای علم و مطالعه و آزمایش و مشاهده موجودات و به‌تعبیر خود قرآن برای سیر در آیات آفاق و انفس فوق العاده ارزش قابل است. و لی اینچنین نیست که عقل فکر کردن، استدلال و علم و مشاهده و آزمایش، هر اندازه ترکی کند. بتواند آن
نشانه‌هایی را که دین از انسان‌ها از جهان داده است ارائه کند. این دیگر فقط رسالت دین است. و آن مقدار که شما می‌پنید علم و عقل بشر
حقایقی را که دین بیان کرده است تأیید می‌کند (به قول ویلیام جیمز) بعد از راهنمایی دین بوده، یعنی بعد از آن بوده که دین حقایقی را ارائه داده، علم دومتری به فن است بیان قطعه از جهان قرار است و نشانه‌هایی هم بر
صداق و تأییدش بهدا کرده است.

جهانی که دین ارائه می‌دهد
یکی از آن رسانه‌ها همین طلب است که دین بی‌چهر! به‌تعبیر امروزی‌ها،
جهانی که می‌تواند ما را تغییر می‌دهد. یعنی یکی از آن‌ها درباره جهان تغییر
می‌دهد. جهانی که ما با حس خودمان آن را احساس می‌کنیم و با عقل
خودمان آن را درک می‌کنیم که جهان از جهان از جهان نگهداری می‌کنیم.
ما ارائه می‌دهد همین جهان اینجا ما با این که نارود و بود خیلی بیشتر
و حیات به ما این جور می‌گوید: سَّبِحَ اللّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ إِلَّا ذَاتِ قُرْءَانٍ.
همست زیانشان به تسیبی خدا گویاست و لیکن شنویم. این مهم است) شناخت عمیقی ارائه می‌دهد. ما برای

۱. [ظاهران ظاهر استاد به این آیه نیر بوده است: وَ إِنَّ مَنَّ يَتَّقِنَ عَلَيْهِ يَا عَذَابُ الْجَهَنَّمِ] لاْقِفُوهُمْ تَسِيِّبِهِمْ: اسرا / ۹۷]
خوهدان چشم سراغ داریم، گوش سراغ داریم، لاشه سراغ داریم، شامه سراغ داریم، ذهن سراغ داریم. اینها در جهان هستند. اینها در جهان هستند. اینها در جهان هستند. اینها در جهان هستند.

۱. این که می‌گویم «غالباً» را یا این است که در قدم نیز به هدایت فرآیند به حساب می‌آید.

مثل عالمانه این است: باده هست که وقتی بچه بودیم، این بچه‌های شیطان را این جو می‌کردند، ما می‌گفتند: این بچه را می‌بینی؟ همین قدر که هست. دو برای این زیر زمین است. بعنی این که این کجی نیست. این که این برای این است: این قدش را می‌بینی، دو برای آن زیر زمین است.

دنبای شعور باطن انسان

علم امرز هم دریای رو به انسان به جنین کشفی نائل شده است. در قدیم غالباً این طور خیال می‌کردند، این جسم می‌توانست که دارم می‌بینم، رو به می‌بینم، خودم در درون و ضعیف خودم [می‌بایست] از ضعیف و دل خودم که خودم باخیرم! این رو به می‌بینم، این هم جسم می‌بینم. بسیا از هر که خودم باخیرم تا ناشی از جسم و رو به خودم

باخیرم. ولی روان شناسی و روان‌شناسی از اموزه‌ای ارائه داده است که از روح انسان فقط مقدار کمی برای انسان بیداست و بیشترین از خود انسان مخفی است. این جور مثل می‌زند. می‌گویند شما که هدایت یا بک مطلب سیده بودند.
تفسیر سورة نور

قطعه بخش ابتدایی در حوض، بعد از پیشینه از این هنر هنری به نقطه بیشتری چقد از آپ پیروی از و جدایی در داخل آپ است. وقتی نقاشی می‌کنیم، می‌باید مقدار کمی از این هنر هنری به نقطه بیشتر و به نقطه بیشتر قرار داد. می‌گوید روح انسان هم این طور است. یکی مقدار از روح انسان برا خود انسان آشکار است. مقدار بیشتر روح انسان از خود انسان هم مخفي است. هرکسی یک دنبای درون مخفي از خودش دارد، آن را می‌گوید دنبای شرع باطن که گاهی آن دنبای درون مخفي که خود انسان هم از آن یخ خار است. در خواب یا در پیدا یار، در حال غضب و حضور اثری پیروز می‌دهد.

تمثیل مولوی
مولوی قواف لعابه اعجوبه است. در مسائل روحي عجیب است. با این که این نظر را روانشناسان در قرون یک کشف کردند ولی این عارف و خیلی از عارفهای دیگر که در مسائل روحي وارد هستند، به نظر این مطالب برخوردار کردند. می‌گوید: ای انسان! تو خیل خوانک که پایتان خودت را خواب شناخته ای! تئل این جور می‌آورد. می‌گوید: بهر غسل از در روی در جویبار بر تو آمیز زند در آپ خار گرخ بلان خار در آپ است. یکی چونه در تو می خلدن داتی که همست می‌گوید آیا اتفاق افتاده که یک وقتی لباسی یس را کنند؟ رفته‌ای در جوی آپ که خسل یکنی، آپ از اینجا می‌گذشتند، نگاه کرده‌ای، دیده‌ای آپ خیل خواب و صافی است. دیزی هم در آن نیست. ولی سرت راکه زیر آپ می‌کنی و می‌روی ته آپ. یکدفعه می‌بینی سوزش ناراحتت

افراد (نشیمن)، 837/2020
کرد، معلوم می‌شود خار در آنجا هست. این خار در داخل آب وجود داشت ولی تو خبر نداشت. وقتی که رفتی زیر آب و آن خار به دنبال خلیج [از آن آگاه شدی] پاز هم آن را نمی‌پینی وی به دلیل این که می خلیج و تو را ناراحت می‌کند [یه وجود آن یه میری] بعد می‌گوید: 

خار خار حسها و وسوسه از هزاران کس بود نی یک کسه! 

می‌گوید: از انسانی نوگاهی خیال می‌کنی که یک موجود بسیار باکی هستی و هیچ عیب و نقصی نداری، ولی اگر تو فهمی، گویی از روی خار خارخای روی که در تو بی‌دار می‌شود، از روی می‌لواه و وسوسه‌هایی با پنگی حکیم در دوستی یک جهانیه هست. خودت از آن پی گیری هستی.

مثال دیگر

مثال دیگری ذکر می‌کند. در آن مثال انسان را به حوضنی تشبیه می‌کند که در تن آن حوض کنافته‌ای (سرگین و امثال آن) جمع می‌شود، ولی اینها رسوب می‌کند و تن‌شین می‌شود. صبح زود وقتی انسان می‌روید حوض به حوض نگاه می‌کند می‌پیدا آبی صاف است مثل اشک جف پنeta آن تو حوض بیداست آدم احساس نمی‌کند که در اینجا یک جبه دیگری وجود داشته باشد. ولی دو ساعتی از طلوه‌خوابنی می‌گذرد. آفتاب روزی یک آب می‌تابد، جواز سبک را سنجین تر و سنجین را سبک می‌کند. یکمتری می‌پیشه از آن تو حوض جه کنافته‌ای بیرون می‌زند. یکدفعه می‌پیشه چربی از آن تو حوض حسنی کرد و آمد بالا. یک قطعه سرگینی آدم باور نمی‌کرد که در این حوض به این صورت و با کی.
تفسیر سورة نور

یک چنین کافی‌کننده و وجود داشته باشد. می‌گوید: ای انسانان! تو گاهی و در شرافتی روح خودت را نگاه مکنی، می‌گویی الحمدلله وقتی که نگاهی کنی در خود ذهبلی جزی در در و وجود ندارد: ولی این شیء از کنی، بگذار یک آفتان یادید، بگذار یک ناراحتی به وجود داشته. آنگاه، خودت را امتحان کن، بعد بین چه جزی‌ها از آن ته روحت بالا می‌آید به صورت سخن، به صورت عمل، به صورت فحش، به صورت تهمت، به صورت غش و به صورت‌های دیگر.

غرض این جهت است: از نظر علم امروز این مطلب ثابت است که روح انسان، قسمتی از آن پر خودش مکشوف است و قسمتی بی‌شتیش از خود انسان هم مخفی است. در سیره‌های این طور می‌خوانیم: فانه‌ی پیداکن

الکل و آبخز پر آن راز آگاه است و از نیهم آن راز آگاه است. از امام سؤال کردن: «از راز پنهان‌تر»! چیست؟ مگر جزیی از راز پنهان‌تر هست؟ فرمود: یله. از راز پنهان‌تر آن است که یک جزی در روح تو وجود دارد. خودت هم باد تبیعت. راز آن است که خودت آگاهی دیگران خبردار نیستند، پنهان‌تر از راز آن است که خودت هم آگاه نیستی ولی در تو وجود دارد.

در دعای کمیل جمله‌ای است که همین حقیقت از آن گشایش می‌شود.

امیرالمؤمنین به خدا عرض می‌کند که من بی‌هایی دارم، ملانکه تتو که رقیبی ۳ از هستند آنها می‌دانند ولی! و گذته آنت الیه الیه و از آنها! آنها! آنت الیه الیه و از آنها! آنت الیه الیه و

شیاه! با خیمی آنت الیه الیه! از دو روز از ملالکه می‌به خبرند، فقط تو می‌دانی (خیلی عجب این است). در من جزی‌ها و وجود دارد که ملالکه هم از آن عمق پی خبرند، فقط تو خودت می‌دانی.

1. ۷۰. ۲ (به معنی مراقب و شاهد)
باظن و جان عالم
آن تعمیل عادمانه و این حرفی که علما امروز ثابت کردند که روح انسان
یک مقداری آشکار است و مقدار بیشترش مختلف و پنهان است، اینها را
برای این ذکر کردم [که بگویم] نه تا روح انسان جنیب است، خود جهان
هم همین طور است. ما مقداری از جهان را داریم می پینیم، مقدار
بیشترش حکم همان هندوانه زیر آپ را دارد و آن، باظن و جان عالم
است و ما را از آن واجبوت. خود ما هم همین طور: ما غیر از این جهان,
چشم دیگر داریم; غیب از این جهان. گوش دیگر داریم: غیر از این ذاته,
اذخای دیگر داریم; غیر از این لامسه، لاسم دیگر داریم: غیر از این
شانه، شانه دیگر داریم، و خای غیر از جهان، اینها قوای دیگر داریم. این که
قیال عرض کردم یک آمد ناک و مهدی و متزم صدایان را در همین
جهان می شنوید که ما نمی شنویم، معلوم می شود که یک حواس دیگری
هم هست. علم امروز وجود حواس زیادی را احتمال می دهد، و حتی
ممکن است حیوانات چیزهایی را احساس کند که ما انسانها احساس
نمی کنیم. حدیث است که بیغبار اکرم فرمود: من قبی از دوره رسالت، در
مدتی که گودسندر جوانی می کرد، گاهی می دیدم این گودسندر مثل این
که یک تکانی می خورند، و لی من جیزی احساس نمی کردم. اما بعد از
این که به نبوت رسیدم پسیدم، گفتند این حیوانات صحیحا را
می شنوید که انسانها نمی شنوند.

اصلاً عبادات برای چیست؟ برای این است که در ما موارتیت پیدا
شد. يعني همان حسی که اسمش را می خواهید حس ششم بگذارید. غیب
حس دهم و یا حس صدم: بلکه به آن عمق و جان عالم را پیدا کنیم،
خودمان جان و دل بدیا کنیم و یا جان عالم آشنا شویم. فخر رازی روبعی
خوبی دارد. می گوید:

اوران جلد 2 (بهاری)، 1350/1381.
تفسیر سورة نور

۱. ترسوم برم عالم جان نادیده

۲. بیرون روم از جهان، جهان نادیده

در عالم جان چون روم از عالم تن

در عالم تن عالم جان نادیده

می‌گوید وقتی که هنوز در اینجا هستم و با عالم جان آشنا نشده‌ام، بعدها هم دیگر فایده ندارد، وقتی هم بیسرم کور مدارم، همان که قرآن فرموده: و مین‌کنید این‌گونه؟ فهیم‌تر از آن آن که در این جهان کور باشد درآهتر کور است و گماه‌تر.

کوربایتی

مقصود از «اعمی» چیست؟ آیا مقصود کسی است که در این دنیا جسم سر نداشته باشد؟ یا یک کسی جرم نمی‌شود، و جنادئ او لیباداده، به‌دینه‌نگ که جناده نداشته‌اند.

مرحوم سید احمد کبیری‌ییکی از پژوهان بوده است. نامه‌هایی میان ایشان و عالم بسیاری از مراجع حج شیخ محمدحسین اصفهانی (رضوانالله علیه) استاد علایم فیاظی ری و بدل شده است. گفته‌هاد مرحوم آقا سید احمد یکی از مراجع کور بوده. سلسله فیاظی (성을 الله تعالی) نقل می‌کرده که او در آخرین یادمانی می‌تویست: «دوست دارم که جنادئ او را دیگر بچه‌گیری رنده‌مینی کنکه می‌گردد هم کور پوشش که جز او دیگر جهت را نیش.» یک جناده کوری از هر بیاتی پیشتر است.

ایپیلیاس از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق سلیمان است و کور

۱. می‌ترسم بیسرم و عالم جان را ندیده باشم.

۲. چگونه من می‌توانم از عالم تن به عالم جان بروم؟

۳. آسراه / ۷۲.
بوده. روزی حضارت باقریه با بعضی از اصحاب در مسجد مدینه نشسته بودند. حضارت عملي را انجام دادند که ممکن است شما تعجب کنید، ولی تعجب نتیجه که این را خیلی از شیعیان کوچک‌شان هم دارند (من سراج دارم). حضارت به آن‌ها یکی که آن‌جا بودند فرموده که این اینجا همین طور که نشسته‌اند خمیش می‌شوم، هرکسی که می‌آید از او سراغ می‌گیرد، بپیوند. چه جواب می‌دهد؟ افرادی آمدند و این‌ها می‌پرسیدند: از این جعفر سراقی داری؟ می‌گفتند: نه (ماما نشسته بود و آنها نرم دیدند). اپوسیور کور وارد شد. حضارت اشاره کرد. فرمود: از این پیرسید. گفتند: اپوسیورا از این جعفر خیری داری؟ گفت: یس این خوش‌شید تابان جیست؟ که اینجا نشسته؟!

این، مقام انسان را نشان می‌دهد که در انسان حسنا یا وجود دارد؟

که اگر آن‌ها را ترتیب کند، جذب‌هایی را می‌بیند که هر بیش یسیر این جذب‌ها را نمی‌بیند.

بس ای‌های قرآن که می‌فرماید می‌دانن که این‌ها بانی فرمایشان در الأزمه این‌ها و اصل بسیاری که این خواهد گوید؟ هرکس در این دنبای کور باشد در آن دنبای کور است نمی‌خواهد پدرخواهی کسی که جشن سرش کور باشد جشن است (العلا ذی‌الله).

این ام‌کوشی از اصحاب حضارت رسول الله عیسی کور بود. داستان سورة «عبس» را بعضی گفته‌اند مربوط به خود حضارت رسول است. بعضی

۱. در اصفهان مؤسسه تأسیس کرده‌اند برای دستگیری از کور، اسم خویی براش انتخاب کرده‌اند. «متأسفانه ابایه». جون اپوسیور کور بوده، اصفهانیه خوش‌شید نیست. مؤسسه نام ابایه» گذشتند.
۲. اگر در قدیم مردم [از این سخن] تجربه می‌کردند و می‌گفتند نبای حسی بیشتر نداریم، امرز نابنده که دخوست دیگری هم در انسان هست، لااقل بیشتر هست و می‌تواند وجود داشته باشد.
گفت‌آند مرور به عثمان اسما و بعضی گفت‌آند حضرت رسول به اعتبار این که سرگرم هفدايت دیگران بودند این کار را کردند. به عنوان وقتی او این ام‌مکن‌م) وارد شد. حضرت آن احترامی را که شایسته او بود بجا نیاز و دارند به واسطه این که سرگرم هفدايت دیگران بودند (بعضی گفت‌آند نه. منظور عثمان اسما و او تکرر کرد. به هر حال آیه قرآن نازل شد: عیسی و تو: (آن جامه) الشیمی(1)؛ آن شخص (رسول اکرم و یا کس دیگر) چه‌ی خود را عیسی کرد. روشی را ترش کرد و پشت کرد که کوری وارد شد.

چرا؟ کوری ظاهر که عیبی شمرده نمی‌شود.

پس قرآن که می‌گوید: هرکه در این جهان کور باشد در آن جهان کورتر است، خودش در خواهد برساند که یک مسلمان! تواننتها همیشه تواننی سر نیستی. کوشش کن جشن دلت پاز شود قرآن کریم در آیهای دیگر می‌فرماید: و گویی، آن‌هذگا قانع می‌گردد، ممکن استی از عیسی و تو: (آن جامه) الشیمی(1)؛ آن شخص (رسول اکرم و یا کس دیگر) چه‌ی خود را عیسی کرد. روشی را ترش کرد و پشت کرد که کوری وارد شد.

دبی این است که همیشه در زندگی احساس شفارش می‌کند. ساوت و سلطنت دنبایا را هم که او به‌هدی پاز هم در فشار است، و آما در آختر، می‌گوید: رزی لم‌خردنی آمیزت و قد کدست بصیرا بر وردگار! من که در دنیا جشن داشتم، چرا از دنبایا این دنبایا آوردی؟ این دنبایا ای دنبایا او را چه‌ی جواب می‌دهند که پیروی آن دنبایا به درد این دنبایا نمی‌خورد، اینجا یک پیروی دنبایی دیگری لازم دارد که بايد در آنجا به دست می‌آوردی:

---

1 عیسی/ 1 و 2.
قال کُلّیکی کُلّیکی ایشانی قَنُونی و کُلّیکی الیوُم تَنَّیم ۱۰ نو آن جَشم بینا را در
دبی بیدا نکرده که آیات ما را بیایند آیات ما جلوئی چشمت پدید و
نمی دیدی کوری می‌ودی، طبعاً اینجا هم کوری. هرکه در دبی جَشم باطل
داشته باشد اینجا هم جَشم دارد. جَشم ظاهر که ملاک نیست.

در آیهای از سورة مبارکة حديد ۳ نیز صحنه‌ای از قبایل را پیان
می‌کند: یوم یکشیشان و منافقان، آنها اوتبار آن‌ها را گیرستند و
مردان و زنان منافقان در قبایل اهل ایمان را می‌بینند که با چراغ و تورانی
وارد می‌شوند [در حالي که] خودشان تاریکتند و بی‌چراغ. این‌ها به
مؤمنین رو می‌کند و می‌گوید: اتفاقاتی به ما کشف که ما از دور شما
استفاده کنیم. مؤمنین جواب میدهند: متاسفانه این تور را یاد نگرفتم، قابل
استفاده نبست! قبل از آنها وارث‌گذاری فَلَتُسیقنا نورا، این تور را در دبی یاد
بدست آورد، بزرگ‌تر پیدا می‌شیم. از آنجا نور را باید به دست آورد. این
چراغی است که آن‌ها باید به دست آورد.

فَصَّ‌ریب، بَنی‌هَم یُرسِب لَهُ بَابَّ بِابِطَهْنَ فِیهِ الرَّحْمَةِ وَ ظَافِرَهْنِ مِن قَبْلِهِنَّ الْعَذَابُۢ.

دو نفر در قبایل می‌پنداهند دوش به دوش یکدیگر را بروند در حالی
که برای یکی جهان روشن روشش باشد، هم‌اکنون روشش باشد، و آن
دبیگری همه چون راه‌یافته، راه‌یافته این که آن چراغ، چراغ باطن
است. هر کسی که آن چراغ در باطن روشن روشش باشد، بتوانی هم از پهن و زمین
راهش باشد. بتوانی چون نور را ناپید المی‌شود، و آن
که چراغ قلبش خاموش و تاریک است همه چاوند راه‌یافته را ببینند. دائماً

۱. طه / ۱۲۴ - ۱۲۶.
۲. آن آیه هم عجیب است. اهلًا قران هم‌انداز عجیب است، واقعاً قران سرایش
معمار مظلم و مرتب است، درست نشان میدهد که قران از عالی جان آمده و کتاب
جان است.
۳. حديد / ۱۲.
تفسیر سورة نور

به این و آن اطماع می‌کند که هم‌سایه از آن نورت به ما هم به قرض بده،
می‌گوید متأسفانه قرض دادنی نیست.

 رمضان، ماه ضیافت خدا
شیهای احیاء دارد نزدیک می‌شود. چه تعبیر عجیبی دارد بی‌غیر اکرم
برای ماه مبارک رمضان؛ می‌فرماید: دعیتُ فی ۳۴ ظیافَةٌ الله آن شما در این
ماه به هم‌مانی خدا خوانده شده‌اید؛ در این ماه، خدا میزبان است و شما
می‌مانی. پس به این مقياس فهمید جنگ در درهای رحمت الله در این ماه
پاز است! می دانید در رابطه‌ی میزبان و می‌مانی، این میزبانی است که شان
مهمان را گرامی می‌دارد. هر کسی وقتی می‌مانان یک آدم کریم شد، به دلیل
این که می‌مانیان است. میزبان و گرامی می‌دارد. فقط کوشش کنید که
لااقل بتونیت به صورت یک می‌مانان بر سر سفره این می‌مانان وارد بشود.
این معنویت ماه مبارک رمضان. شیهای قدر است که نزدیکی است.
ما باید در طول این پبیست روز لاقچی کازی کرده باشیم که در این ایام و
لبانی قدر (نوزدهم، پبیست و پیست و سوم) یکتایت به صورت یک
میزبان بر سر سفره این می‌مانان وارد گردد. این به
خیاب خودمان – زنجبیر بر نفس اتاره زدن‌ها، با طبیعت مبارزه کردن‌ها,
روحانیی را غلبه دادن بر طبیعت، ذکر زیاد کردن خدا. دعای زیاد
خواندن، تلاوت قران زیاد کردن، در دید خدا زیاد بودن، این‌ها همه
آمادگی است برای این که در این شیهای احیاء بتونیت مانند یک می‌مانان
بر سر سفره رحمت خالق خودمان وارد بشویم [و در این ضیافت
شرکت یکی؛ توه‌های تکیم، انشای تکیم، استغفار تکیم، از خدادی متعال رحمت

1 خطیب شعبانیه.
بخواهیم؛ سعادت بخواهیم براي خودمان، براي برادران مؤمن خودمان.
برای جامعه اسلامی خودمان، اصلاح نفس خودمان را بخواهیم. عبادت
اصلاً براي نورانیت است. ما عبادت می‌کنیم براي این که به وسیله عبادت
و به‌باد خدا بودن و غیر خدا را قواموش کردیم، از این ظلمت‌ها و کدورت‌ها
و تبریگ‌ها بپرداز و قلب ما به‌نور الهی منعوت شود.

از ذات مقدس خداي متعال مسئله می‌کنیم که به همه مان
توافق عبادت واقعی عنايت بفرماي‌ن.
خدايا! جان ما و دل ما و قلب ما را بیینا و شنوا و گویا قرار بده.
خدايا! ظله‌ای را به‌نور قرآن منسوخ بفرما، توافق‌توبه و
اخلاص به‌همه ما کریم کن، خیر دنیا و آخرت به‌همه عنايت
بفرما، اموات ما غرق رخت خودت بفرما.
تأذيع بسم الله الرحمن الرحيم

أَفْلَىٰ عَيْنِي أَيْضًا أَيْضًا

ابن آيات، هم دناله هما بآية مباركة نور است وهم ابن آيات يكـ هدف راتعقيب ما كند و أن هدف همین است كـه الموجودة عاـلم درـ يك روشناي بـي سر مي بند، روشن آند بـي نور خـدا و بـا يـك ارادـة

۱. نور / ۴۴ و ۴۴.
حکیم‌گانه‌ای تدبیر می‌شوند. در آیه‌ای که در دو جلسه پیش تفسیر کردم، یک جبران عمومی به‌هان از دیده‌های ظاهر را بیان گرفته‌اند. عبارت بود از تسخیص موجودات و این در این آیه و آیه‌ی بعد، دو پدیده ظاهر از پدیده‌های جهان را یارا می‌کنند و مخصوصاً در آخر این آیات این عبیر هست که ما با چشم حقیقت‌بین و با دیده‌ی عبرت (دیده نافذ و تعقیب گزیده‌) در اینجا یک گرفتگی این دو پدیده یکی مربوط است به مسئله‌ی یاد و پر و باران و تگرگ و به اصطلاح علمی قدم «کاتات جوئیه» و دیگر مربوط است به خلق حیوانات. علم الحیوان، زیست‌شناسی حیوانی. و علت قرآن هدف خودش را تعقیب می‌کند. هدف قرآن از بیان این مطالعه به هدف یک نفر ذهن‌سنجی عالی به کاتات جوئیه‌ی یاد نشان‌دهنده مسئله‌ی متناقض است قرآن از همه‌ی اینها می‌خواهد آن راه‌هایی را که این مسئله به وحیده و خداشناسی و معنویت دارد، به پردازش دهد حال در مورد آیه‌ی اول که عرض کردم مربوط به کاتات جوئیه‌ی است توضیح مختصری عرض بکنم.

کاتات جوئیه
یک سلسله‌ی حوادث به سیار مهم، تن در زمین و به اصطلاح در آسمان (به معنی‌ای مثل ماه و خورشید و ستارگان) بلکه در این جوئی که بر زمین احاطه‌کرده، در این قشری از هوای که بر زمین احاطه کرده است رخ می‌دهد که اینها را (کاتات جوئیه) می‌گویند. همین تشکیل ایر در این فضا، حرکت یادها، ریز ایران و برف و تگرگ، طوفان‌ها و انقلاب‌ها که گاهی تبدیل به یک نکته و بلا جهت در نیست و به هر حال این حوادث یک سلسله جدایی‌برنده است که زندگی جاندارها و آن جمله‌ی انسان پستان‌دار به اینها دارد. اگر به آن‌ها می‌پردازیم، هوا ساكن مطلق می‌بود. مثل یک حوض
آب صد درصد آرام که هیچ تکانی به آن وارد نشود، آیا امکان زندگی برای بشر در هیچ نقطه‌ای حتی منطقه‌های معناداری پیدا نمی‌کند؟ خیلی واضح است که اگر ابر و پر باران نمی‌باشد، گیاه و حیوان و انسانی نبودند. من خودم نشمرده‌ام ولی بعضیها که شعرده‌اند معنی هستند که در 10 آیه قرآن از باد و ابر و باران و تگرگ و امثال اینها سخن رفتند. است.

علم کاتائی جوی هم مانند همه علوم دیگر تدریجی توسعه پیدا کرده است و مخصوصاً بعد از اختراع و کشف وسایل جدید شناختن حوادثی که در جوی رخ می‌دهد یک عارف خیلی آسانتر شده است. مثالاً برای یک عالم هزار سال پیش مطالعه کردن ابرها کار بسیار مشکلی بود. گاهی چون می‌دیدند که بعضی از ابرها از کوه‌ها هم یا باید یا می‌آید. می‌رفتند با اولی کوه‌ها چه سفرکرده مناسبی گرفته‌اند. که از آنجا و وضع ابرها را مشاهده کرده بود. با یکی از مکار خودم در جاهایی قرار گرفتند که دیدیم ابر باین نیاز جایی است که من قرار گرفتم. یا در این که ابر از جه تشکیل می‌شود. از درکی از موشکه‌های خورشید می‌گردد که در یکی از سفرکرده‌ای متعلق برای من در طی کار روانی که ابر گاهی از خود هوا به وسیله می‌آید به نخور آب (جوی در بار) بیشتر از قسمی می‌گفتند این فقط و فقط بخاطر است و اموزش هم این طرف تابث است که به طور کلی ابر عبارت است از خود‌هایی اشاعه شده از بخاطر آب.

حالا که این وسایل بیضا شده، هوایی‌ای چن سواش می‌شوند (همین جهتی‌ای معقولی که ما سوار و هوی سفرکرده‌ای معقولی را می‌رویم) و از ابرها خودم پاگان می‌روند. که وقتی انسان نگاه می‌کند خجالت می‌کند. روزی برف زیادی آمد، اما یا بیضا و سواش رادیویی، مخابراتی و غیره، کشته‌های تازه‌ای در زمینه‌ای ابر و باد و پر باران

شده است.
با این که قرآن دنبال هدف خودش است، ولی تعمیراتی که قرآن در باب پاد و پاران و ابر و تگرگ و امثال اینها کرده است، برای کسانی که با تحقیقات علمی مخلوط عصر جدید آشنا هستند خیال اعجاب آمیز و بلکه اعجابآمیز از کار درآمده است و ممن مخلوط آقایان و بالخصوص طبقه دانشجو را توصیه می‌کند که کتابی را که جن شال سال بیش منشترش هدیه است به نام "پاد و پاران در قرآن" در این زمان مطالعه کنند. این کتاب دارای دو بخش است؛ در یک بخش جنبان حرکت باندها و تشكل درها و زریش پاران و بیدایش تگرگ و این جسور جسورها را براساس آدیوسی نظریه علمی اروپاییان می‌کند و در بخش دوم آیات قرآن در این زمانها را یک یک ذکر می‌کند، و وقتی انسان مطالعه می‌کند حتی تازه اعجاب و شگفتی می‌شود و به قول آن کتاب، انسان احساس می‌کند که این تعبیرات به طور قطع از یک منبع آگاهی دیگری (است) که هر فیزیک بدون عنوان یک فرد بهتر امکان داشته باشد این مسائل آگاهی باشد. اصلاً پسر گذشته‌تی نیم قرن اخیر از این جور مسائل اطلاع نداشتی ایست، و به هر حال تعبیرات قرآن تعبیرات خاصی است. ما دو آی در قرآن داریم که این دو آیه خیلی به هم نزدیک است.

یعنی مثل این است که دو آیه مجموعاً یک آیه باشد با اندک اختلافی. یکی همین آیه ۱۳۴۲ سورة زرارت است که می‌فرماید: آمَّ رَّبّنِي إِسْمَّ اَنَّ اللَّهُ الَّذِي يُؤْتُ ۗ مَنْ يَتَّقُونَ وَيُقِيمُ الْبُدْنَ ۗ يُؤْتِيهِ مِنْ سَعْيِهِ، یُؤْتِيهِ مِنْ عَمَّارِهِ. یُؤْتِيهِ مِنْ عَمَّارِهِ، تَذَكَّرْ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤْتُ ۗ مَنْ يَتَّقُونَ وَيُقِيمُ الْبُدْنَ ۗ يُؤْتِيهِ مِنْ سَعْيِهِ، یُؤْتِيهِ مِنْ عَمَّارِهِ، تَذَكَّرْ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤْتُ ۗ مَنْ يَتَّقُونَ وَيُقِيمُ الْبُدْنَ ۗ يُؤْتِيهِ مِنْ سَعْيِهِ، یُؤْتِيهِ مِنْ عَمَّارِهِ، تَذَكَّرْ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤْتُ ۗ مَنْ يَتَّقُونَ وَيُقِيمُ الْبُدْنَ ۗ يُؤْتِيهِ مِنْ سَعْيِهِ، یُؤْتِيهِ مِنْ عَمَّارِهِ، تَذَكَّرْ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤْتُ ۗ مَنْ يَتَّقُونَ وَيُقِيمُ الْبُدْنَ ۗ يُؤْتِيهِ مِنْ سَعْيِهِ، یُؤْتِيهِ مِنْ عَمَّارِهِ، تَذَكَّرْ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤْتُ ۗ مَنْ يَتَّقُونَ وَيُقِيمُ الْبُدْنَ ۗ يُؤْتِيهِ مِنْ سَعْيِهِ، یُؤْتِيهِ مِنْ عَمَّارِهِ، تَذَكَّرْ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤْتُ ۗ مَنْ يَتَّقُونَ وَيُقِيمُ الْبُدْنَ ۗ يُؤْتِيهِ مِنْ سَعْيِهِ، یُؤْتِه...
تفصیل سورة نور

من هر دو آیه را یک ترجمه ظاهری می‌کنم.

«ریح» و «ریاح»

آیه‌سوم سورة روم می‌گوید: خداست، ذات حق است آن که بیان‌ها را می‌فرستد. اولاً یکی از نکاتی که قلم‌هاند این است که قرآن در بعضی موارد تعبیر می‌کند به «ریح» (باد) و در بعضی موارد تعبیر می‌کند به «ریاح» (بادها). به حساب استقصایی که کرده‌اند هرجا که آن کلمه، مفرد آمد، است آن‌جا بادهایی ذکر شده که آن بادها منشأ خرابی و هلاکت و عذاب بوده است، مثل «از‌نستا علیهم الزج الخفیم» و هرجا که قرآن باد را به عنوان یک مبستر رحمت بیان کرده است، به صورت جمع ذکر کرده: «ریاح» (بادها)، و علم امروز ناپدید است که بادهایی که منشأ بارانها می‌شوند، یک چیزی نیست، جهت‌های مختلفی است که به شکل خاصی دست به دست یکدیگر می‌دهند و فقط در آن وقت است که منشأ باران می‌شوند و عجب تیرای است که این نکته‌ای که از خود قرآن استفاده می‌شود، در حذف تصرفی شده است. در یکی از دعوها وارد شده است که: «الله‌هم اجعله یا ریاحاً ولا یحله یا ریاحاً خدا بیاد یا بارا ما ریاحاً» قرار بدهد. «ریح»: یعنی وقتی که می‌وزد، به آن شکلش باند چون تنها به آن شکل رحمت است، و حتی از آن‌گونه سوال کرده‌اند که مگر چه فرق است میان «ریح» و «ریاحا؟ عین همین جواب را درس داده‌اند. گفت‌هاند که هر وقت باد «یک جهه‌ای» باشد عذاب است و هر وقت «جند جنایی» باشد رحمت است. و باز در حذف دیگری امیرالمؤمنین علی‌الaab با را تشییع کرده است به یک برون‌های که دارای سری و جنایه‌ای است. عین

1. داریای / 41
2. جامع الف Guarav, ج / 2 / ص 111.
این تعبیر را علماً فرنگی امروز [یه کار برده‌اند و] حدود بینجاه سال
پیشتر از عرض نمی‌گذرد. ثابت کرده‌اند که گاهی حکمت باد به این شکل است که اگر کسی جناحای مختلف و وضع حرکت آن را پیشین
خیال می‌کند یک برندگه عظیمی روی دنیا را اگفته است.

اینجا هم قران جون پاده‌ای رحمت را یهان می‌کند. کلمه‌‌ی رقباً
دارد. عرض کردم اگر کسی بخواهد این مطلب را پیشتر درک کند کتاب
باد و باران در قرآن یا مطالعه کند و مخصوصاً گسانی که با علوم طبیعی
امروز آشنا هستند و تا اندازه‌ای فرمول را می‌توانند درک کنند. بهتر
می‌توانند استفاده کنند.

نظام نرو باران
قُنْعْ وقتاب. «غنُر» از ماده گنوش (ف. و. ر) است. این‌ماده اصلی
انقلاب است. عرب به انقلاب می‌گوید «ثوره»، و به گاه نرهم از آن
جهت می‌گوید «ثور» که وسیله شخم زدن زمین یعنی زیر و رو کردن
زمین است. جون با شخم زدن، زمین را زیر و رو می‌کند. به اعتبار زیر و
رو کردن به آن می‌گویند «ثوره»؛ و با ازایین معنی «اثاره» پرکندگی کردن
نیست که گاهی چنین گفتندند. صرف پرکندگی کردن را «اثاره» نمی‌گویند.
«اثاره» پرکندگی کردنی است که در آن زیر و رو کردن هم باشد. پاز تایت
کرده‌اند که در وقت تشکیل ابرها و با این وقت انقلابات و فرورش‌هایی در
جو‌بختی می‌دهد که واقعاً ثوره و اثره است نه یک حرکت عادی.

قِبَّیلُكُنَفْهِیْتَ یا یک‌پایه‌ای در این‌اواه این ابرها را یهان می‌کند - مثل این
که سفره‌ای را یهان کنند. که می‌گویند «ابرهای صرفهای» - مطالب آنچه
حکمت و مشتاقی افتخرا کرده است. وی ابر یهان شده منشأ باران نیست
مگر بعد از آن که «وَ بَلْغُتْكَانْ» جمع و درهم فشدره شود و حاشی در
تفسیر سورة نور

۲۰۳

مرحله بعد رژکم عنی متاکم شود. اصلاً خود این بیان نشان می‌دهد
بارانی که می‌خواهد نازل شود، یک نظامی در این جویی می‌شود، بادی
پایدار باشد و در پیسیاری از تعبیرات قرآن، قلمه «تفسیر ترجمه»
(گرداندن یاد) دارد. این را هم دیگری گرفته‌اند [نبر اعجاز قرآن].
جون انسان به حساب دید ظاهر خیال می‌کند که حکم‌باد حکم
افقی است بیینی همین طور روز سطح زمین مستقیم حکم‌باد می‌کند، ولی
امروز ثابت شده، که حکم‌باد اصلی یاد همبسته دوری است، می‌گردد و
می‌جذبی، و البته ریشه‌همه ایشان اختلاف میزان گرمای و سرمای
هوهای‌ست، هوای گرم، سیب‌تر است و هوای سرد سنگین‌تر، به‌کارهای در
نو نور به‌سبب دارد و ریشه‌های دیگری گفتگوی... در پیون جوی دارد.
ولی به هر حال حکم‌باد همان حکم‌باد تفسیری است بیینی به صورت
گردش و جرخت است.

بعد از این‌ها می‌فرماید: قربی الوقف جزیج من خلائل دانه‌های بارانی را
می‌بینی که از لایلا پیروون آمد. این در آیه‌سورة روم.
در آیه سورة نور هم همان تعبیرات با یک اختلافی ذکر شده. در
اینجا ذکری را نیامده است، مهینی قدر می‌گوید: این آن الله بی‌خیالی
آیا نمی‌بینی که خدا آرام آرام اجرها را می‌راند؟ در اسما فوروم: باد را
فرستاد پراوی راندن اجرها، اینجا می‌گوید: خدا [ایرها] را می‌راند. خود این
یک اتصالی است و آن تکنی این است که قرآن هرچه را که به خدا نسبت
می‌دهد به معنی این اسباب و وسایل نیست، به معنی این است که همه
اسباب به اراده، وی چرخد. پس اگر یکجا می‌گوید: باد را می‌فرستند و
این یاد ابر را می‌راند و یکجا می‌گوید: خدا ابر را می‌راند، این تناقض
نیست؛ آنجا هم که یاد را می‌راند خدا می‌راند، چون یاد راه جز
یک پسب و وسیله‌ای که خدا متعلق آورا خلق کرده و آفریده.
محروم مجازی به شاگردان مراجعه کنند و بپذیرند. و تفاوت که آنجه ایشان نوشته‌نامه‌سازی ایست و آنجه شما نوشته‌ای بی‌سفاسی ایست و به درخواست‌نامه نوشته‌سازی ایست.

تأمل‌نامه»، تأمل‌نامه واقعی می‌باشد بنابراین فرصتی برای تأحلیل و مقایسه وجود نمی‌باشد. در این آموزشی موضوع تأمل‌نامه آماده می‌باشد.
در این آیة سورة نور مطلي ذكر شده است که این دیگر برای علما قدم جز یک مطلب تعییدی. هیچ معنی دیگری نمی‌توانسته داشته باشد و آن این است: و یاگریم از الشام این مطلب را ما مکرر عرض کردیم که سماه با کلمه «آسمان» که ما می‌گوییم، یکی نبست و نصب می‌گوید: 

سما آسمان، ارض و غیرازمین. ولی سبیل آسمان که کلمه‌ای است فارسی، مربوط از دو کلمه «آس» و «مان» است. «آس» معنی «شنگ آسیا» که می‌چرخد. حال این آس این سنگ که می‌چرخد. اگر «دسته» باشد به آن می‌گویند «دست آس»، اگر «آسی» باشد به آن می‌گویند «آسیاب»، معنی آسیایی، و به رهلال «آس» اسم آن سنگ است که می‌چرخد. آسمان معنی آن چیزی که ماند ۱ سنگ آسیا می‌چرخد. پس «آسمان» در زبان فارسی معنی‌اش فلک که مثل سنگ آسیا می‌چرخد. ولی سماه معنایی «آسمان» که مثل سنگ آسیا می‌چرخد تبیست. سماه معنی آنچه که در بالا قرار گرفته است. از ماده «سمس» است و معنی‌اش علوه‌الآن به هرچه که در بالایی ما قرار گرفته، سماه گفته است. خورشید هم سماه است، ستاره هم سماه است، ابر هم سماه

1. «مان» معنی ماند.
است، و حتی قرآن گاهی به خود باران هم می‌گوید «سماء»: «زیبی‌السماء
علیکمُ مبارکاً». جوان از بالا می‌آید به آن می‌گوید «سماء»؛ و قرآن امور
غیپ و ملكوتی و معنوی را هم «سماء» می‌گوید بچو از نظر معنا در مقام
پالانزی قرار گرفته‌اند: و ۷۰* اقامتُ قُرْآنَاء۷۰* آنجه که قیام‌بر ما و
مسالمت بر ماست و مافوق معنوی ما قرار گرفته است. قرآن به آن هم
سماء» می‌گوید. پس این اشتباه نشود: [سماء] با «آسمان» یکی
نیست.

بهره قرآن که در بسیاری از موارد - از جمله همین قرآن موجود
در اینجا - می‌گوید از «اب» پاران می‌فرستم، اینجا می‌گوید از «سماء»
پاران می‌فرستم، چون در اینجا سما خودش همان اب است و اب سما
است. و ۷۰* از اشیاء از بالا تدریجاً یک می‌فرستند ۷۰* می‌گوید: از جمله فیها
۷۰* از کوه‌هایی از بخش، از تگرگ، یعنی چه؟ اخیراً از نظر علمای امروز
مطلب کشف شده است که در طبقات بالای جوو که گاهی ابرها روی
یکدیگر مترک می‌شوند، هوا بسیار سرد می‌شود و در اینجا واقعاً درست
مانند کوهی از بخش وجود دارد؛ و این تعبیر قرآن واقعاً أعماق‌آمیز است.
چه کسی می‌دانست که جنین جیزه‌ای در آن فضاهای بالا وجود دارد؟
و ۷۰* از اشیاء از جمله فیها ۷۰* از بخش، که مقصود فرستنده تگرگ است
۷۰* از کوه‌هایی متعلق به ۷۰* از بخش، تگرگ‌هایی از کوه‌هایی که در آنجا
وجود دارد می‌فرستند.

۱. وح/ ۱۳۷۸ آبان/ ۱۳۸۰
۲. وح/ ۱۳۷۸ آبان/ ۱۳۸۰
آوردن یکدیگر یک می‌گویند، مثل [۷۰* اب] فرد [۷۰* اب]. [۷۰* اب] می‌گویند. [۷۰* اب]
را یکن می‌کند. [۷۰* اب] روز تندریجاً است. معلوم است، چون باران و تگرگ تندریجاً
می‌آید، لذا تعبیر [۷۰* اب] می‌کند.
تفسیر سورة نور


cصیب‌ی‌ه‌ب مَنّ یَشَاءَ وَیَسْتَفْرَعُهُ عَنْ مَنّ یَشَاءَ این تَنْگَرْهَا را یِه سَوَى أَن
که اراده خودش تعلق یگیرد می‌فرستد که اصابت کند و از هرکه نخواهد
برم گرددان؛ یعنی خیال نکنید که کار خدا نظر کارهای یشتری است که
تبنیه‌ی قدر که از [جهده کمان] پیرونه دیگر از اختیار تبیرانداز
خارج است؛ این در کار پیشر است، کار خدا هیچ وقت از اراده و مشیت
خدای از سلطة الهی پیرونه نمیرود.

بعد اشاره‌ی می‌کند به آن پتی که رعد و برق می‌زند: یکادُ شنا بی‌نشن
ی‌ذ‌لب‌ی‌پلّ‌الی‌لّ‌ص‌ت‌ز‌دی‌ب‌ی‌ک‌س‌ت‌ن‌و‌ر‌ب‌ق‌ش‌ج‌ش‌م‌ها‌ر‌ا‌ب‌ر‌ی‌ب‌ا‌ی‌د‌و‌ب‌ر‌دْ‌ا‌ین‌ه‌م
یک آیه.

آیات الهی و نشانه‌های خدا
در این آیه هم قرآن ضمن آوردن كلماتی که صد درصد با واقعیت کاکات
جواب‌ی‌د تطبيق می‌کند و بعد از هزار و جنده صد علم بشر باید به آنها
برسد، باز هدف خودش را تعقیب می‌کند: اینها همه آیات الهی هستند،
نشانه‌های خدا هستند. خدا است که عالم را بر این نظم و بر این اساس
قرار داده‌؛ خورشیدی‌های باشک که بناشد به حرکت ای که بناشد به آن‌جا
حرارت بیدا شود، حرارت حجم هوا را بازیادتر کند، هوای گرم بالابود و
هوای سرد باید بداشد. هوای گرم بریزد روی هوای سرد، هوای سرد از
زیر نفوذ کند در هوای گرم. باد بیدا شود، زمین را نسبت به خورشید در
یک وضع خاصی قرار دهد. حرکت شیبانه‌رویی بیدا شود، که بعد
می‌فرماید: یَفْلِبِ اللّهُ الْیَتْلُوَ الْیَتْحَبَّ، خود حکمت شیبانه‌روزی که طباعاً میزان
تادی آن‌تاسبی را در نقاط مختلف در حال متغیری قرار می‌دهد. از عوامل
این کاپاتی است. ولی به هر حال همه این نظامات، نظاماتی است که خدا
به مشیت کامله خودش برقرار کرده است و اگر نبود مشیت و حکمت
اللهی، جنین مسئله‌ی در عالم نبود.

معنی «قلب»

می‌فرماید: یَتَّلِبُ اللَّهُ الْلِّیلَ وَ الْفَتْحَ اِنَّمَا فِی ذَلِکَ لَعَرْضًۡاً لأَوْلِی الْأَخْثَارِ. 

c تَقْلِیلُ

جاپا چاکردن است. «قلب» هم از همین ماهه است. در اصطلاح علمی علم طرف وقتی که حروف کلمه‌ای پس و پیش شود، می‌گویند اینجا قلب شد. قلب انسان را جرا می‌گویند «قلب؟» جون دانمان در حال تقلیل بی‌عیون حرکت و هیجان و ضربان است. و مخصوصاً به روی انسان از آن جهت «قلب» می‌گویند که هرآنی در یک خیالی و یک انديشمان است، یک وقت رویشت به این طرف است و یک وقت به این طرف، بی‌بی‌بی اکرم مثل عجیب فرومود: اگر مثل هر این قلب یک مثب ریشه‌ی در فلای تقلیلی نه یاده از قلب مثل دل انسان مثل پری است در صحرابی که آن بر را به درختی آویخته باشد. اگر یکه را که در صحرا به درخت اویخته باشند نگاه کنید. یک لحاظ آن را آرام نمی‌پیشیند. به این طرف و آن طرف بری مگردید. قلب انسان هم همین طور است، دائمًا معرق خاطرات و خفایات و توجهات مختلف در این وقت در این موضوع فکر می‌کنند. یک وقت در آن موضوع می‌اندیشند؛ یک وقت از آن طرف، یک وقت از این طرف؛ یک وقت حفر، یک وقت غضب؛ یک وقت ناراحتی، یک وقت راحتی.

اصول معنی «قلب» جاپا چاکرند است.

جا به چاکردن شب و روز
یَتَّلِبُ اللَّهُ الْلِّیلَ وَ الْفَتْحَ خِدا شب و روز را جاپا چاکرده‌ی می‌کند: شب را می‌برد

1. جامع الفهرس، ج۱، ص ۱۰۲.
روز را می آورد، روز را می برد شب را می آورد. الیته بردن شب و روز به همین است که زمین ما را یک کره گردان قرار داده. کره ای که علاوه بر این که در یک حرکت سالانه سیصد و شصت و پنج روزه به دور کره خورشید می چرخد. خورشید هم دائمًا به دور محور خودش می چرخد.
مثل زمین، درست مثل سبب است که انسان به هوا برای کند ولی طوری پرتاب کند که همین طور که حرکت می کند، به دور خورشید هم چرخد.
زمین به دلیل اینکه به دور خورشید می چرخد، دائمًا شب و روز را جانشین یکدیگر می کند. و علماً موجود خود جانشینش دنیال شب و روز یکی از عوامل بیدایتش کافیت جویی است. جون اختلاف فشار هوای ایجاد می کند و طبعاً جنیش و حرکت برای یاد ایجاد می کند که منشا خلق حواشیت از درگ می شود. و یا یا سر این که قرار است بعد از موضوع بیدایش اینها و ریزش باران این موضوع را ذکر کرده است تأثیری است که گروش شیانه روز در بیدایش کافیت جویی دارد. بغل الله انبیا و املاء خدا جایی جا می کند شب و روز را.

عبرت از این حوادث

ان در ذلک لعفوری لأولی الاصلاح همین در این مطلب عبوری است برای صاحبان دیده، برای آنان که دیده پناه می داشته باشند. "عبرات" از ماده عبور است. دیدنها دو جوهر است: فیض دیدهها هست که از همان مقداری که به جشن دیده می شود پیشتر نیست. دیدن حیوان همین طور است. یک حیوان و یا یک انسان در حد حیوان، فقط جریان یا را می بیند. حوادث را می بیند اما این که بیش این حوادث چیست، دیگر استنباطی ندارد. مثال ساده ای برای یافتن عرض می گزین از امری که مورد ابتلا همه است. یعنی مسائل اقتصادی، اجتماع گران می شود و بعد از ارزان می شود. پنا ارزان
می‌شد و بعد گران می‌شود (اگرچه در محفظه ما، دیگر گران که شد هیچ وقت ارزان نمی‌شود). به‌هرحال جنسی گران می‌شود. جنسی ارزان می‌شود. یکدفه شما می‌پیدا فروش یک جنس بالارفته، جنس دیگر برعكس فروش خودش را از دست داد. این مقدار را همه درک می‌کنند: 
فلان چیز گران شد. فلان چیز دیگر ارزان شد. وی یک کسی که وارد در اقتصاد باشد عوامل این گرانی و ارزانی را تفسیر می‌دهد. اما می‌تواند بگوید قرار فلان چیز گران شد. درست مثل یک معلم یک ساعت پرای انسان بیان می‌کند که علت این که فلان جنس گران شده، جیست. با علت این که فلان جنس ارزان شده، جیست. پس یک تفکر فقط گرانی و ارزانی و یک بیان و یک گنبد را این حاصل (علت به وجود آورند) این ارزانی را همه می‌پیدا. به این گونه (عالم) و در این یک عالم.

و همچنین حوادث دیگر مثل حوادث اجتماعی: ما یک وقت مثال، احساس می‌کنیم که جوانان ما نسبت به امور دیگر یک علاقه شده‌اند. با احساس می‌کنیم علائم می‌پیدایش می‌کند (العهدنه هردو را احساس می‌کنیم، ما می‌پیداییم که در یک جریان‌هایی جوانا واقعاً علائم می‌دهد). یک آدم ناوارد همینقدر می‌گوید: آقا جوانان یک علاقه‌ای شده‌اند. فقط به تأسف قناعت می‌کند. دیگری می‌گوید: نه آقا. در فلان وقت جوانان علائم می‌پیدایند. او هم فقط همان خوشحالی را دارد وا اما یک تفکر دیگر می‌خواهد به عمق قضاوت نفوذ کند که جوانان یک علاقه‌ای شده‌اند و یا چرا علائم می‌بینند؟ می‌خواهد علینش را یک تفکر دیگر فقط کسانی از حوادث بهره می‌برند و بر حوادث تسلط ییدا می‌کنند و حوادث را در اختیار خودشان قرار می‌دهند که حاصل حوادث را یکی است. فلان قوم در جنگ شکست خورد، فلان قوم دیگر پیروز شد.
تفصیل سوره نور

آگر انسان فقط گویید این شکست خورد و آن پیروز شد، از این درسی نمی‌آموزد. ولی اگر عقل شکست این و عامل پیروزی آن را به دست بپیاورد، ممکن است که به حوادث مسلط شود. بنی‌هنان شکست خورده‌ی پار دیگر پیروز شود و شکست خودش را تبدیل به پیروزی کند. این در مثال‌های نسبتاً کوچک و عرفی خودمان.

قرآن می‌خواهد که ما در همه‌ی حوادث عالم دقت کنیم و راز و علت و سر و حکمت این‌ها را اکشف کنیم. همین قدر یگویید امثال الحمده باران خیلی خوب بود ولی سال گذشته‌ی متأسفانه باران نبود. امثال برف جنین آمد. از این حکت، برانی هست، تکرگی هست؛ نمی‌خواهد ما به همین مقدار قناعت کنیم. می‌خواهد عبرتی در کار باشد. یعنی عبود در کار باشد. یعنی ما به راز این‌ها پیرورم و در این رازها هم پاژ راز اصلی و راز رازها دست خداست. در آخر کار به‌همین که [یکدی] تمام عالم یک دست قدرت و یک مشتیت است، او راز راه‌هاست. یعنی هر برده را که عقب بزدیم یک بسته بیشتر می‌پیشیم، آن را هم عقب بزدیم یک بسته بیشتر می‌پیشیم. و یک قرآن می‌گوید به این‌ها اکتفا نکنید. این‌که یک دروید جلو تا بیشتر درست قدرت و یک مشتیت، یک اراده، یک علم و یک حکمت است که تمام جهان را می‌گرداند. این جهان در یک لیک‌ای زیارتی اولیه‌ای از آن‌ها.
تفسير سورة نور

ارجع إلى الآية من الشيطان الرجيم

وَاللَّهُ خَلَقْ كُلِّ دَابِئٍ مِّن مَا فِيهِمْ مِنْ يَتَّشَاءٍ عَلَى نُطْلَهُ وَ مِنْ يَتَّشَاءٍ عَلَى رَجْلِهِ وَ مِنْ يَتَّشَاءٍ عَلَى أَرْوَاحِهِنَّ الَّذِيَ عَلَى أَلْوَاهُ الْأَعْلَى لَهُمْ وَ مِنْ يَتَّشَاءٍ عَلَى عَرْقَةِ ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَلَّا تَزْلَفُوا أَبَاتِ مَهِيبٍ وَ اللَّهُ يَتَّهِدَ مِنْ يَتَّهِدَ إِلَى ظَلَاءٍ مُّسَتَّكِمٍ.

في ظلّة معلّمٍ

در دو آية بيّس كه در جلسة قبل تلاوت و تفسير شد مسائل عنوان شد كه مربوط بكة كاكات جو و حوادث جو بود و هدف، ارثاء توحيد و معرفة الّهي است. در اين آيه مطلبي بيان شبه است كه مربوط به خلفت حيوانات است و به اصطلاح علم امروز مربوط به زيست شناسی است و

1. نور / 45 و 46.
تفسیر سورة نور 

باز در اینجا هم هدف، صرف یک مطلب مربوط به زیست‌شناسی نیست، هدف قرآن باز همان نشان دادن «الله» است؛ علیه اینها را قرآن به تعییر خودش یعنی آن‌ها را دوباره از قدرت و حکمت الهی ذکر می‌کند و لذا، هم در این آیه و هم در آن آیه، اولین کلمه‌ای که گوش انسان را می‌کوید کلمه «الله» است: آن‌قدر آن غیر از اینکه یزیده سنجاگا، پس مهم ترین کلمه می‌باشد. در اینجا می‌فرماید: و الله خلق گل دایی‌من‌ما. در این آیه جه مطلبدی بیان شده است؟

در این آیه غیر از آن هدف اصلی که خالق «الله» است، دو مطلب ذکر شده است: یکی این که اصل حیات همه جنبش‌ها آب است. دوم این که تنواع جنبش‌ها که اینجا از یک نظر یعنی از نظر رفت و فرار بینان شده است (بعضی خرزند، هستند و بعضی رونده، و روشن‌های بعضی با دو و پی بعضی با چهار با حرکت می‌کنند) به طبق مشیتی الهی به وجد آمده است.

آب، رمز حیات

قسمت اول که می‌فرماید: و الله خلق گل دایی‌من‌ما. هر جنبش‌ها را می‌دارند آب آفریده‌ایم. این مطلب اساسی برای تعریف حیات و زندگی آب است. در نظر این که همچنان این اندام هر موجود زندگی آب تشکیل می‌دهد. مثلاً اندام و هیکل انسان با این همه عضا و جواهر و پوست و رگ و بی‌و استخوان. یکدیگر آب است و یکدیگر ما عناصری. از این لحاظ علیکی نمی‌دانم. ولی طبیب بسیار متخصصی (آقای دکتر قربانی) یک وقتی که خودم را توصیف می‌کرد، به این که آب زیاد بخورم و همیشه آیه را

1. در یک آیه دیگر این مطلب به صورت دومی به یاد شده است. می‌فرماید: و جنگل‌ها

۲۱۲۹/۱۳۲۶/۸۰
می‌خوانند و یکی از این اعمال گلدشتی غنی‌می‌گردد هشتاد درصد وزن هر کمی آب است، بنابراین اگر کمی بین‌جایی کیلو وزن داشته باشد، چه لای کیلویی که آب است و دیگر کیلو می‌باشد هر سالونی از سیرلیهای بدون ماکا می‌گردند شش قسمت اصلی دارد: هسته سلول، غشاء روم و مایع. بر روی تیلاسم که از نظر حیات، شاید اساسی ترین قسمت‌های سلول است قسمت اعظم آن آب است. می‌توانه دستگاه جنین‌دای (آب است). در اینجا قرار آن (جنین‌دای) ذکر کرده است، البته (دایه) شامل همه جاندارها تعی شود. ولی منشأ پیدایش سایر جانداران تیز یا مایعی است مثل نطفه، و یا آن‌هاپی هم که از تخم به وجود می‌آید باز در ماده اصلی هر تخمی آب از هر چیز در یک پیشرفت داخل دارد. و از همه بالاتر این که راجع به پیدایش حیات در روز زمین که علمای زمین است و جو گردیده وی هنوز بیک نظر قابل طنزی‌سازند. تمام فرضیه‌ها در اطراف این دو می‌زنند که حیات بالاخره از آب بی‌بدا شده، است و از خشکی شروع شده است.

این است که آب به طور کلی رمزنگار حیات است. در قرآن در بعضی جاهای دیگر کلمه آب (رود) به عنوان رمز و کنیزی از حیات آمده است ولی حیات معنوی مثل در آن‌ها به که در سواد مبارک (رباک) الکذی این (انگلیسی‌زبان) هر آن‌ها در هزینه که به گونه‌ای آمده یا می‌بایست که صورتی بگیرد که آب تازه بخشهای گردد. چه قدرتی این است که نمونه خدا که آب گوا اما یا یا باوره؟ ظاهر آن یک خیلی می‌باشد وی در تفسیر، از اثبات اطهار وارد شده است که این آب را به آب حیات معنوی تعریف

۲۱۴

۱ ملک / ۳۰
كردهاند؛ يعني بگو اگر امام و حجت خدا از مبانی شما بروید چه قدرتی می‌توانند. بنگیر، آب زلالی را برای شما بیاورید؟ پس ما می‌بینیم در آن‌جا نیاز از «آب» که منشاً حیات معنوی است به «آب» تعبیر شده است.

به هر صورت آب رمز و سر حیات است. حال این که رابطه حیات با آب از نظر علوم طبیعی چیست. مطابقی است که در علوم طبیعی ذکر کرده‌اند و دیگران از ما بهتر تخصص دارند در این که نظارتی علوم طبیعی را دربار دادن حیات را تماشا کند. ولی قدر مسلّم این است که در میان موجودات و مواد این عالم هیچ موجودی و هیچ ماده‌ای به اندازه آب با حیات بی‌پایند ندارد.

بعد از آن که در فرمایید، للّا خلق کل دانه‌ای می‌باید، فی تلّه مینی که یک‌پنجمی از می‌تواند، و می‌تواند که یک‌پنجمی از راه‌اندازی این دوباره (جنبندگان) متفاوت، آن‌ها بعضی‌یا شکم‌رآ، بعضی‌یا بدون راه، بعضی‌یا بدون راه و بعضی‌یا به آن‌ها مار و درباری از کرم‌ها; بعضی‌یا به آن‌ها مار و درباری از کرم‌ها; بعضی‌یا به آن‌ها مار و درباری از کرم‌ها.

در اینجا جون انسان و غیر انسانان با هم در یک رنگ موضعی مشاهده‌اند. [به این نحوه] همه موجودات از آن آفریده، شده‌اند و اول از خزنگان نام می‌برد و بعد از رونگان (رونگان دو و رونگان چهار پای) و در رونگان دو پای در درجه‌ی اول نظر به انسان است، بعضی خواسته‌اند این آب را تاییدی برای نظریه‌ی تبدیل انواع (ترانسفورمیسم) بیگانه و در کتاب‌ها و مجلات مطابق می‌نویسند. اصل نظریه بیماری قدرانی است، دو هزار سال هم پیشتر از عرش می‌گذرد، ولی از وقتی که تقرباً صورت علمی بی‌پایان می‌گذرد.
نظریه تبدل انواع

نظریه‌ای بیدا شد در باب زیست‌شناسی به نام نظریه «تسلسل انواع» یا «تبدیل انواع». این اندیشه از حیات‌شناسان به خود انسان یک نوع بالخصوص است. اسب نوع دیگری است. اسپ نوع دیگر، شتر نوع دیگر، انواع متفاوتی داریم. انواع متفاوتی داریم. انواع متفاوتی داریم. انواع متفاوتی داریم. انواع متفاوتی داریم. انواع متفاوتی داریم. انواع متفاوتی داریم. این اندیشه بی‌خلاقی است که این نوع انسان یک انواع گاو در اصل یک شیر بوده و جدّه نهایی گاو در اصل یک گاو بوده و طبیعی جدّه نهایی انسانها یک انواع این نوع جدّه نهایی، دیگر به هیچ جانداری تشبیه نمی‌برد؟ با این حال، این نوع انسان با یک این نوع اختلافاتی که آمرز می‌بینیم در واقع یک فاسیل و قابلیت بزرگ‌اند؟ انواع انسانها و آسیب‌ها و شترها و گاوها و همین‌ها و انواع مرگ‌ها و انواع متفاوتی داریم و حشرات همه. خانواده‌های مختلف یک فاسیلیم و همه به یک جدّه است. حال آن جدّه است. جه چه بوده، به چه شکل بوده، در چه وضعی بوده، این جدّه هیاهی در این مورد هست.

به یک عده که بیشتر تماشایان این اندیشه است که قرار را بر آنچه که از علم یا غیر علم گرفته‌اند تطبیق کنند. گفته‌اند این آبیان مطلب را می‌گوید که همه جاندارها از یک آبی‌آفریده شده‌اند. مقصود این است که اکل از یک موجود تک سلولی (ده وجود آماده‌اند) که آن موجود تک سلولی ممتد در کنار مردان به یک آخرین بار به وجود آمده است. بن سپس تمام جاندارها به یک حیوان تک سلولی می‌رسند و نسب ای هم به آب می‌رسد. ولی تطبیقی کامل بیدا کرده است. خزنگان و روندگان (جهاریا و دوبیا) بی‌دید آماده و قرار دربارة باقی انواع مزیگ‌های که «حمل الله ما یشان» خدا هرچه بخواهد خویش خلق می‌کند.
تفسیر سورة نور

حرف عوامانه

ولی انصاف این است که این آیه دالانی و حداقل بگویم صراحتی و یا ظهوری - در این مطلب ندارد. ما نمی‌توانیم از این آیه قرآن استنباط کنیم که این آیه حتماً نظریه تبادل انواع و تسسول انواع را بیان می‌کند. ولی البته این مطلب هست: ما نباید اشتباهی را به عنوان جا‌ها و نداشته و در واقع خداوندنشان‌ها مرتب شدند مرتب شویم. بگویم اگر انواع از یکدیگر اشتقاق یافته باشد پس دلبل بر این است که خلقی و دست خالق در کار نیست بلکه انواع از یکدیگر مشتق شده‌اند. بیک شیر اول نبوده که بگویم او را خلق کرده است. بیک اسب اول هم نبوده که بگویم او را خلق کرده است. یک مرغابی اول هم نبوده که بگویم او را خلق کرده. جوهر هیچ کدام از این یک جد دو اول درادن. بنابراین دلبلی نداریم که بگویم اینها را خلق کرده.

جهت حرف عوامانه ایا اول‌گیمه هم‌هنا ای‌هنا یرسه به یک جد و آن جد یک حیوان تک سلولی پاشید، بس برای اولین بار حیات در روز زمین در یک حیوان تک سلولی بیدا شد؛ او چه عاملی بیدا شد؟ علم هنوز تتوانسته است [نشان دهد]- ولی پسکان یا اگر این سبب که یک حیوان (ولی یک حیوان تک سلولی) خود به خود بی‌معنی بدون سابقه اشتقاق از یک ذی حیات بی‌دی شود، و لهید خود داروین هم که این نظریه را گفت، معتقد بود که اگزاد تام حیوانات منتهی می‌شوند به هفت تا. ولی آن هفته تا دیگر با نفعه الیه به وجود آمدند. خود داروین یک مرد موحدی یونه، مسیحی و خیلی هم معتقد بوده است. می‌گویند در حال احترام‌های کتاب مقدس یعنی انجیل را به سبیل اش چسبانند بود و آن را رهنا نمی‌کرد. داروین خودش اینقدر داروین بیست نبود که این جوهر فکلی‌های بی‌سوا که چهارتا کلمه درباره نظریه تکامل
داروییسم) می خواند. فواید از خدا و قیامت و همه چیز می خواهند.
پیگاه باشد.

ثانیاً مگر خدا آن وقت خلقت ماست که جدی اعلای ما یک انسانی باشد که آن انسان را خدا دعوت آفرید باشد؟ آن چه این مطلب ریط ندارد؟ ما به هر حال مخلوق خدا هستیم. خلق که می‌گوید خدا شما را خلق کرد می‌گوید شما بپنید یک نطفه بودید در رحم. خدا نطفه را نطفه کرد و علفه را نطفه کرد. بعد مضغه را تبدیل به عظام کرد. عظام را گوشت
پوشاند. جنین و جانان کردن (خلق). همین خلق نت دریچه ما در رحم مادر و (ابن ت) بعد در بروز یا صورت جنبه هستیم که دائمی زورگ
می‌شود (مشنیه دیده که) در ان حال خلق شدن هستیم. بلکه به قول عرفای عالم دائمی در حال خلق شدن است. اگر چنین می‌پنید که خدا یک دفعه عالم را خلق کرده و (العیان الله) که رفت و برگ جز جدیدی خنیم دهد. در عالم آب از آب تکان نمی‌خورد. هیچ تغییری بیدا نمی‌شود
و لی این که عالم دائمی در گردش و حرکت است و همه جهانش - از جوهرش و از عرضش - دائمی قانی و حادث می‌شود این همان معناست که عالم همه‌شته در حال خلق شدن است. از نظر خالق‌یافت خدا و از نظر توحید. هیچ تفایلی نمی‌کند که انواه دفعتی به وجود آمده باشد یا انواه از یکدیگر استثنا یافته باشد: یعنی نظریه داروینی همان اندوزه یک نظریه توحیدی است که نظریه غیر داروینی توحیدی بوده.

اصول داروین
بله، یک مطلب هست و آن این است که بعضی این جور خیال کردن - حتی خود داروین این جور خیال نکرد - که این سلسله قوانین طبیعی در زمینه تکامل جانداران کشف کرده‌اند و همان قوانین طبیعی کافی است

بسم الله الرحمن الرحیم
برای تکامل جانداران و برای این که این نظام موجود به وجود پیامدهای دیگر نیازی ندارد اصول موارد اقتصادی در کار باشد، چطوری؟ قائل به اصولی شدید (همان اصولی که خوداروین هم ذکر کرد و در ابتدا تغییرات دیگری) اصل حبّت پیامهای ذات در هر جانداری چنین علاقه‌ای هست. هر جانداری به موجب این که حبّت به پیامهای ذات دارد در تلاش حفظ حیات خودش است و یا جاندارهای درگیر به تناقض برخوردهست. پس اصل دیگری نبوده تا صحبت به درک. در تناقض، بنابراین موجودی که نیرومندتر و قوی‌تر و برای زندگی ماندن صاحب‌تر است باقی ماند. ضعیف از بین می‌روید و باید می‌شود: اصل پیامهای اصلی با انگیزه حمایت اصل دیگر اصل تأثیر محیط است. محیط بر روی حیوان تأثیر می‌پخشند و دیگر اصل و راهان انجام که یک نسل کسب می‌کند، در نسل بعدی به‌ارتباط منتفی می‌شود.

ابلته‌های خود این اصول بعدی مخادوش قلالاد شد. ولی آنچه که علمای الهی ثابت کرده‌اند این بوده که اگر ما فرض کنیم تمام این قوانینی که شما برای تکامل می‌گویید قوانین درستی باشند، اصل تناقض باید اصل انگیزه اصلی و پایانی و اصل تأثیر محیط آیا ابتدا کافی است برای این که یک موجود تک سالی و یک در طول میلیون‌ها سال به صورت یک انسان در یک ایندیکس، یک دستگاه، چنین منظم؟

دارویپرسی مویی توحیدی است خود داروین که اصلی به نام "انطباق با محیط" ذکر می‌کند و می‌گوید موجودی در هر محیطی که باشد خودش را با محیط منطبق می‌کند، این اصل را به شکلی ذکر کرد که به اوتار آن‌ها کردن، گفته تا از اصل انطباق با محیطی مانند یک اصل مواد اقتصادی سخت می‌گویی و حق
هم همین بود، زیرا [ابن اصل] این مطلب را ثابت کرده‌ها موجودی در
هر محیطی که هست، حتی بی‌دن آن که خود او بخواهد و اراده‌کند و
بدون آن که خود او تشخیص بدهد، یک بروری مرموز داخلی وضع اعضا
و جوار و شرایط زندگی او در داخل طوری می‌سازد که با محیط
جدید مناسب باشد. و این یکی از آن رموز عجیب خلق‌نشده است، يعني
یکی از رموزی است که نشان می‌دهد اصل هدایت الله در بطور همه
موجودات هست. آن "نور الشراهات و الآرض" در همه یا هست؛ موجود
را در هر شرایطی که قرار بگیرد. به‌سوی خبر و کمال خودش هدایت
می‌کند بدل این که خود آن موجود درک کند و به‌همه.
همین الان که ما اینجا نشسته‌ایم گفت ما روی میزان معنی کار
می‌کند. کدی‌که ما روی میزان معنی کار می‌کند، خون ما روی میزان معنی
دارد. گل‌ولهای سفید خون ما یک مقدار معنی‌دارد. گل‌ولهای قرمز خون
ما یک مقدار معنی‌دارد. اگر جوی را عوض کند. مثل‌اکه را به‌دلت در
فضای خیلی بالا که فشار هوا کمتر. می‌شود. نیازهای بدن تغییر می‌کند.
تا نیازها مبیزیک‌رد گری به سرعت ها از این محیط خارج نکنند که جمالی
برای آن نیرو مرموزی نمایند. بلکه تدریجاً این با جوی جدید بینند
تدریجاً این دستگاه، بدن ما خودش را تغییر می‌دهد. و با وضع موجود
منطقه کن. مثل‌اکه از گل‌ولهای سفید خون یک مقدار زیاد است و
آنها دیگر می‌باشد. آن مقدار را حذف می‌کند. با اگر برکس. بدن
نیاز به گل‌ولهای سفید بیشتری داشته باشد فوراً شروع می‌کند به ساختن
حتی لازم نیست بگویم محیط را عوض می‌کنیم. یک انسان مثالاً
در اثر تصادف، شکستگی استخوان، جاک‌ها دردگی و غیره خون زیادی
از بدن درد. بدن به یک مقدار معنی‌خون نیاز دارد. در وقتی که
خون به قدر کافی دارد راحت و آرام است. تا خون رفت و بدن نیاز به

آمار بالا (۴۲) ۱۳۹۰/۱۲۰۳
آگر ما به‌خواهیم فقط انواع حیوانات را پرشناسیم، سالم‌ای برای باید درس بخوانیم، آخرش هم شاید تنویسیم تازه یک متن‌نویس اگر «انواع
صحراپی» را پرشناسیم، «انواع در بازی» را دیگر نمی‌شناسیم. پس قرآن نظرش به چیست؟ نظرش به آن کلمه «الله» است قرآن همیشه می‌خواهد
ما به این نکته توجه کنیم که این جریان خلقت در عالم جویته نشان
می‌دهد نوری را؛ جویته نشان می‌دهد که این حکمت و تلاش‌ها و جنبش‌ها
و بیداری‌ها، در ظلمات و کورهای نیست، نور الیه در پا ظلم هم‌زارت
عالم هست، همه این آمیخته الله، تقدیر الله و حکمت الله را نشان
می‌دهد. لذا بعد از آن که خزندگان و روندگان (به دویا و به چهار یا) را
ذکر می‌کنیم، باید این که [یه‌خندان] که ما اینها را به عنوان مثال ذکر کردیم
و منحصر به اینها نیست می‌فرماید: «علل الله ما یشه دخا آنیج رو که
مشیت‌ها افراضا که می‌آفند. یعنی همه اینها خلق‌ت خداده و بر طبق
مشیت‌الله به وجود آمد، ابن‌الله علی کلی عزیز قدرت الله محدود
نیست، برای قدرت الله تمی شود مرز و حاب اله شد، خدا بر حرف‌ی
تواناست، هرچه را به‌خواهیب هر چیزی که به‌خواهد خلق می‌کند الینه خداوند
قدر است، علم است، حکیم است، مرید است. معناه این که خداوند بر
هر جزئی تواناست و هر طوره که به‌خواهد خلق می‌کند این نیست که چون
مشیت مطلق و قدرتی به‌پایان می‌دارد، همین طوری به‌گراف و بدون هدف و
رحمت خلق می‌کند، نه کارش بر اساس حکمت است، ولی مشیت و
قدرتش محدود نیست.

آیات روشکنر راه
از اول آیه‌ی نوردا اینجا تقریباً یک فصل مخصوص بود فصلی بود
توحیدی و در همه این فصل، قرآن می‌خواهد این «الله نور» الشنوایت و
تفسیر سورة نور

الآزَرّـ» را ارائه به‌دهد. گویی به عنوان یافتن‌این فصل که وارد فصل دیگر و مطلب دیگری می‌شود که ابتدا و آن مطلب با این فصل ارتباط دارد وی اضافه کرد. آن‌ها آن‌ها را در این فصل می‌خواندند. آن‌ها چندین گفتاری مقصودند. از همان آن‌ها نور به این طرف است. در واقع در پی این فصل می‌خوانده‌ای که پار دیگر شما را توچه می‌دهم به این‌گونه گفتگویی: آن‌ها آن‌ها را در این آبات فروند آورده‌ایم و شکرگزار کرده‌ایم. و هدایت است. و آن‌ها به‌بخشی از صارت، است. مستقیم و به راه راست هدایت می‌کنند. آبات روشگر برای همین است. چیزی را می‌خواهد روشن کنند؟ راه را پیش بک می‌تواند سایر است. پیش به‌کننده و سایر است. پیش به‌کننده است که بر روی راهی به‌کننده و به‌سوی مقصودی باشد. این آبات فروند آمدید است که روشگر راه‌یار پیش‌بینید باید. می‌فهمیده. خدا هرکس را که خواهد هدایت می‌کند، پیش‌بیند هدایت حیف کسی از مشیت‌های به‌ونه‌دنست. ولی باز نباید. انتخاب کرده که وقتی می‌گویم: خدا هرکسی را که خواهد به راه راست هدایت می‌کند [پیش‌بیند خدا به گفتم چنین می‌گوید] مشیت‌ش چگونه است؟ آیا می‌دانید میان افراد قرعه‌کشی می‌کند و می‌گوید بیست‌پنج به‌نام جه‌کسی می‌پرده و بیست‌پنج این می‌آید یا هدایت کنید؟ نه. خودش در جاهای دیگر بیان می‌کند که مشیت‌ش اوه چه‌نظامی‌داره. چه‌افرادی را مشیت‌ش خدا اقتضا می‌کند هدایت‌کن و چه‌افرادی مشمول هدایت‌الله نمی‌سونده. در آبات دیگرین مطلب را روش‌کرده است.

در بخش از آبات اول سورة بره، راجع به قرآن جه‌کبیره می‌فرماید: چیزی پی‌کنش و پی‌کنش یک‌دیگر خدا با قرآن گره بسیاری را درمی‌آورد. می‌کند و یا این قرآن گره بسیاری را هدایت می‌کند؛ جهت‌رای قرآن که وسیله
هدايت است، وسیله‌گرامه‌ی نیست؛ می‌گوید و ما یکیلِ یی اَلّا الفقهین‌\(\text{\textsuperscript{\text{١}}}\) خدا گرامه نیی کند به وسیلهٔ آن مغر فاستان را؛ معنی آن‌هایی که زمینه روح و فطرت پاک خودشان را فاسد مسخ و منحرف کردن. قرآن ریسمان خداست، ریسمانی است که فرستاده‌ی تا پیشر را از جاه ظلمت طبیعت پرورن پیاورد. چنگ یزد ریسمان با کیست؟ با پیشر است. و لی آن که نمی‌خواهد از این ریسمان استفاده، کند تقصیر با خودش است یکیلِ یی کبیراً و یکیلِ یی اَلّا الفقهین‌. که این مضمون در آیات زیادی از قرآن تکرار شده که هدايت و ضلالات الهی نظمی دارد و ضلالات الهی عقوبیت است.

خلاصه مطلب این است: نور الهی آن خانه ای در اعلی درجه روش‌رکه است، که مثال‌ی هب آن جزاغ‌می‌زند. جون مثل اعلای روشنی برای یک خانه بوده. نور الهی جهان را به حجّت اعلای روشنی کرده است. مطلب درست است. اگر بگویم مکی، مثل انسان است. از نظر عقل انسان بخواهیم بی‌بهان، کبیر که بر علی گفته است ـ درست است. از نظر ایمان انسان هم بی‌بهان کبیر ـ که در زیباتر آهدی درست است، و اینهم از نظر ایمان درست است. گذشته از این که در روابط است و قابل مقایسه نیست که انسان حرف یاعلی را با روايت مقایسه کند، یا آباد بعد خوب تطبيق کند. جون آباد بعد مثل پرای کافر (دل کافر) ذکر می‌کند که در تاریکی است اگر مثل، مثل مؤمن باشد مثل قلب مؤمن است، معنی قلب مؤمن روش‌ن است مثل خانه‌ای که در آن جنین جراحی باشد. بر عکس قلب کافر که تاریک است؛ و اگر مثل، مثل جامعهٔ بشریت و جراحی که جامعه‌ی پرستی را روشن کرده است معنی نور مقدس خانم لانپیام‌یکانی‌

نمونه قرآن ۲:۳۳ (۱۱۱) ۱۹۵۷
باشند بار می‌بینیم که مثل مثل کامل و جامع است. ظاهراً هنوز آیه‌ی تنفیذ‌های دارد. انشای الله جلسه‌ی بعد برایت‌تان عرض می‌کنم و صلی‌الله علی محمد و آله الظاهرين.

با سمح العظم الاعظم الاعز الاجل الاكرم يا الله...

خدا مبارک دلهاي ما را به همین توری که خودت در قرآن برای اهل ایمان فرموده‌ای رشنی بگردن، نهتهایی را را خالص سفرما. ظلمت‌ها و تاریکیها و تیرگیها و ازم‌ها دور بفرما، امکات ما غربی رحمت خودت بفرما.

1. [این که جلسات بعد تشکیل شده با نه، شخصی نیست. به هر حال نوار دیگری از تفسیر موره نور تتوسط استاد فردرین.]

قرآن جلد 4 (با درجه‌بندی)، 1393/1408 قمری.